

نَهْیِ عَرَضِی

شماره صد و بیست و ششم



نَهْزِ عَرَبِ رَدِّه

شماره صد و بیست و شش



Serial Number 126

April, 1973

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts

Ministry of Culture & Arts Bldg. No. 2 Tonekabon St.
Shahreza Ave. — Old Shemiran Road Tehran, Iran.

Annual Subscription \$ 3, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



شرح روی جلد : مینیاتور از علی کریمی

بهر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

فروردین ماه ۱۳۵۲

شماره صد و بیست و ششم

در این شماره :

شهر سوخته	۲
ابن سینا	۷
طرح اربسک و اسلیمی در آثار تاریخی اسلامی ایران	۱۷
سیر دانش و فرهنگ ایران در ادوار مختلفه بعد از اسلام	۳۵
آثار هنری آسیای میانه و افغانستان	۵۰
تک پرند بر شاخه گل	۶۰
مختصری پیرامون فرهنگ عامیانه‌ی همدان و گویش آن	۶۶
کاوشهای حاشیه دشت لوت	۷۵
ابوریحان بیرونی	۸۴
گنجور و برنامه او	۹۲
گفتگوئی با محمدتقی ذوفن استاد قلم زنی	۹۵
رموز قصه از دیدگاه روانشناسی	۱۰۰
ریشه‌های تاریخی امثال و حکم	۱۰۴

مدیر : دکتر ا. خداپنده‌لو

سر دبیر : عنایت‌الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان شاهرضا - نزدیک پوچ شمیران - نشکوی تنکابن - ساختمان شماره ۲

وزارت فرهنگ و هنر - تلفن : ۲ - ۳۱۱۴۴۱

شهر سوخته

تدریجاً پاره‌زارهای زندگی پنج هزار سال پیش مردم فلات ایران برداشته شد

دوازدهمیند درستان در حدود ۵۰۰۰ سال پیش یکی از آبادترین منطقه‌های خاورمیانه بوده است

دکتر عیسی بهنام

شهر «پمپی» و «فوروم»های متعدد روم شهرت فوق‌العاده‌ای از نظر دقت در روش کاوش پیدا کرده‌اند و در «شهر سوخته» نیز از همان روش‌هایی که در «پمپی» که در نتیجه آتش‌فشانی «وزوو» ناگهان زیر پوسته‌ای از خاکستر پنهان شده بود استفاده نمودند. روی «شهر سوخته» را پوسته‌ای بضامت ۳۰ سانتیمتر پوشانده بود. این پوشش موجب شده بود که در حدود ۴۰۰۰ سال ویرانه‌های این شهر قدیمی زیر خاک دست‌نخورده باقی بماند. ولی مردم محل در عرض این مدت دراز فراموش نکرده بودند که این تپه باقی‌مانده‌ای از تمدن پیشرفته‌ای است که در نتیجه آتش‌سوزی از بین رفته است، و از پدر به پسر آنرا تحت نام «شهر سوخته» می‌شناختند.

کاوش‌های اخیر نشان داد که بلندی ویرانه‌های این شهر به ۷ متر از کف جلگه می‌رسد. رود هیلمند، همانطوری که در «شهاد» اتفاق افتاده بود، مسیر خود را عوض کرد، و ناچار ساکنان این ناحیه نیز تغییر مسکن دادند، و حیوانات و پرندگان نیز آن ناحیه را ترک کردند و آنرا به دست باد و شن و نمک بیابان سپردند، و همین امر موجب شد که ما امروز موفق شده‌ایم به راز زندگی انسان‌های پنج هزار سال پیش در زیر این پوشش خاکی دست یابیم، همانطور که تمدن پیشرفته مصر قرن‌ها در زیر خاک دست‌نخورده پنهان ماند تا امروز باستان‌شناسان پاره از اسرار آن برداشتند.

پس از اینکه کاوش‌ها در این مکان آغاز شد در حدود چند میلیون قطعات شکسته سفال از زیر خاک بیرون آمد. در داخل اطاق‌ها، درخانه‌ها، تعداد بیشماری آثار زندگی از هر نوع

بتدریج این مطلب روشن می‌شود که جلگه بین‌النهرین نخستین مهد تمدن بشر نبوده است و کاوش‌های اخیر پاره از بسیاری از رازهای نهفته در سرزمین فلات ایران برداشته است. «شهر سوخته» بطوریکه از اسم آن معلوم است، شهری است که روشن نیست در نتیجه چه حادثه‌ای سوخته و به‌صورت ویرانه‌ای درآمده، سپس قرن‌ها گذشت زمان آنرا فراموشی سپرده. حوادث طبیعی، خصوصاً بادهای موسمی قشری از شن شور کویر را بر روی آن پوشانده و چنان لایه ضخیمی بوجود آورده که در حدود چهل سال پیش وقتی دانشمندان گلیسی «اورل استین» خواست تحقیقی در مورد قدمت این شهر که بصورت تپه مرتفعی در میان کویر قرار داشت بعمل آورد، پس از کندوکاو مختصری چنین تصور کرد که بزمین بکر رسیده است و کاوش در آن مکان را رها کرده اظهار تعجب کرد از اینکه اطراف این تپه نمونه سفالی دیده می‌شود که بسیار قدیمی بنظر می‌رسد.

چهارده سال پیش «مؤسسه ایتالیائی روابط فرهنگی با شرق میانه» که ریاست آنرا دانشمند معروف و دوست بسیار نزدیک ایران «پروفسور توجی» بر عهده دارد تصمیم گرفت تحقیقاتی از نظر باستان‌شناسی در این مکان بنماید. این مؤسسه قبلاً در افغانستان و پاکستان کاوش‌های دقیقی بعمل آورده بود و علاقه داشت تحقیقات خود را تا قسمت‌های شرقی فلات ایران ادامه دهد. این کار را به عهده باستان‌شناس معروف ایتالیایی «دومینیکو فاجنو» واگذار نمودند و «پروفسور توزی» دانشمند دیگر ایتالیایی مأمور کاوش در محل شد.

باستان‌شناسان ایتالیایی، پس از خاکبرداری، از روی



بخشی از خانه‌های «شهر سوخته» که از زیر خاک بیرون آورده شده‌است

شهر سوخته در فاصله بین ۲۹۰۰ تا ۱۹۰۰ سال پیش از میلاد مورد سکونت بوده است.

هزار سال، نسبت به قدمت بشر، چیز فوق‌العاده‌ای نیست، ولی آنچه که بنظر ما فوق‌العاده می‌آید این است که در عرض مدت هزار سال مردم این ناحیه موفق شده‌اند شهر بزرگ و آبادی بوجود آورند که مردم آن به انواع صنایع دستی پرداخته و حکومت منظمی تشکیل داده بودند و پیرو مذهب واحدی شده روابط تجارتنی و فرهنگی گسترده‌ای با نواحی مجاور خود ترتیب داده بودند.

نکته قابل توجه از نظر روشن شدن تاریخ سرزمین ایران این است که آثار مکشوف در «شهر سوخته» نشان می‌دهد که مردم این ناحیه در اوایل استقرارشان، یعنی در حدود ۲۹۰۰ سال پیش از میلاد مسیح روابط بسیار نزدیک با مردم ترکمنستان داشته‌اند و در اواخر دوران وجودشان، یعنی پیش از ۱۹۰۰ سال پیش از میلاد با مردم ساکن در دره پنجاب رابطه بسیار نزدیک پیدا میکنند.

آیا میتوان از مطلب بالا اینطور نتیجه گرفت که اینها مردمی بودند که در حدود ۲۹۰۰ سال پیش از میلاد از سوی شمال به طرف دهانه رود هیرمند که در نتیجه شرایط بخصوصی برای شهرنشینی مناسب بود سرازیر شده‌اند، و سپس هزار سال بعد، در زمانی که مسیر رود هیرمند تغییر یافت این مردم به طرف

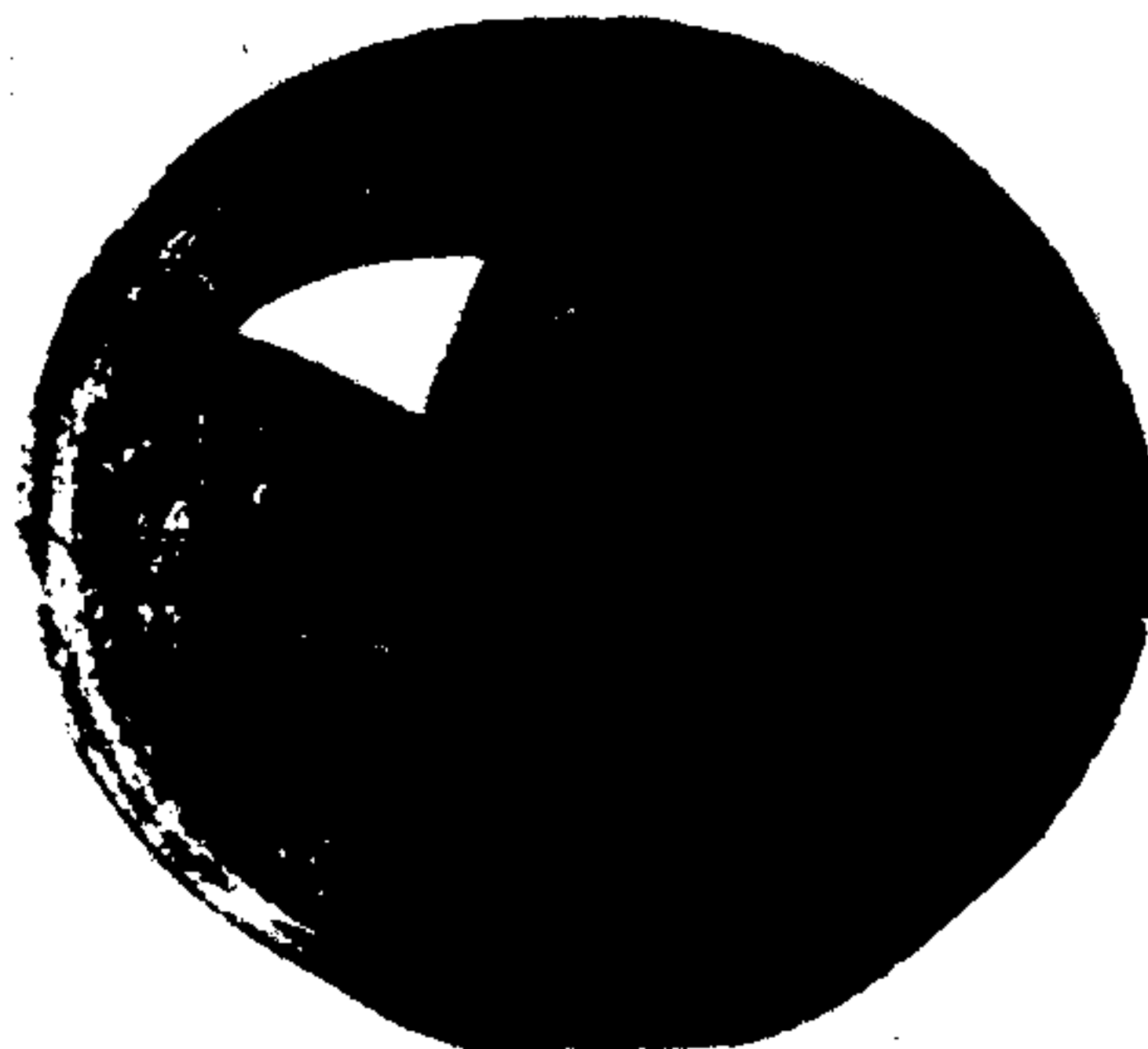
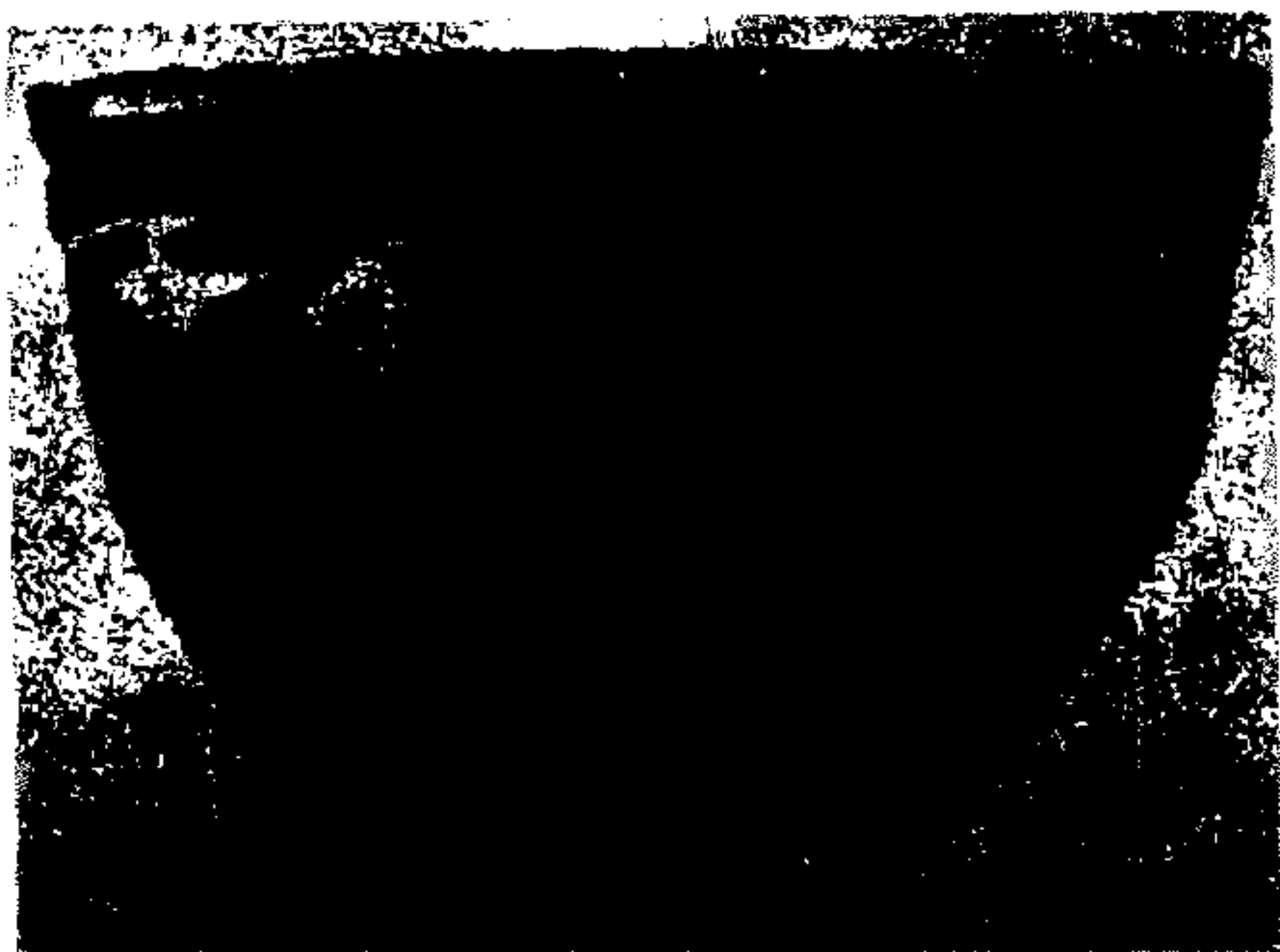
بدست آمد. اشیاء مختلفی از جنس پارچه و حصیر و شیشه در زیر پوشش نمک کاملاً سالم باقی مانده بود. برداشتن این پوشش نمک ممکن بود موجب شود که آثار مکشوف در نتیجه تماس با هوای آزاد از بین برود. بنابراین لازم بود تدابیر مخصوصی برای حفظ آنها بعمل آید.

در حدود دو میلیون اشیاء مختلف تحت آزمایش‌های مخصوصی قرار گرفت و برای حفظ آنها اقدامات لازم بعمل آمد. میان این اشیاء تعدادی استخوان‌های ریز نیز وجود داشت و لازم بود مشخص شود این استخوان‌ها مربوط به کدام حیوان یا پرند یا جان‌داری بوده و کارشان در این اطاق‌ها چه بوده است.

در این موقع اینطور بنظر رسید که انجام این کار از عهد باستان‌شناسان به تنهایی بر نخواهد آمد. به همین منظور بود که در حدود ده نفر از متخصصان مختلف ایتالیایی به محل کاوش آمدند و با میکروسکوپ‌ها و وسیله تجزیه‌های «رادیو کاربون» مشغول مطالعه زندگی ۵۰۰۰ سال پیش در این مکان گردیدند.

در همین اوان بود که متخصصان ژاپونی نیز علاقمند به کاوش‌های «شهر سوخته» شدند و زمین‌شناسان و متخصصان «فیزیک هسته‌ای» به همکاری با متخصصان ایتالیایی پرداختند و نمونه‌های بدست آمده را از طریق روش‌های «پالئوماگنتیک» و «اورانیوم ۲۳۸» تحت بررسی قرار دادند.

بررسی‌های دانشمندان مزبور نشان داد که بصورت دقیق



ظروف سفالین « شهر سوخته »
با ظروف سفالین مکشوف در دره
پنجاب شباهت دارند. نقش
خورشید که روی یکی از این
سفالها نشان داده شده در روی
ظروف سفالین شهداد نیز دیده
می شود. شباهت این نقوش با
نقوش ظروف گلی بین النهرین
کمتر است

دره پنجاب مهاجرت کردند و در آنجا امپراطوری بزرگ «موهنجودارو» و «هاراپا» را تشکیل دادند.

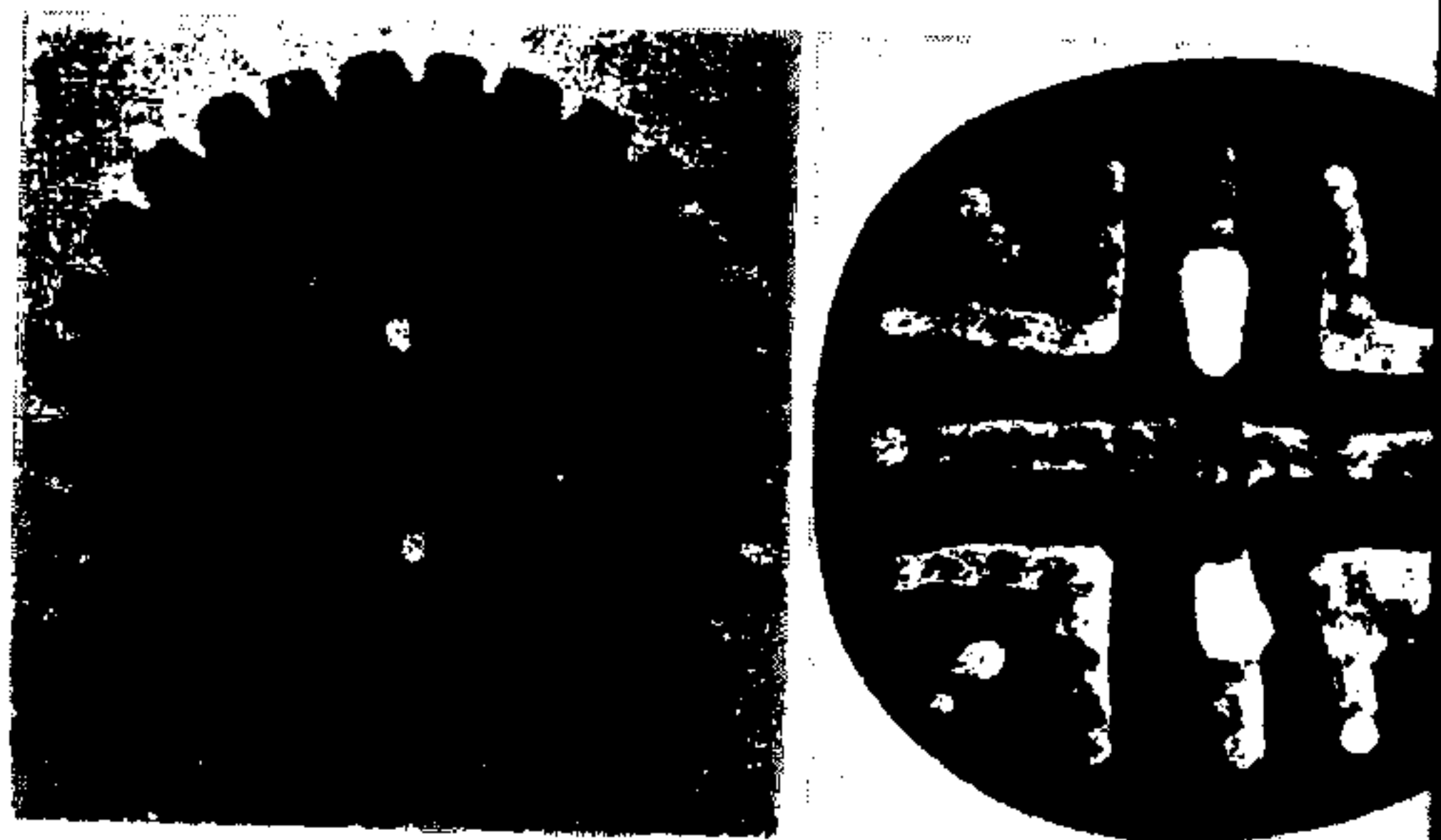
باید بخاطر داشته باشیم که تمدن شهداد نیز در همین حدود اوایل هزاره سوم پیش از میلاد در نتیجه تغییر مسیر رودخانه از بین رفت و در آن زمان مردم شهداد با مردم پنجاب روابط نزدیک داشته‌اند.

برای انجام تحقیقات بیشتر، دانشمندان ایتالیایی با باستان‌شناسان شوروی که در ترکمنستان مشغول کاوش بودند تماس گرفتند. تحقیقات دقیق باستان‌شناسان شوروی رابطه مردم شهر سوخته با مردم ترکمنستان در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد را تأیید نمود.

مردم سیستان در این مدت با مردم ساکن بین دو رود دجله و فرات روابط تجارتي داشته و این روابط از راه زمینی و دریایی کنار خلیج فارس انجام می‌گرفت. مردم بین‌النهرین از همین طریق از سنگ لاجورد افغانستان استفاده می‌نموده‌اند. ولی تمدن سیستان را نمیتوان وابسته به تمدن جلگه بین‌النهرین یا مصر دانست، زیرا در این مکان خصوصياتی وجود داشته است که آنرا کاملاً متمایز مینماید.

وجود تعداد زیاد اشیاء بسیار کوچک که بعضی از آنها بیش از ۲ میلیمتر در ۲ میلیمتر عرض و طول ندارند موجب شد که از یک متخصص «پالئوبوتانیست» نیز کمک خواسته شود. آزمایش‌های میکروسکوپی نشان داد که در این اجتماع ماهی‌ها و پرندگان و خرچنگ‌ها نیز مورد استفاده غذایی بوده است. در میان حیوانات استخوان‌های بز و غزال و گوسفند ۹۹ درصد باقی‌مانده‌های حیوانی در این ناحیه را تشکیل میداده‌اند. بین پرندگانی که در اینجا مورد مصرف اهالی بودند مرغ‌های آبی،

نقوش بالا با احتمال قوی نشانه‌ای از خورشید، یا مفهوم دیگری است که اکنون بر ما پوشیده است. نقش خورشید بصورت صلیب در بسیاری از نقاط فلات ایران دیده می‌شود و احتمالاً مربوط به پرستش خورشید در آن زمان‌های کهن می‌باشد.



قرقاول، مرغابی و غاز وجود داشته‌است که بیشتر آنها میتوانستند اهلی بوده باشند. ضمناً وجود هزاران پیکان سنگی نشان میدهد که شکار پرندگان در میان ساکنان این ناحیه بسیار رواج داشته است.

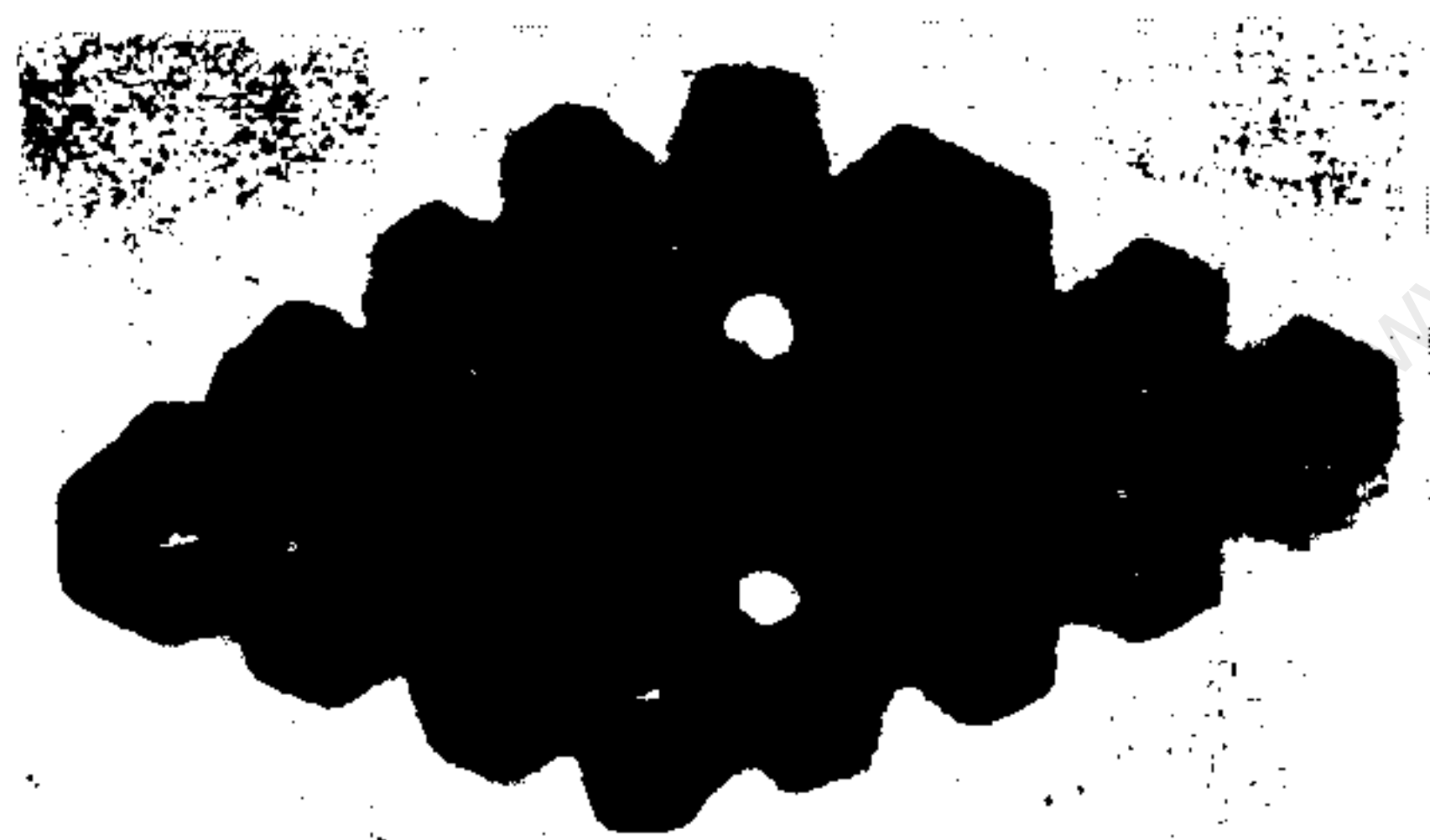
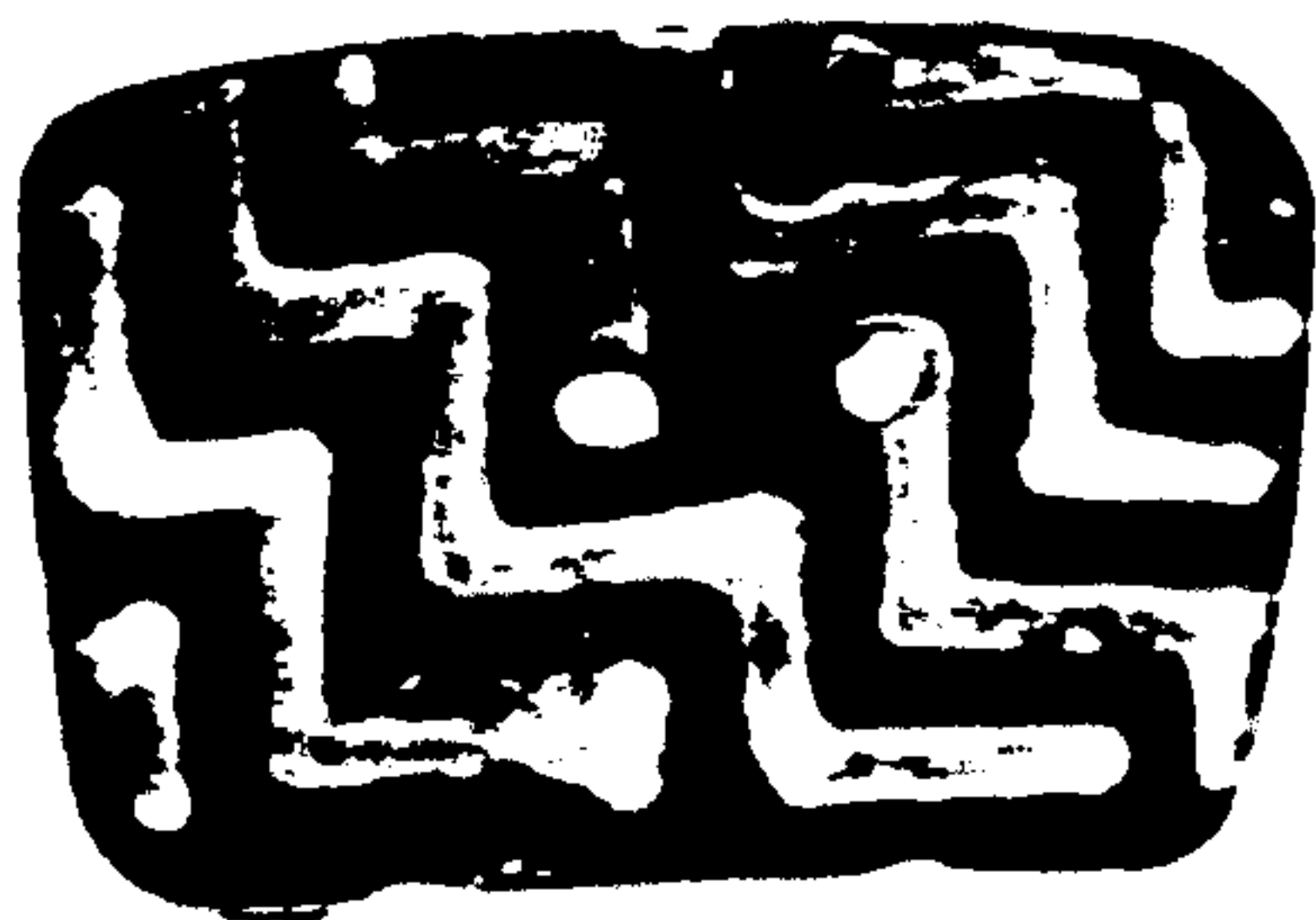
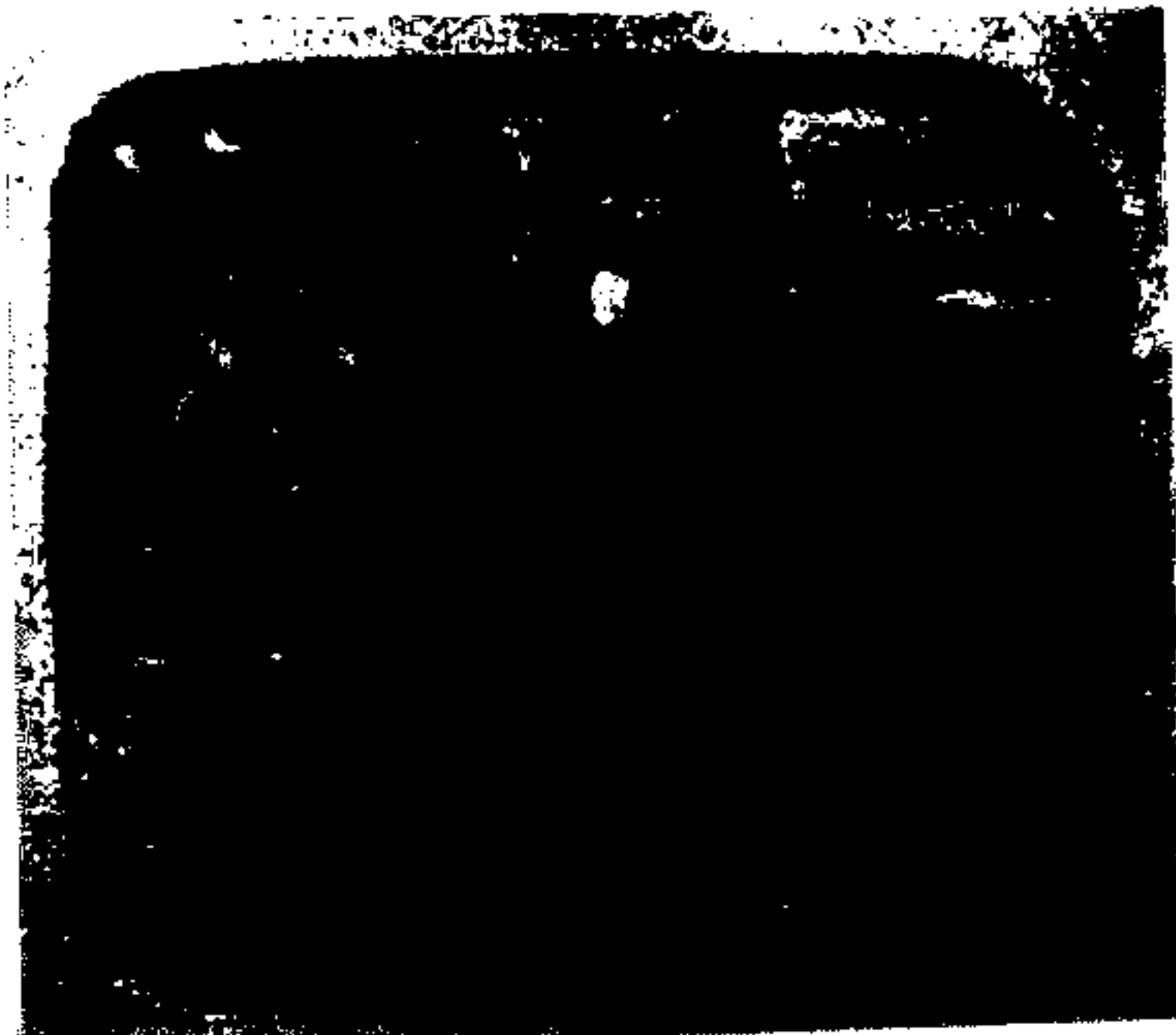
دانشمند پالئوبوتانیست «لورنزو کنتانین» مطالعه این آثار را بر عهده گرفت و برای این کار به سیستان آمد و باستان‌شناسان پند فیلسوف جهان کهن «اپیکور» یا «ایپتور» را سرلوحه برنامه خود قرار دادند و آن این بود که «از اشیاء کوچک به حقایق بزرگ دست یابند».

مجموع سطحی که از این نظر باید مورد بررسی قرار گیرد در حدود ۱۰۰ هکتار وسعت دارد. میلیون‌ها آثار بسیار کوچک از استخوان و چوب و صدف و چوب و نظایر آن تحت بررسی دانشمندان ایتالیایی قرار گرفت.

باستان‌شناسان در این مکان آثار دانه‌های گندم و جو و شاهدانه و تخم خربوزه و حتی انگور نیز پیدا کردند. این امر برای دانشمندان باستان‌شناس مسلم گردید که پرندگان و حیواناتی که آثارشان در شهر سوخته بدست آمده در حال حاضر دیگر در این مکان زندگی نمیکنند.

اشیاء دیگری که ساخت دست انسان بوده است و از جنس فیروزه یا سنگ لاجورد است در شهر سوخته بدست آمده است. کاوش‌کنندگان فکر میکنند که وسعت این شهر به ۷۰ هکتار میرسیده‌است. در طرف جنوب و مغرب آن مردگان بخاک سپرده شده‌اند. با تخمینی که زده شده احتمال دارد که در حدود ۲۱۰۰۰ قبر در این ناحیه وجود داشته باشد. با کمک متخصصان «پالئوپاتولوژیست» و «آنتروپولوژیست» بسیاری از مطالب مربوط به زندگی در این ناحیه با مطالعه اسکلت‌ها روشن شد. به این وسیله توانستند بفهمند صاحبان این قبرها تقریباً از چه گروه نژادی بوده‌اند. سن مردگان در قبرهایی که شکافته شد نیز تشخیص داده شد و نسبت تعداد مردان به زنان و کودکان معین گردید. پروفیسور «توچی» تصمیم دارد از متخصصان دیگری نیز کمک بخواهد که با معاینه استخوان ساق پاها بتوانند گروه خونی این مردگان را مشخص نمایند. مثلاً معلوم شد در زمان معینی یک مرض مسری موجب مرگ تعداد زیادی کودکان و نوجوانان شده و آنها را بخاک سپرده‌اند. استخوان جنینی را در شکم مادرش که حامله بوده و مرده است تشخیص دادند. این نوع تحقیقات در مورد مردگان ممکن است نتایج بسیار جالبی دربر داشته باشد و در علم باستان‌شناسی تازگی دارد. بنابر تخمینی که زده‌اند در قبرستانی که مورد تحقیق قرار گرفته ۵۵ درصد از ۶۰ اسکلتی که بیرون آمده کودکان کمتر از نه سال بوده‌اند، یک اسکلت از مرد ۲۰ ساله بوده، یک کودک پنج‌ساله بخاک سپرده شده و در یک گور دو نفر قرار داده شده‌اند.

تحقیقات باستان‌شناسان نیز نشان داده‌است که تعداد زیادی



اینها شاید علاماتی باشد که برای مردم آنروز مفهوم مشخصی داشته‌اند و درواقع می‌توانند بصورت مراحل اولیه «خط» معرفی گردند

درمجاورت تردیک یا دوراز شهرسوخته در نقاطی مانند «تپه یحیی» و «تل ابلیس» و بم و شهداد کاوش‌هایی انجام گرفته است که حاکی از وجود تمدن پیشرفته‌ای در ناحیه وسیع جنوب ایران و سواحل خلیج فارس بوده است . اکنون وقت آن رسیده است که خصوصیات این تمدن بوسیله باستان‌شناسان جوان ما مشخص و معرفی گردد .

از ساکنان شهر سوخته بکارهایی اشتغال داشته‌اند که مربوط به قوت و غذا نبوده است . صنعت کوزه گری ، حصیر بافی ، سنگ تراشی و تهیه جواهرات و زینت آلات از سنگ لاجورد یا فیروزه عده‌ای از صنعتگران شهر سوخته را به خود مشغول می‌ساخته است .

تحقیقات باستان‌شناسان در ناحیه سیستان راه جدیدی برای بازسازی کردن زندگی مردم پیش از تاریخ فلات ایران باز نموده است . برای آنان مهم نیست که اشیاء مختلفی را که از نظر هنری ارزشی دارد از زیر خاک بیرون آورده در موزه‌ها قرار دهند . آنها می‌خواهند بوسیله میکروسکوپ ، تجزیه‌های مختلف از طریق رادیو کاربون ، و مطالعه دقیق با روش‌های بسیار جدید روی آثار ناچیز مانند ریزه‌های استخوان‌های پرندگان یا باقی‌مانده حبوبات و چوب و غیره زندگی مردم آن ناحیه را در آن روزهای بسیار کهن معرفی نمایند .

رود هیرمند پیش از آنکه در میان شزارهای سیستان نابود گردد ، در جلگه‌های مجاورش وضعی شبیه به دره نیل بوجود آورده بود ، به این معنی که در مواقع معینی در نتیجه بالا آمدن سطح آب زمین‌های واقع در کنار آن مشروب میشد و خاک را حاصل خیز میکرد و این امر سبب شده بود که ساکنان این ناحیه بتوانند به کار زراعت بپردازند و در مرحله شهرنشینی موفق به پیشرفت‌هایی گردند .

این نکته قابل توجه است که شهر سوخته تنها نقطه از ناحیه جنوب ایران نبوده است که در هزاره چهارم پیش از میلاد به درجه نسبتاً بلندی از تمدن رسیده بوده است .

ابن سینا

دکتر محمود نجم آبادی
رئیس بخش تاریخی طبی دانشکده بهداشت تهران

مقاله‌ای تحت عنوان «ابن سینا بعنوان شاعر غزل‌سرای پارسی» (Avicenna als persischer Lyriker) نگاشته که در آن مقاله پائزده قطعه از اشعار پارسی ابن سینا را از روی چند مأخذ جمع‌آوری کرده است.

اکنون به ذکر اشعار منسوب به ابن سینا که مشهور است می‌پردازم:

۱- اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط عیش بدار بقا توانی کرد
وگر به آب ریاضت برآوری نفسی
همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی گامی
ترول در حرم کبریا توانی کرد
وگر زهستی خود بگذری یقین میدان
که عرش و فرش فلک زیرپا توانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد؟
نه دست و پای امل را فروتوانی بست
نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
چو بوعلی بپراز خلق و گوشه‌ای بگریز
مگر که خوی دل از خلق و اتوانی کرد

«شادروان سعید نفیسی در باب این غزل شك آورده و متذکر گردیده که چون در بیت آخر کلمه بوعلی آمده است، شك را بیشتر می‌کند و چنانکه در ابیات دیگر خواهد آمد این تخلص بوعلی در دو جای دیگر نیز مکرر میشود، اگر این ابیات از ابن سینا نباشد همه از يك گوینده است که در شعر نام خود را بوعلی می‌آورده» (نقل از کتاب پورسینا تألیف مرحوم سعید نفیسی صفحه ۴۲ و ۴۳ سال ۱۳۳۳ تهران کتابخانه دانش).
ایضاً مرحوم سعید نفیسی در صفحه ۴۴ کتاب مذکور متذکر گردیده است:

وانگهی همین غزل با اندك اختلافاتی در کلیات شمس تبریزی چاپ لکهنو ۱۳۳۵ - ۱۹۱۷ میلادی صفحه ۱۳۹ بنام

اشعار پارسی و تازی ابن سینا - شیخ بطور قطع یکی از فصحا و ادباء بزرگ ایران میباشد. در این مقاله مقصود شناسائی شیخ از نظر ادب پارسی و تازی نیست، چرا که این موضوع از تخصص نگارنده خارج است. اما باید دانست که یکی از علل شهرت کتابها و آثار طبی شیخ بواسطه فصاحت کم نظیری است، که در آنها دیده میشود. بنابراین شیخ را در ادب پارسی و تازی مقام و موقع خاصی است.

قدرت و مهارت شیخ در عربی بسیار روشن است و با آنکه در قرنهای چهارم و پنجم نگارش کتب علمی به زبان پارسی‌دبی تازه شروع شده بود، ابن سینا از تألیف و تصنیف در این زبان و جمع‌آوری و ایجاد اصطلاحات فلسفی و طبی و علمی به زبان پارسی بسیار کوشا بوده.

ارجوزه‌هایی که شیخ به زبان عربی دارد مخصوصاً در ارجوزه معتبر وی که يك دوره کامل علم طب و درمان است بسیار فصیح میباشد که خواهد آمد.

اما اشعار پارسی چه مسلم و چه منسوب به شیخ جمعاً بیست و دو قطعه و رباعی است که در سفینه‌ها و جنگ‌ها و بعضی کتابها بمانند مجمع الفصحا و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و نامه دانشوران و تذکره آتشکده آذر و تذکره محمد صادق ناظم تبریزی آمده است.

در این باب باید گفت که اشعار و رباعیاتی که به شیخ منسوب است عموماً مشکوک بنظر میرسد و احتمال دارد از دیگران باشد.

حال من باب مثال اشعاری که به شیخ منسوب است در این مقاله می‌آورم و متذکر می‌گردم که بعضی از آنها بنام دیگران نیز آمده است.

یکی از خاورشناسان آلمانی بنام هرمان اته Hermann Ethe در مجله انجمن علمی شاهی گوتینگن (شماره ۲۱) در اول سپتامبر ۱۸۷۵ تحت عنوان:

Nachrichten Gesellschaft der Wissenschaften und der G.A. Universität zu Göttingen No. 21 - 1 - Sep. 1875.



تصویری خیالی از ابن سینا سوار بر اسب (از کتاب صبحی مهندی)



تصویری خیالی از ابن سینا سوار بر اسب (از کتاب صبحی مهندی)

۲ - غذای روح بود باده رحیق الحق
 که رنگ او کند از دور رنگ گل رادق
 برنگ زنگ زداید زجان انده گین
 همای گردد اگر جرعه ای بنوشد بق
 به طعم تلخ چو پند پدر ولیک مفید
 به پیش مبطل باطل به ترد دانا حق
 می از جهالت جهال شد به شرع حرام
 چومه که از سبب منکران دین شد شق
 حلال گشته به فتوای عقل بر دانا
 حرام گشته به احکام شرع بر احمق
 شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد
 زبان به رزه گشاید دهد زدست ورق

مولانا جلال الدین بلخی بدین گونه آمده است :
 اگر دل از غم دنیا بدر توانی کرد
 نشاط و عیش بدار بقا توانی کرد
 و گر به آب ریاضت برآوری غسلی
 همه کدورت دلها صفا توانی کرد
 زمترلات هوس گر برون نهی قدمی
 نزول در حرم کبریا توانی کرد
 به همت ارشوی در مقام خاک مقیم
 مقام خویش به اوج سما توانی کرد
 اگر به جیب تفکر فروبری سرخویش
 گذشته های قضا را ادا توانی کرد



مجسمه ابن سینا که استاد ابوالحسن صدیقی روی آن کار می کند . (از جلد اول جشن نامه ابن سینا)

کفر چو منی گراف و ایمن نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود
این رباعی در اغلب سفینه ها و جنگ ها آمده و بنظر میرسد
قطعا از شیخ باشد .

۷- دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر بکمال ذره ای راه نیافت
این رباعی از رباعیات قطعی شیخ است .

۸- از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل

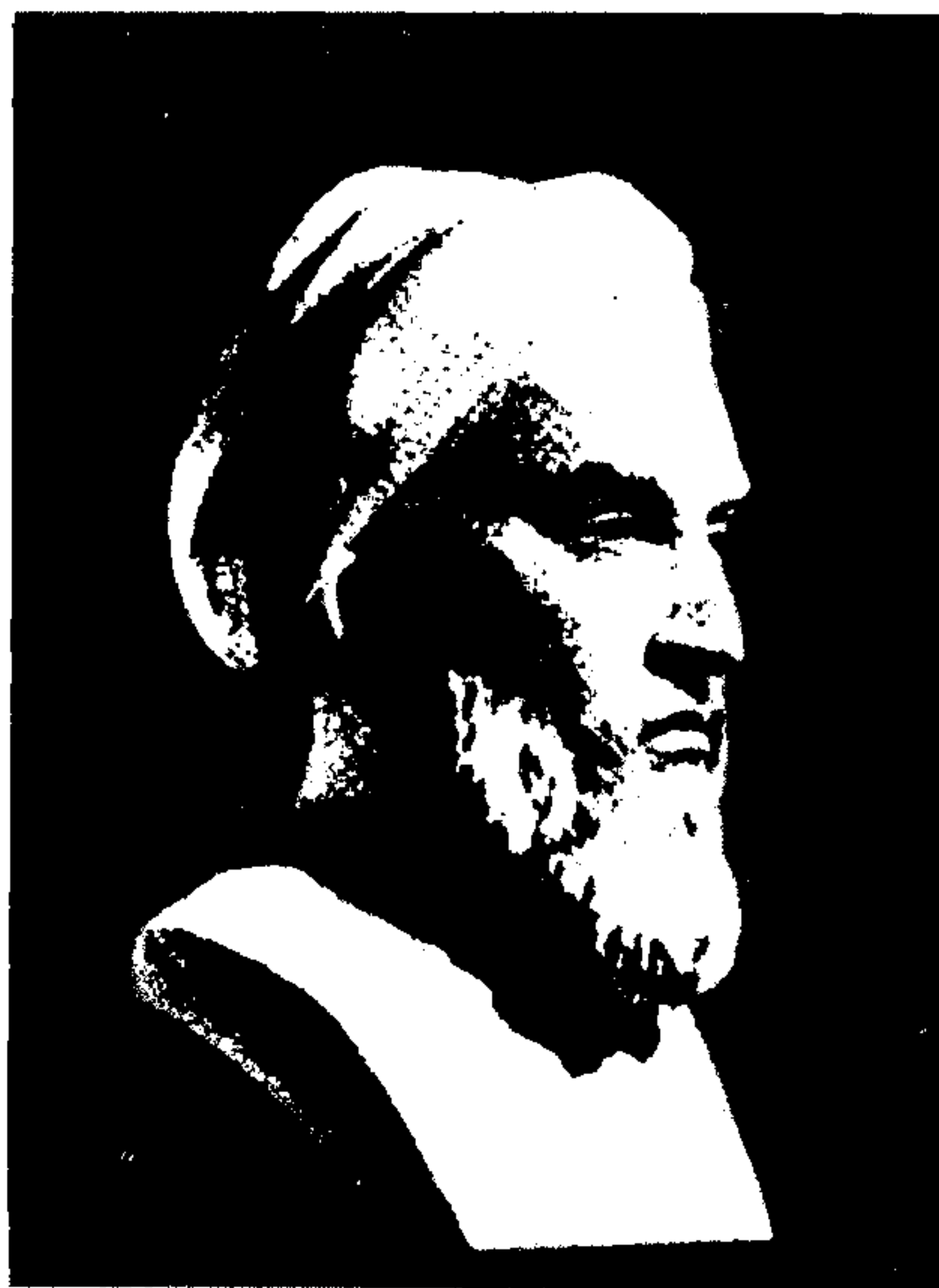
حلال بر عتلاء و حرام بر جهال
که می محک بود و خیر و شر از او مشتق
غلام آن می صافم کرو رخ خوبان
بیک دوجرعه بر آرد هزار گونه عرق
چوبوعلی می ناب ارخوری حکیمانه
بحق حق که وجودت بحق شود ملحق
آنچه که از مفاد اییات بالا مستفاد می گردد، احتمال قوی
دارد که این اییات نیز از بوعلی نباشد و سراینده آن چون
میدانسته که بوعلی حکیمانه و طیبانه می میخورده است کلمه
بوعلی را در آن به کار برده است.

۳- روزکی چند در جهان بودم
بر سر خاک باد پیمودم
ساعتی لطف و لحظه ای در قهر
جان پاکیزه را بیالودم
با خرد را بطبع کردم هجو
بی خرد را بطبع بستودم
آتشی بر فروختم از دل
و آب دیده از آن بیالودم
با هوای های حرص شیطانی
ساعتی شادمان بغمودم
آخر الامر چون برآمد کار
رفتم و تخم کشته بدرودم
گوهرم باز شد بگوهر خویش
من از این خستگی بیاسودم
کس نداند که من کجا رفتم
خود ندانی که من کجا بودم

۴- تا باده عشق در قدح ریخته اند
و اندر پی عشق عاشق انگیزته اند
با جان و روان بوعلی مهر علی
چون شیر و شکر بهم درآمیخته اند
نامه دانشوران این رباعی را به قطع و یقین از طبع شیخ
و عقاید دینی وی دانسته است و نتیجه آن است که شیخ شیعی-
مذهب بوده .

۵- بر صفحه چهره ها خط لم یزلی
معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام و دو عین با دو یای معکوس
از حاجب و عین وائف با خطی جلی
احتمال قوی دارد که این رباعی از شیخ نباشد.

۶- قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین آورده
است : نظر بدانکه مردم شیخ را به کفر نسبت داده اند لذا شیخ
این رباعی را گفته است :



مجسمه ابن سینا که در مؤسسه سرم و واکسن سازی رازی (حصارك) است

- ۱۳- می حاصل عمر جاودانی است بده
سرمایه لذت جوانیست بده
سوزنده چو آتش است لیکن غم را
سازنده چو آب زندگانیست بده
- ۱۴- با يك دو سه نادان که چنین می دانند
از حمق که دانای جهان آناند
خرباش که این جماعت از فرط خری
هر کو نه خرس کافرش میخوانند
رباعیاتی که آمد در سفینه ها و جنگ ها و کتب تواریخ
آمده که بعضی ها از آنها مسجلاً از شیخ است و بعضی دیگر
منسوب بوی میباشد.
- ۱۵- گمان برم که درین روزگار تیره چو شب
بخفت چشم مروت ببرد مادر جود
ز سیر هفت ستاره در این دوازده برج
بده دوازده سال اندرین دیار و حدود
هزار شخص کریم از وجود شد به عدم
که يك کریم نمی آید از عدم به وجود
- ۱۶- بگذرا ز بند مجاز و دور گرد از دام حس
هر که با دونان نشیند همت او دون شود
چون بود کامل کسی در خطه کون و فساد
کونداند چون در آید یا از آنجا چون شود
شادروان سعید نفیسی مجموعه کاملی از رباعیات منسوب
به شیخ را از سفینه ها و جنگ ها و کتابهای خصوصی اشخاص
آورده که ذیلاً نگاشته میشود:
- ۱۷- يك يك هنرم بین و گنه ده ده بخش
جرم من خسته حسبه الله بخش
از باد فنا آتش کین بر مفروز
ما را بر خاک رسول الله بخش
(از کشکول شیخ بهائی)
- ۱۸- بگست فلک چو عقد دردانه صبح
پَر در خوشاب کرد پیمانه صبح
او نیز چو من اسیر و شیدا گشته
کای عاشق شامگاه و دیوانه صبح
- ۱۹- ای دل همه جام عاشقی نوش چو گل
پیوسته لباس عاشقی پوش چو گل
چون شمع زبان آتشین دارد عشق
زنهار مباح پنبه در گوش چو گل
- ۲۰- عشاق بر آمدند پیرامن گل
یکبار زدند دست در دامن گل
وز پس که همین کشند پیراهن گل
آنکه بهزار شاخ شد بر تن گل

- بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل
- ۹- ای کاش بدانی که من کیستمی
سرگشته به عالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی
ورنه به هزار دیده بگریستمی
- ۱۰- رفت آن گهری که بود پیرایه عمر
و آورد زمانه طاق سرمایه عمر
از موی سپیدم سرپستان امید
بنگر که سیاه می کند دایه عمر
- ۱۱- مائیم به عفو تو تولی کرده
وز طاعت و معصیت تبری کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد
ناکرده چو کرده، کرده چون نا کرده
- ۱۲- بنگر به جهان چه طرف برستم هیچ
وز حاصل ایام چه در دستم هیچ
شمع طربم گیر چو بنشستم هیچ
خود جام جمم گیر چو بشکستم هیچ



تصویری خیالی از ابن سینا که در بعضی دائرةالمعارفها آمده است

غیر از رباعیات و قطعات بالا باز هم تعدادی اشعار در سفینه‌ها و جنگ‌ها و امثال آن به شیخ نسبت داده شده که نگارش همه آنها باعث تطویل مقاله گردد.

تا اینجا اشعار پارسی است که به ابن سینا نسبت داده شده. اما اشعار عربی ابن سینا از اشعار پارسی وی زیادتر است و برخلاف اشعار پارسی که اغلب آنها مشکوک میباشد، عموماً اشعار عربی که از شیخ در کتب و گنجینه‌ها و سفینه‌ها آمده گفته شیخ است. اشعار عربی شیخ به صورت قصیده و قطعه میباشد که مشهورترین آن «قصیده عینیه روحیه» است که مهمترین قصائد عربی شیخ میباشد.

۲۳- در این قصیده شیخ کیفیت هبوط روح، وصول آن به جهان مجرد روحانی را بسیار شیوا از عهده برآمده است. تعداد ابیات آن طبق گفته ابن ابی صبیحه در «عیون الانباء فی -

۲۱- آتش چو فکند باد در خرمن گل
بر خاک چکید آب پیراهن گل

ای ساقی می دست تو و دامن من
وی دختر رز خون تو در گردن من

۲۲- مائیم نهفته گریه در خنده چو گل

مرده بدمی و از دمی زنده چو گل

خود را بهمه میان درافکنده چو گل

و ندر همه مجمعی پراکنده چو گل

(شماره‌های ۱۸ تا ۲۲ مأخوذ از کتاب پورسینا تألیف

شادروان سعید نفیسی است که در سفینه‌ای متعلق به مرحوم

ملك الشعراء بهار می‌باشد. مرحوم نفیسی متذکر گردیده:

«احتمال میدهم که کاتب نسخه فراموش کرده است نام گوینده

آنها را بنویسد ...»)

طبقات الاطباء» بیست و در بعضی نسخ بیست و یک است. نظر باینکه قصیده را شیخ بسیار شیوا سروده بدین مناسبت عده ای شروحن بر آن نگاشته اند که شرح همه آنها از حوصله این مقاله خارج است.

ترجمه فارسی و ترکی^۱ و فرانسوی^۲ نیز از قصیده مزبور بعمل آمده است.

ترجمه فارسی قصیده به نشر در نامه دانشوران آمده و ترجمه منظوم آن توسط غلامحسین طبیب در مجموعه یی به شماره ۸۸۴ کتابخانه ملی ایران که شامل رساله حنی بن یقظان و تفسیر آن از ابن زبیله است بخط غلامحسین طبیب. همچنین ترجمه فارسی دیگری در سال ۱۳۳۱ توسط مرحوم محمد علی حکیم الهی فریدنی به نظم پارسی آمده است.

از آن گذشته شروح متعددی از این قصیده توسط شاگرد ابن سینا ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی آمده که شرح همه آنها خارج از حوصله این مقاله است.^۳

اصل قصیده که بزبان عربی است بدین مضمون است :

هبطت اليك من المحل الارتفاع

ورقاء ذات تعزز و تمنع

محبوبه عن كل مقلة عارف

و هي التي سقرت ولم تبرقع

وصلت على كرم اليك وربما

كرهت فراقك و هي ذات تفجع

انفت و ما كنت فلما واصلت

الفت مجاورة الخراب البلقع

واظها نسيت عهداً با لحمي

ومنازلاً بفراقها لم تنزع

حتى اذا اتصلت بهاء هبوطها

عن ميم مرورها بذات الاجرع

علقت بها ثاء الثقيل فاصبحت

بين المعالم والطول الخضع

تبكي وقد ذكرت عهداً بالحمي

بمدامع تهمي و لم تنقطع

وتظلل ساجقه على الدمن التي

درست بتكرار الرياح الاربع

اذعاقها الشوك الكثيف فصدّها

نقص عن الاوج الفسيح المربع

حتى اذا قرب المسير الى الحمي

ودنى الرحيل الى الفضاء الاوسع

هجمت وقد كشف الغطاء فابصرت

ماليس يدرك بالعيون الهجع

و غدت مفارقة لكل مخلف

عنها حليف التراب غير مشيع

يك تصوير نیم رخ از ابن سینا که در بالای آن رباعی معروف و در پایین تاریخ تولد و وفات ابن سینا نوشته شده است

و بدت تغرد فوق ذروه شاق

و العلم يرفع كل من لم يرفع

فلای شی اهبطت من شامخ

عال الى القعر الحضيض الاوضع

ان كان احبطها الاله للحكمه

طويت على الفطن اللبيب الاورع

فهبوطها ان كان ضربت لازب

لتكون سامعه بحالم تسمع

و تعود عالمة بكل خفيه

في العالمين فخرقها لم يرفع

و هي التي قطع الزمان طريقها

حتى لقد غربت بغير المطلع

فكانها برق تاللق بالحمي

ثم انطوى فكانه لم يلمع

ترجمه قصیده بالا بنحوی که در نامه دانشوران آمده و



تصویر خیالی دیگری از ابن سینا که در اروپا ساخته‌اند. (نقل از کتاب پورسینا مرحوم سعید نفیسی)

دست بداشت؟ و صیاد زمانه طریق پرواز بر آن قطع نمود تا برخلاف مأمول در غیر مطلع نخست غروب کرد بدانسان که کوئی در جوحمای^۲ قدیم برقی درخشید و در دم چنان در پیچید که گویا هیچ پدید نگشت.

آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا

- ۱- ترجمه ترکی آن از حرمی است.
- ۲- ترجمه فرانسوی آن توسط بارن کارا دو و Baron Cara de vaux در مجله آسیائی بچاپ رسیده است (دوره نهم ج ۴).
- ۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مؤلفات ابن سینا صفحه ۱۹۵ تا ۱۹۷ تألیف آقای دکتر یحیی مهدوی از انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- هنگام کوچ کردن.
- ۵- مخفف چنگال است.
- ۶- موانع.
- ۷- به کسر «ها» قورگاه است.

مرحوم علامه دهخدا در لغت‌نامه خود ضمن نام ابوعلی سینا آورده چنین است.

«حاصل مضمون آنکه کبوتری بس منیع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع و بلندتر بر تو فرود آید، با آنکه خود برقع برافکند و بی پرده روی نمود از بصر ارباب نظر مستور ماند، و دیده خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت. اگرچه دولت وصال آن با کراحتی بکمال میسر آمد، ولی خود بعد از وصل بر عارضه فراق و سانحه هجران بس اندوهناک و نالان گشت؛ نخست از مجاورت این فضای تیره رنگ ننگ داشتی، و بر غیر فراخنای مألوف انس نگرفتی. لیکن چون با کراحت خاطر بهوای این ویرانه بی آب و گیاه بال گشود چنان الفت پذیرفت که کوئی از عهد گذشته و منازل قدیم یکباره فراموش کرد، همینکه بناچار از «میم» مرکز نخستین به «ها» هبوط دریوست، از «ثاء» ثقیل غباری بر پر و منقار آن بنشست و در میان این خاکدان ویران غوطه ور گردیده آشیان جست؛ «هرزمان که از معاهد دیرین قورقگاه قدیم یاد آورد سیل سرشک جاری کند و باران اشک بیارد و بر فرازدیاری که بتواند بادهای مختلف صورت ویرانی پذیرفته بنشیند و بانگ اشتیاق برداشته ناله‌های زار برکشد، چه آن طایر برج عزت را رشته دام سطر از پرواز فضای وسیع پای بر بسته و تنگنای قفس ثقیل از عروج اوج فراق مانع آمده، تا آنگاه که زمان مراجعت و اوان رحیل^۴ نزدیک گردد و از بند علایق و چنگل^۵ عوائق^۶ بازدهد و آشیانه دیرین درین توده خاک بگذارد و از پی آهنگ خویش بگذرد؛

«چون پرده حجاب از دیده‌اش گرفته شود و اشیائی بدیع و اموری ظریف بنگرد که خفتگان بستر طبایع از دیدن آنها محرومند، از فرط وجد طرب نماید و بر فراز قله افراخته آواز تعزید برکشد؛

«زینهار به علو مقام و سمو مکان آن طایر شگفتی نگیری! زیرا که علم خداوندان دانش را منزلتی عالی بخشد و مرتبتی بلند دهد؛

«ندانم این هبوط را سبب چه بود؟ و این عروج را جهت چه؟» اگر حکیم علی‌الاطلاق آنرا از اوج بلند برای حکمتی و سّری در قعر حضيض پست فرود آورده است، همانا آن حکمت بالغه و سّر لطیف بر دیده خردمندیگانه و دانشور فرزانه پوشیده و مستور است؛

«اگر کوئی سّر این هبوط و حکمت این نزول آن است که نفس را در این نشأة فانی کمالات جاودانی پدید آید و مراتب استعداد به مقامات ظهور پیوندد و بدست یاری قوی و حواس بسی معلومات در حوصله خود بیندوزد؛

«پس از چه روی قبل از نیل مقصود مرموز مأمول از شاخسار کالبد طیران کرد و از آلات تکمیل و ادوات تحصیل



يك تصوير قديمی از ابن سینا (از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ چنین آورده اند: «در پایان مجموعه‌یی به شماره ۸۸۴ (شامل رساله حنی بن یقظان و تفسیر آن از ابی منصور بن زیله بخط غلامحسین طبیب که در ۱۲۹۹ پایان رسیده) شرحی از قصیده عینیه شیخ هست به عنوان « هذا شرح مختصر علی القصیده الروحیه للشیخ الرئيس رحمة الله علیه » که در پایان آن چنین آمده: « تمت شرح الرسالة الروحیه المبارکه التي هی للشیخ الرئيس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا علی ید اضعف عباد الله اقل الطلبة غلامحسین الطبیب فی شهر شعبان المعظم من شهر سنه تسع و تسعين و مائتين بعد الالف من الهجرة النبویه المحطوفیه علیه السلام ».

در این شرح نخست هر بیت از ابیات قصیده عینیه و سپس ترجمه همان بیت به شعر فارسی آمده و برخی از ابیات به نحوی که در نسخه مذکور دیده میشود سست و عاری از لوازم فصاحت است.^۹

اینک ترجمه منظوم قصیده عینیه از رساله مذکور:

« ترول کرد به تزدت ز عالم بالا
ز آشیانه عزت کبوتر ورقا
نہان ز دیدہ ہر عارف از کمال ظہور
عجب چگونہ بود ہم نہان و ہم پیدا
« وصول او نہ بطوع و بساکہ روز فراق
بر آورد ز تالم فغان و واویلا
نخست عارہمی بودش انس می نگرفت
گرفت الفت آخر در این خراب بنا
« گمان برم کہ فراموش کرد آن عہدی
کہ داشت خرم و خوش بامجاوران حمی
« چوشد ز گلشن روحانیان ز بد و حدوث
بخطہ یی کہ نمی روید از زمینش گیا
« چنان ز گلشن جسمانی اندر او آویخت
علاقہی کہ بروشد مقیم کھنہ سرا (کذا)
« زیاد عہد قدیم آنچنان بگرید زار
کز اشک دیدہ خونین روان کند دریا
« شدہ است نوحہ سرای سرا کہ می فرسود
کہ از دبور و شمال و گہ از جنوب و صبا
« چو باز داشت و را پای بند جسمانی
ز اوج عالم علو و مقام او ادنی
« درین مضیق ہمی بود تا کہ شد نزدیک
او ان رحلت او سوی آن وسیع فضا
« وداع کرد و درین خاکدان تیرہ گذاشت
کسی کہ وقت سفر پیروی نکرد و را
« چہ لحنہا کہ سراپید چون مشاہدہ کرد
ہر آنچه دیدہ نمی دید، بعد کشف غطا
« فراز کنگرہ کبریا ندا در داد
کہ علم رہبر مرد است تا رسد اینجا
« ز بہر چیست فرود آمدن ز جای بلند؟
بسوی پستی دلگیر و جای جان فرسا
« ترول او اگر از بہر حکمتی است کہ او
حلول می نکند در ضمیر ہر دانا
« و گر تعلق او لازم است تا شود
ہر آن سخن کہ نمی کرد پیش از این اصفا
« و دیگر آنکہ بداند نہان ہر دو جہان
پس ای سلیم کنون حاجتش نگشت روا
« زمانہ را مروت نقد او بود چنانک (کذا)
طلوع اوست محال از پس غروب و فنا
« وجود او بہ یقین گوئیا کہ برقی بود
کہ جست و باز نہان شد بہ نور خور گویا »

مرحوم محمد علی حکیم الہی فریدنی بسال ۱۳۳۱ بہ یادگار

جشن هزارمین سال شیخالرئیس ابوعلی سینا قصیده عینیه را به پارسی به نظم درآورده که علاوه بر آنکه معنای يك يك اشعار را به صورت چم (معنی) گفته و چامه (شعر) آنرا نیز بسیار فصیح آورده. در اینجا فقط به چامه‌ای (یعنی شعر) که آن مرحوم سروده است اکتفا می‌شود:

« فرود آمد از جایگاه بلند
ترا يك کبوتر بسی ارجمند
» بود آن کبوتر ترا آن روان
که باشد زیر و بی‌الا روان
» ز چشم خردمند پوشیده است
به پیدایش چهره کوشیده است

تصویر ابن سینا در کتابخانه بادلین (آکسفورد انگلستان) - (از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)



« ز گوهر بود پاك ز آمیزها^۹
ولی هست در او همه چیزها
» رسیدش بتو نزد او ناپسند
زدوری تو نیز زار و نژند^{۱۰}
» چه دیدت به گوهر که بیگانه‌ای
ولی بهر او بهترین خانه‌ای
» نخست او ز ویرانه تن رمید
سپس مهر همسایگی برگزید
» چه او گوهری بود پیراسته^{۱۱}
ولی خواست تا گردد آراسته
» گمانم که پیمانهای نخست
فراموش کرده به آنخوی سست
» بسی جایگاهها که داده ز دست
نسازد از آنها بچیزی که هست
» چو پیوست با پست‌ترین پایگاه
پس از بود در نامور جایگاه
» در اینجا همه ناخوشی و نیاز
در آنجا همه فرهی و فراز
» بیامیخت بر او نیاز منش^{۱۲}
ز اندام و نیرو و بند و برش
» چه خود را گرفتار گیتی نمود
میان نشانهای بود و نبود
» بگرید ز پیمانهای که بست
بمیهن پس آنگاه آنرا شکست
» بآن اشکهای که ریزد بزیر
بریده نگردد بهر دار و گیر
» بر اندام خود سوگواری کند
که شد کهنه از آنچه بر آن تند
» که مرغ روان تازگی خواهدی
بترسد از آنچه از آن کاهدی
» جلوگیر او گشت دام پلید
نگهداشت او را و واپس کشید

۸- در زیرنویس آمده: دوست فاضل‌المن آقایی حبیب یغمائی مدیر مجله یغما در عکس‌برداری و طبع این قصیده در مجموعه‌ای که بمناسبت جشن هزاره ابن سینا ترتیب داده است برما سمت تقدیم دارد.

۹- آمیختگی و تیرگی.

۱۰- غمگین و درهم.

۱۱- بی‌عیب.

۱۲- طبیعت.

« جدا شد از آنها که در دست داشت
 چو خود رفت بر جای خویش گذاشت -
 « چنین است آیین گیتی پرست
 که پایان بماند از او هر چه هست
 « بشادی بخواند ز کوهی بلند
 که دانش کند مرد را ارجمند
 « که آن کیمیائی بود پرنوا
 روانی دهد هر چه نبود روا
 « برای چه از جایگاهی بلند
 بیفتاد در پستترین بار بند
 « مر این داستانی است ناگفتنی
 خدا داند آنرا و روشنروان
 « اگر بهر کاری شدستی روان
 و یا مهره‌ای هست ناسفتنی
 « که دانا ز دانش بسی کوتاه است
 مگر آنکه چون سیم در بوته است
 « اگر آمدن باشدش در جهان
 که تا بشنود رازهای نهان
 « که آن رازها نیست جای دگر
 و گر نشنود نبود او بهره‌ور
 « و تا او بهر راز دانا شود
 بهر نیک و هر بد توانا شود
 « چرا پس نشد هر چه او خواسته
 که تا گردد از دانش آراسته
 « همین رهرو است آنکه این روزگار
 رهش را بریده در این رهگذار
 « چنان گشت از دیده‌ها ناپدید
 که هر گر نگردد بجائی پدید
 « و یا چون درختی که تابش کند
 تناییده در نیمره بشکند
 « همانا روانی که نارس بود
 بنزدیک یزدان کم از خس بود »



تصویری از ابن سینا مأخوذ از یک نسخه از ترجمه عبری قانون از کتابخانه
 شهر بولونی (ایتالیا) - آنکه در وسط با ردای سیاه است ابن سینا است .
 (از جلد اول جشن نامه ابن سینا)

« از آن جایگاه فراخ بلند
 که اندر بهاران بدی چون پرند^{۱۳}
 « چو نزدیک شد رفتن جان پاک
 به پهنای آن میهن تابناک
 « در آنجا روانها همه روشن است
 در آنجا همه خارها گلشن است
 « بخوابید و شد پرده برداشته
 بدید آنچه نادیده انگاشته
 « گهی خواب انگیزه بینش است
 چو بینش که انگیزه دانش است

طرح اربسک و پیرامون آن در آثار هنرمندان مسلمان

دکتر عباس زمانی
استادیار دانشکده ادبیات علوم انسانی
دانشگاه تهران

اربسک^۱ کلمه‌ای فرنگی و اسلیمی کلمه‌ای عربی است که معنی اولی عربی «منسوب به عرب» و معنی دومی اسلامی «منسوب به اسلام» می‌باشد و بنابراین طرح اربسک و اسلیمی یعنی طرحی که منسوب به اعراب و مسلمانان یا اختراع آنان و یا مورد استفاده آنان است.

این طرح تزیینی، اغلب گیاهی، تقریباً در همه آثار دوران اسلامی بکار رفته و می‌تواند یک عامل اشتراک و اتحاد هنری در عالم اسلام شمرده و در مقامی نظیر مقام خط عربی گذارده شود^۲. در عین حال این طرح یک موضوع تزیینی صرفاً عربی یا اسلامی نیست بلکه قبل از ظهور اسلام نیز در کشورهای مختلف، بخصوص ایران، معمول بوده و این مطلب در بررسی ذیل بیان می‌گردد:

الف - معنی و تعریف طرح اربسک و اسلیمی.

ب - سابقه طرح اربسک و اسلیمی.

ج - طرح اربسک و اسلیمی در آثار اسلامی ایران.

د - طرح اربسک و اسلیمی در سایر کشورهای اسلامی.

معنی و تعریف طرح اربسک و اسلیمی.

- کلمه اربسک و کلمه اسلیمی در تعریفات که از طرح آن شده اغلب مرادف بوده و این موضوع می‌تواند مورد قبول باشد زیرا تا اوایل قرن اخیر تاریخ و هنر اسلامی، توسط بعضی از مورخین، تاریخ و هنر عربی شمرده می‌شد^۳. در بعضی از نوشته‌ها نیز کلمه اربسک در کنار کلمه اسلیمی بکار رفته و شاید تصور شده که طرح اربسک با طرح اسلیمی متفاوت است^۴.

- «اربسک نام مؤنث. هنرهای زیبا. زینت نقاشی یا

حجاری مورد استعمال در آرایش. ۱۱ خط ایده‌آل و رابط بعضی لبه‌ها و تشکیل‌دهنده آهنگ اساسی یک ترکیب نقاشی یا حجاری شده. ۱۱ بطور واضح، روش معمولی خط مشی نقاشان: اربسک روبنس (Rubens)، ماتیس (Matisse) و غیره. دایرةالمعارف هنرهای زیبا. درمتون کهنه فرانسه، لغت عاریه گرفته شده از ایتالیا اربسکو، یک صفت معادل صفت عربی است. . . . این عنصر تزیینی، نقاشی شده یا حجاری شده در نقوش کم برجسته، معمولاً خود را در یک سطح واحد می‌گسترده و روی یک زمینه لخت می‌افتد. این زینت غالباً خطوط ممتد را، با اتصال عناصری که زمینه را بدون تشکیل توده‌های غیرمتعادل مزین می‌کند، میسر می‌سازد^۵.

- «اربسک یک موضوع اصلی‌ترین، یا ساقه میانی است

که در طول آن خطوط خمیده، بایک آهنگ مرتب بهم می‌پیچد.

اربسک غالباً برای تزیین حاشیه‌های باریک و بلند بکار می‌رود^۶.

۱ - Arabesque

۲ - «فرمانروایی مطلق خط عربی، پیوندی بوجود آورد که تمام

دنیای اسلام را بهم مربوط ساخت و عامل مهمی در خلق هر نوع اثر هنری

گردید». هنر اسلامی تألیف پرفسور ارنت کونل، ترجمه مهندس

هوشنگ طاهری، تهران، ۱۳۴۷، ص ۶.

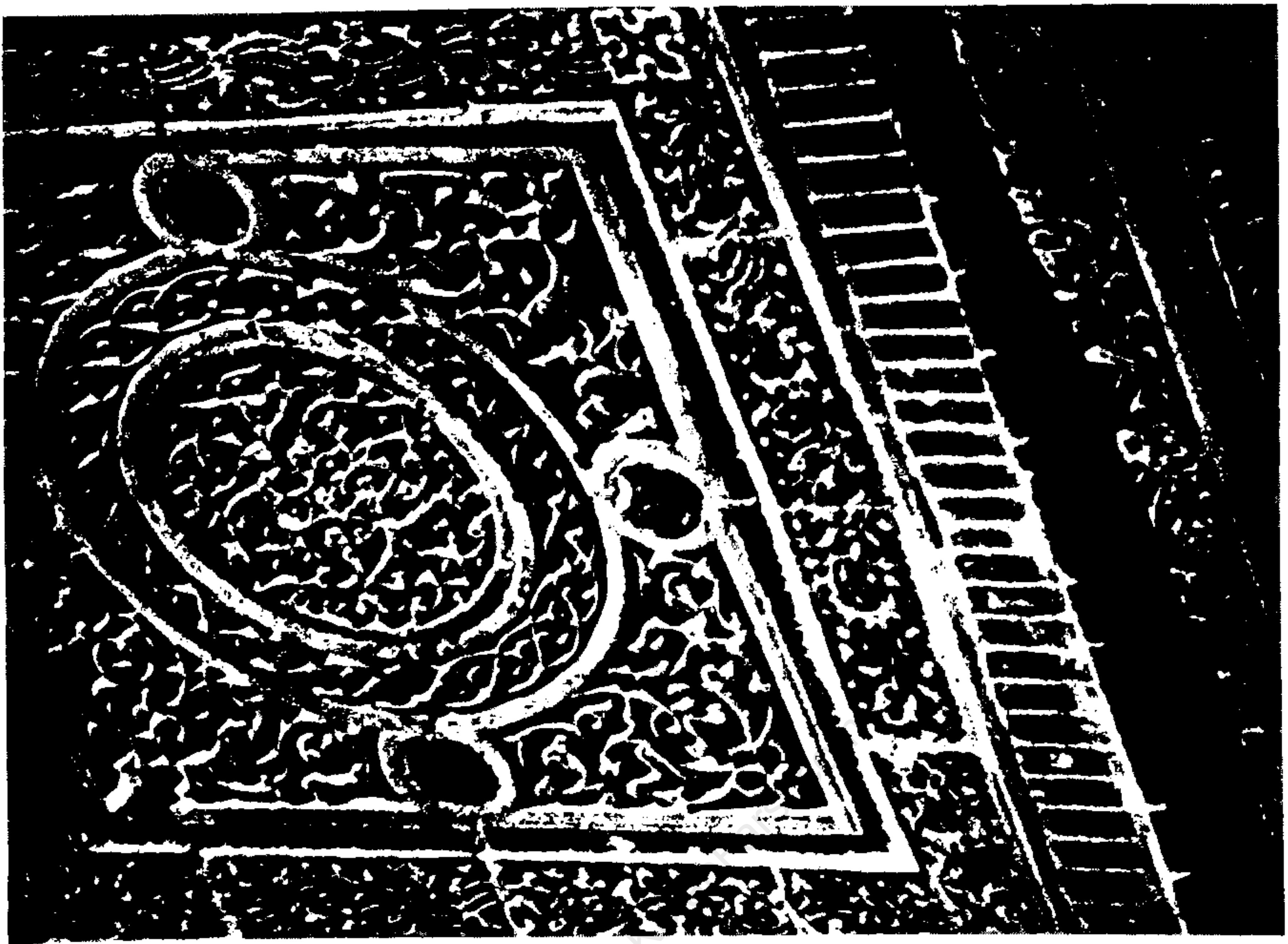
۳ - به تاریخ عرب فیلیپ حتی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز

۱۳۴۴ و فهرست آن مراجعه شود.

۴ - ایضاً هنر اسلامی، ص ۱۱۹.

۵ - Grand Larousse encyclopédique, T. 1, Librairie Larousse, Paris VIe, 1960, p. 514.

۶ - L'art musulman, publié sous la direction de Henry Martin, Paris, 1964.



يك اربسك توريقي

بهترین مکان جهت آغاز بررسی تکامل آرایش (Ornament) در اولین مرحله از هنر اسلامی، نمای خارجی (Fassade) قصرالمشتی است. بر روی دیوار سمت چپ دروازه، نقوش حیوانات در بین ساقه‌های مو یا دایره‌وار بدنبال هم حجاری شده‌است، (عکس ۶) در صورتیکه بر دیوار سمت راست دروازه، فقط شکل نباتات مورد استفاده قرار گرفته. کوشش مجدانه‌ای که برای نشان‌دادن شکل برگ و ساقه تاك بصورت آرایشی (Ornamental) انجام گرفته، بخوبی میتواند نشان دهنده سبك و ایجاد «ارابسك» باشد^{۱۰}.

— «اما دوره غزنوی بطریف کاری در تزیینات نباتی که از شاخه و ساقه‌های ممتد تشکیل می‌شد امتیاز خاصی داشته و با توازن و تناسب بسیار دقیق که نمونه کاملی از ابداع و قدرت نمائی در کشیدن اشکال «ارابسك» است آنها را نمایش داده‌است»^{۱۱}.
— «... هم‌چنین کوزه‌های ترشی و مربا ساخته‌اند که اغلب شاهوار است (لوحه ۱۰۱). درشانه این ظرفها نیز ردیف جانوران خیالی نقش کرده و در گردنه آنها خطوط کوفی شبیه

— «نشان‌دادن طرحی که این نوار، در تشکیل يك مجموعه پیچیده و منطقی، سردرهم و بهم پیوسته، جایی که چشم دوست دارد خود را گم کند و بازیابد، تعقیب خواهد کرد: اولین هم‌وغم طراح اربسك می‌باشد»^{۱۲}.

— «در این جا از تذکر درباره یکی دو کلمه که بکرات و در تمام فصول کتاب آمده ناچار است. مترجم برای کلمه Arabesque که در اصطلاح هنری مغرب‌زمین بطرح تزیینی مرکب از نقوش هندسی و گل و برگ متقاطع اطلاق می‌شود، در فارسی اصطلاح مناسبی نیافت و ناچار ترجمه عربی آن را که اشکال توریقی است بکار برده است، ... این اصطلاح خیلی نزدیک است بآنچه در ایران «گل و بته» می‌گویند»^{۱۳}.

— «بالاخره اربسك بعنوان يك طرح نباتی آنچنان غلبه می‌کند که بصورت مفرد، بشکل پیچك یا بته، برگ شبدر، نخل یا گل سرخ در يك تکرار پایان‌ناپذیر ادامه می‌یابد. سرستونها نیز با اربسك تزیین میشوند و نوشته‌های حواشی بر زمینه‌ای پوشیده از طرحهای اسلیمی ایجاد میگردد»^{۱۴}.

گردش میکنند. گلها و غنچه‌ها را دربرمیگیرند و میان کلیه اجزاء و ریزه‌کاریهای اثر هنری یکنوع نظم و هم‌آهنگی ایجاد میکنند. البته اسلیمی‌های مجزا هم مانند اسلیمی ماری وجود دارد. اسلیمی ماری نمودار و کنایه‌ای است از حرکت پریچ و خم مار - اسلیمی‌های مجزا گردش نمیکند و بیکدیگر نمی‌پیوندند اما در اثر هنری جایجا تکرار میشوند و تکرار آنها برای هدایت چشم است. برای آنست که یکنوع تجانس و هم‌آهنگی میان اثر هنری بیابیم^{۱۴}.

- «اسلیمی ۱ - Eslim [= اسلامی ← اسلیم] (ص نسب امر.) (نق.) ۱ - از طرحهای اساسی و قراردادی هنرهای تزئینی ایرانی، مرکب از پیچ و خمهای متعدد که انواع مختلف آن، با شباهت به عناصر طبیعت مشخص می‌گردد. ۲ - نوعی خط در قدیم^{۱۵}.

- «اربسک، صفت مختص (خاص، مخصوص) با عراب، عرب‌پسند (Peint. et Sculpt.) نام مؤنث شاخ و برگ و اشکال تفتنی بهم پیچیده بسک اعراب^{۱۶}». از مجموع تعریفهای فوق‌الذکر نتایج ذیل استنباط می‌شود:

۱ - اربسک غالباً يك موضوع تزئینی گیاهی و به عبارت دیگر نمودار طرح درخت و یا ساقه‌ها و شاخه‌های آن است که در طول خود يك مجموعه پیچیده، سردرهم و پیوسته و در عین حال منطقی و هم‌آهنگ را القاء می‌کند و در این صورت منشأ گیاهی دارد.

۲ - اربسک يك موضوع تزئینی قراردادی، تجریدی و انتزاعی و در حقیقت نتیجه تخیل و تصور هنرمند و یا دوستداران هنر است.

۷ - Georges Marçais, L'art musulman, Paris, 1962, p. 70-71.

۸ - راهنمای صنایع اسلامی تألیف دکتر س - م - دیباند، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۸.

۹ و ۱۰ - هنر اسلامی تألیف پرفسور ارنت کونل، ترجمه مهندس هوشنگ طاهری، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۷۱ و ۲۳.

۱۱ - صنایع ایران «بعد از اسلام» تألیف دکتر زکی محمدحسن، ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران ۱۳۲۰، ص ۲۸۶.

۱۲ - شاهکارهای هنر ایران، تألیف پوپ، ترجمه دکتر خانلری، تهران ۱۳۳۸، ص ۸۳.

۱۳ - جلد دوم تاریخ عمومی هنرهای مصور، تألیف استاد علینقی وزیری، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۰۶.

۱۴ - جزوه شماره ۱ شناخت هنرهای تزئینی ایران، نوشته خانم دکتر سیمین دانشور، تهران ۱۳۴۴، ص ۷.

۱۵ - فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲، ص ۲۷۳.

۱۶ - فرهنگ فرانسه - فارسی سعید نفیسی، جلد اول، تهران ۱۳۳۹، ص ۸۸.

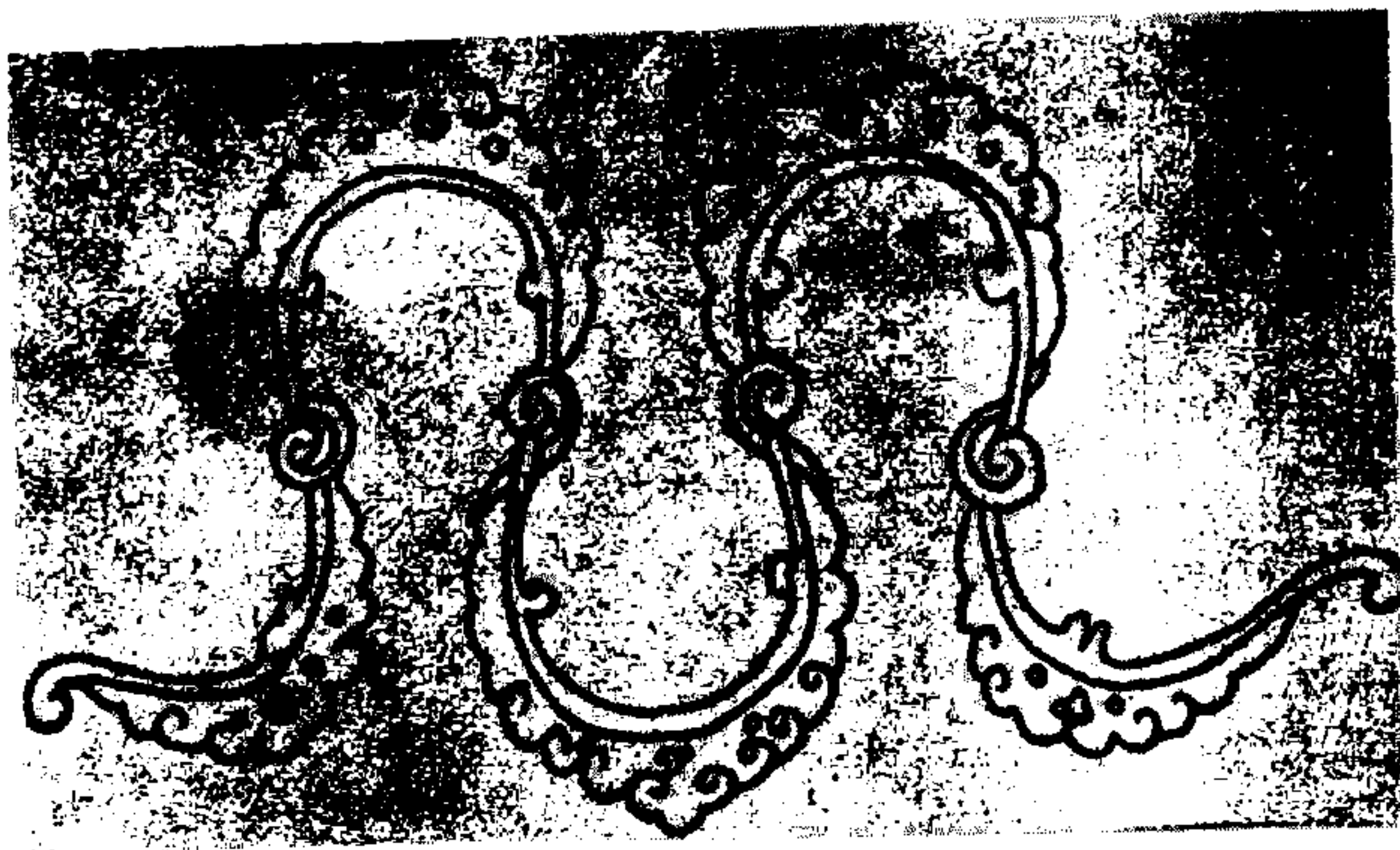


يك اربسك طوماری از دوره ساسانی

آنچه در بناها بکار می‌رفت نوشته‌اند و دور تنه طرف بخطوط اسلیمی آراسته است^{۱۷}.

- «طرحهای اسلیمی اساساً نمودار طرح درختان است با همه پیچ و خم و شاخ و برگ گشان که تجرید یافته - خلاصه شده - و بصور قراردادی درآمده است. گاه اسلیمی‌ها نموداری هستند از حرکت هیجان‌آور و دارای انحنای بدن مار (اسلیمی ماری) و گاه ترکیبی از خطوطی که یادآور خرطوم فیل است. گردش موزون طرحهای اسلیمی با انحناهای مداوم، همه جزئیات نقوش از قبیل برگها و گلها و غنچه‌ها را دربرمیگیرد و يك نوع هم‌آهنگی و نظم را میان اجزاء اثر هنری برقرار می‌سازد. طرح درختهای مو و انار و انجیر و نخل و برگهای کنگر و مو بیش از درختان و برگهای دیگر در اسلیمی مورد استفاده قرار می‌گیرند^{۱۸}.

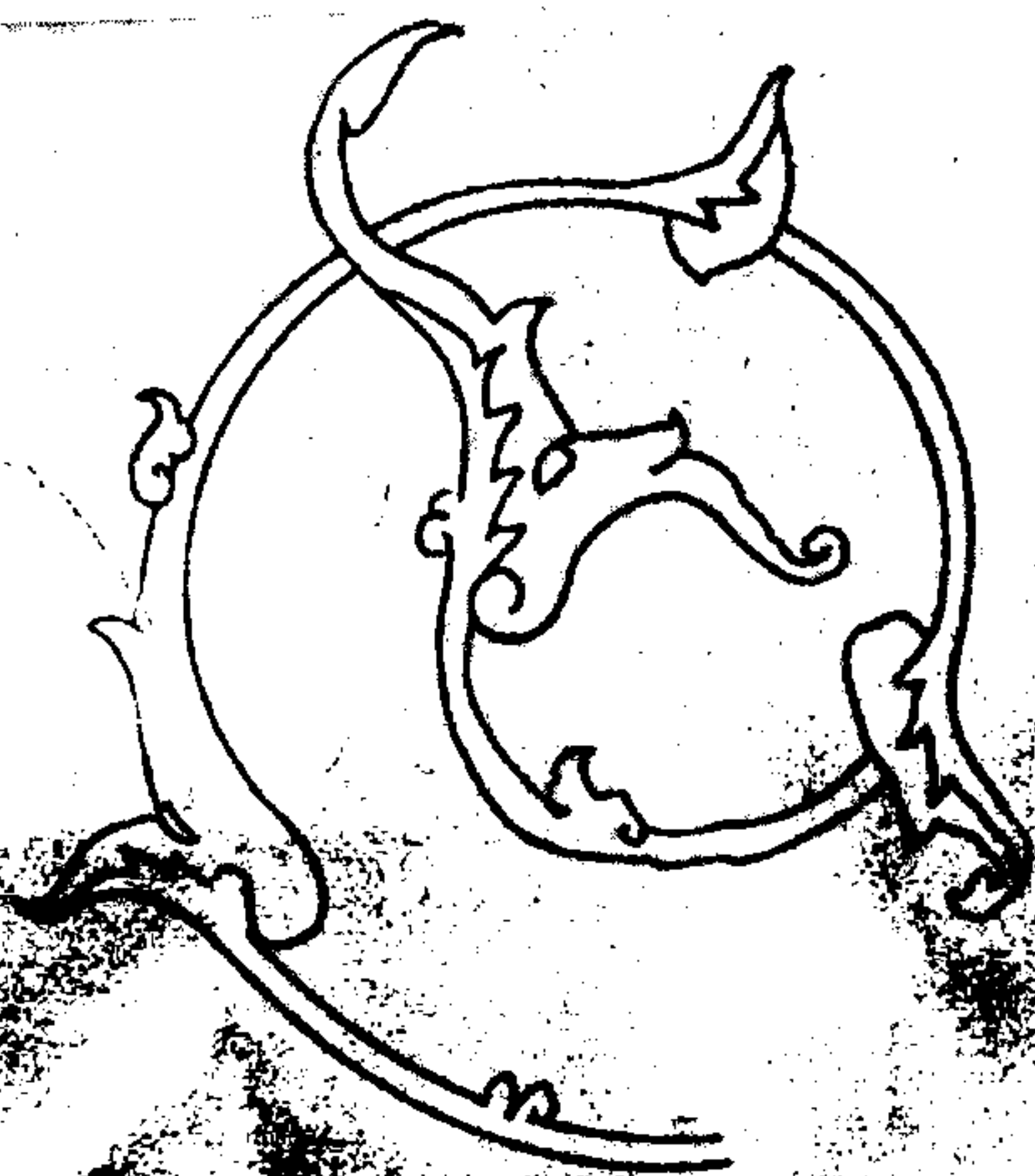
- «لغت اسلیمی مقلوب کلمه اسلامی است... بطور کلی اسلیمی طرحی است انتزاعی از یک درخت با تمام پیچ و خمهایش بنابراین طرحی است قوی و خشن از خطوط سیالی که با بندهای متناسب بیکدیگر می‌پیوندند و غالباً در سرتاسر اثر هنری



يك اربك هاری



اربك‌های خرطوم فیلی



يك اربك دهن اژدری

۳ - اربسك با اینکه غالباً يك موضوع تزئینی گیاهی است از طرح جانوران نیز غافل نیست و خود یا اعضاء بدن آنها را، که دارای پیچ و خم است، مورد توجه قرار می دهد و مثلاً از بدن مار و خرطوم فیل الهام می گیرد و یا جانوران را در پیچ و خمهای گیاهی خود قرار می دهد.

۴ - اربسك از نقوش هندسی نیز استفاده می کند و در واقع صرفاً به اشكال پایان ناپذیر گیاهان یا بندها و قطعات متصل و منفرد آنها اکتفا نمیکند و به عبارت دیگر بموضوع خاصی نظر ندارد بلکه می خواهد که چشم در آن بلغزد و خود را گم کند و بازیابد.

۵ - اربسك وقتی گیاهی است به ساق و برگ مو، کنگر، انار، نخل و انجیر بیش از گیاهان دیگر توجه دارد ولی گیاهان نازک و گل و بته های دیگر، بطرز نسبتاً طبیعی و یا استیلیزه، را نیز فراموش نمی کند.

۶ - اربسك طرحی است که در کلیه رشته های هنری: تزئینات معماری، حجاری، نقاشی، فلزکاری، منبت کاری، بافندگی و غیره بکار می رود و اشیاء مختلف را زیبا می کند و واقعاً در معرض دید همه مردم قرار دارد و به آنان لذت می بخشد.

با توجه بمراتب بالا می توان اربسك و اسلیمی را به چهار دسته اصلی تقسیم نمود:

اول اربسك توریقی (شکل ۱) که غالباً از برگهای متصل و یا ساقه های نازک گیاهی صورت می گیرد و این برگهای متصل و ساقه های نازک می تواند ساده و یا پیچیده باشد، بدور خود به پیچد و یا حلقه زند، هم را قطع کند و یا از زیر هم رد شود.

دوم اربسك طوماری (شکل ۲) که با يك ساقه قابل انعطاف گیاهی بی پایان و یا مختموم القاء می گردد و این ساقه در چپ و راست حلقه و نیم حلقه می شود و در هر جفت انحای چپ و راست خود شکلی شبیه S نشان می دهد.

سوم اربسك ماری (شکل ۳) که احتمالاً از بدن مار الهام گرفته و تقریباً شبیه اربسك طوماری است ولی منفرد و غیر متصل است.

چهارم اربسك خرطوم فیلی (شکل ۴) که شبیه خرطوم فیل می باشد و بیک یا دوسر ختم می شود و وقتی دارای دوسر است اسلیمی دهن اژدري نیز نامیده می شود.^{۱۷}

سابقه طرح اربسك و اسلیمی.

این موضوع تزئینی به يك طرح عربی و اسلامی مشهور شده و ظاهراً می باید از ابداعات دوران اسلامی باشد ولی این طرح پیش از ظهور اسلام کم و بیش بکار می رفته و بعضی از نویسندگان نیز به این مطلب اشاره کرده و هریک آن را رایج در يك کشور

دانسته اند.

ژرژ مارسه مؤلف کتاب هنر اسلامی بعضی از اقسام آن را منبعث از تزئینات هلنی (یونانی) ذکر کرده است: «اما، از طرف دیگر، یادداشت می شود نقش اصلی که گل فاطمی، بخصوص گل مربوط به مسجدالحاکم، با رشته نازک به ساقه نسبت می دهد، عنصر اساسی حاشیه تزئینی هلنی که از آن اربسك ناشی می شود»^{۱۸}. در دایرة المعارف بزرگ لاروس اربسك منسوب به امپراطوری روم و تجدید حیات یافته در دوره رنسانس ایتالیا شمرده شده است: «نقاشان و حجاران پمپئی حاشیه های اطاقها و جرزهای درها را به اربسك محدود کرده اند. این زینتها می باید با رنسانس ایتالیا دوباره معمول شده باشد»^{۱۹}.

خانم دکتر سیمین دانشور استاد دانشگاه تهران طرح اربسك را بدوره ساسانی نسبت داده است: «هنرشناسان اروپا این طرحها را عربسك می نامند که اصطلاح درستی بنظر نمی آید چرا که این طرحها عربی نیست. و اینکه بطرحهای اسلامی معروف شده است از این نظر است که هنرمندان دوران اسلامی این نوع طرحها را که از زمان قدیم در ایران سابقه داشت ترجیح دادند و تکرار کردند چرا که این طرحها منافاتی با مذهب مذهبی موجودات جاندار نداشت. قدمت این نوع طرحها بزمان ساسانی می رسد»^{۲۰}.

دکتر دیماند مؤلف کتاب راهنمای صنایع اسلامی اربسك طوماری را مربوط بدوره ساسانی می شمارد: «در اینجا یکی از خصائص عمده اشكال توریقی صنایع اسلامی یعنی ترکیب و تلفیق نیم برگ نخل و شاخه آن مشاهده می شود. نقوش طوماری برگ نخل و طرحهای مشابه دوره ساسانی سرمشق و نمونه آثار و ابنیه اولیه دوره اسلامی قرار گرفته است که در قصرالمشتی و منبر مسجد قیروان و سرستون مرمر سوریه (شکل ۵۱) مشاهده میشود»^{۲۱}.

ظاهراً خبر دایرة المعارف بزرگ لاروس و نظر خانم دکتر سیمین دانشور و گفته دکتر دیماند منافاتی با یادداشت ژرژ مارسه ندارد زیرا امپراطوری روم، طبق نوشته های موجود، وارث سنتهای یونان باستان بوده و هنر ساسانی، در نظر عده ای از مورخین هنر، از روشهای هنر هلنی متأثر شده است ولی

۱۷ - جزوه شماره ۱ شناخت هنرهای تزئینی ایران، نوشته خانم دکتر سیمین دانشور، تهران ۱۳۴۴، لوحه ۵ و ۶.

۱۸ - G. Marçais, L'art musulman, Paris, 1962, p. 75.

۱۹ - Grand Larousse encyclopédique, T. 1, Librairie Larousse Paris VIe, 1960. p. 514.

۲۰ - ایضاً جزوه شماره ۱ شناخت هنرهای تزئینی ایران، ص ۷.

۲۱ - راهنمای صنایع اسلامی تألیف دکتر س - م - دیماند، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۳۶، ص ۳۴.

می‌باید یادآور شد که ، اگر اربسک را اتصال برگها و شکل استیلزۀ گیاهان بدانیم ، این موضوع تزیینی در زمانهای قدیمتر از عصر یونان باستان نیز در اغلب کشورهای متمدن معمول بوده است :

۱ - مصر : يك حلقه منسوب بعهد سلسله ۱۲ (۲۰۰۰ - ۲۲۱۲ ق.م) و موجود در موزۀ قاهره دارای چهار شبه گل چهارپر است که از پرهای طرفین نه شاخه بسیار نازک جستن می‌کند و گل‌های پنج‌پر و برگها و غنچه‌های کوچک می‌دهد^{۴۲} .

۲ - بین‌النهرین : يك صحنه از جلوس آشوربانی‌پال (۶۲۶ - ۶۶۹ ق.م) نشان داده شده است . در بالای سر او دوساقۀ استیلزۀ مو در مقابل هم قرار گرفته و در طرفین خود برگها و خوشه‌های انگور می‌دهد . این دوشاخه مو از دو درخت استیلزۀ که در طرفین صحنه است جستن می‌کند و انتهای هر يك در دو طرف حلقه می‌شود^{۴۳} .

۳ - یونان : يك سر ستون کرتی ، منسوب به هنر یونان و قرن چهارم پیش از میلاد و موجود در موزۀ ملی آتن ، درپائین برگ کنگر و در بالا اسلیمی‌های خرطوم فیلی یا دهن اژدری نشان می‌دهد . شاخه‌های اسلیمی از بین برگهای کنگر رسته و بلافاصله دوشاخه شده و هر شاخه در انتها بدور خود حلقه گردیده است^{۴۴} . در پایه يك ستون منسوب به دورۀ هلنی (از زمان اسکندر تا غلبۀ روم بر یونان) نیز اسلیمی دیده می‌شود . این پایه با يك حلقه تزیینی مزین شده و این حلقه تزیینی عبارت از دونوار باریک در طرفین و يك اسلیمی طوماری در وسط است . این اسلیمی در خمیدگیهای خود گل‌های شش‌پر و برگهای ریز می‌دهد^{۴۵} .

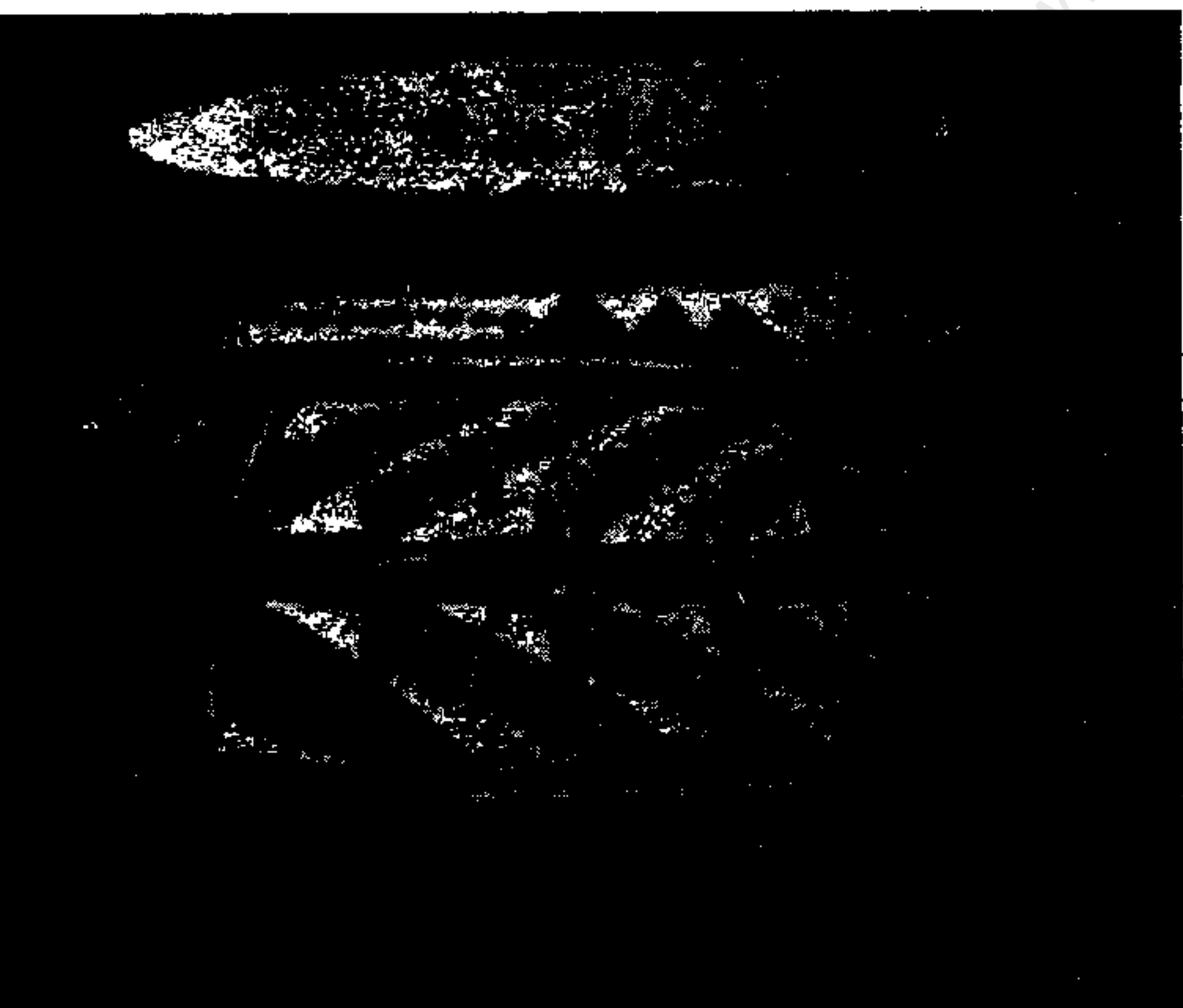
۴ - روم شرقی : يك جعبۀ عاج منسوب به هنر بیزانس يك صحنۀ جدال را نشان می‌دهد . حاشیۀ این جعبه که در موزۀ کلونی (Cluny) است با يك اسلیمی ، که از دوساقه نازک تشکیل شده ، مزین گردیده است . این دوساقه بصورت دواپری هم را قطع می‌کند و در آن دواپر موضوعات تزیینی از قبیل گلها و ستاره‌ها و حتی سر انسان بیچشم می‌خورد^{۴۶} .

۵ - ایران : يك گیاه استیلزۀ در بدنه يك ظرف سفالی منسوب به شوش ۱ (هزارۀ چهارم ق.م) دیده می‌شود . (شکل ۵) . این گیاه عبارت از ساقه‌ای است که پنج جفت برگ استیلزۀ ، شبیه برگ خرما ، از طرفین آن جستن می‌کند^{۴۷} . يك جام سفالی ، که از تپۀ سیلک کاشان بدست آمده و منسوب به هزارۀ چهارم قبل از میلاد گردیده ، با موضوعات گیاهی و هندسی تزیین شده است . تزیین گیاهی آن عبارت از يك ساقه نازک است (شکل ۶) که در طرفین آن پنج جفت برگ وجود دارد و انتهای این برگها حلقه می‌شود^{۴۸} . در سفالهای بدست آمده از تپۀ قبرستان سکر آباد ، واقع در دشت قزوین ، نیز نقش این گیاه به فراوانی مشاهده می‌گردد .

يك سنجاك فلزی منسوب به نیمۀ دوم هزارۀ دوم قبل از میلاد از لرستان بدست آمده است . گل مدور این سنجاك عبارت از دایرۀ وسط و حلقۀ پهن دور آن می‌باشد . در حلقۀ پهن دوشخص در طرفین ، يك بز درپائین و يك کله شاخدار در بالا نقش شده است . از جلو انگشتان پای چپ شخص طرف چپ و از جلو انگشتان پای راست شخص طرف راست يك گیاه استیلزۀ جستن می‌کند . گیاه سمت چپ به صورت دوشاخه است که شاخه راست پس از يك خمیدگی در جهت سینۀ شخص صعود می‌کند و در انتها شکل يك نیم برگ بخود می‌گیرد . شاخه چپ پس از صعود در طرفین خود دو جفت برگچه سه لبی می‌دهد و در جلو صورت شخص و انتهای خود به شکل گردن دراز و سر مرغی درمی‌آید . گیاه سمت راست نیز به صورت دوشاخه است ولی شاخه سمت چپ پس از يك انحناء به شاخه سمت راست وصل می‌شود و شاخه سمت راست پس از صعود در طرفین خود يك جفت برگچه سه لبی و میوه‌ای بشکل انار می‌دهد و متقارن با گیاه سمت چپ به شکل گردن دراز و سر مرغی درمی‌آید . در بین این دوسر مرغ و زیر کله شاخدار يك جفت مار زینت گل سنجاك را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که دوتنوع اسلیمی : گیاهی و ماری ، در آن بکار رفته است^{۴۹} .

يك حاشیۀ آجری لعابدار از شوش بدست آمده و فعلاً در موزۀ لوور است . در بالا و پائین این حاشیه که مربوط به دورۀ هخامنشی (۳۳۰ - ۵۵۹ ق.م) است يك ساقۀ نازک

يك ظرف سفالی از شوش (هزارۀ چهارم قبل از میلاد) که يك گیاه استیلزۀ را نشان می‌دهد

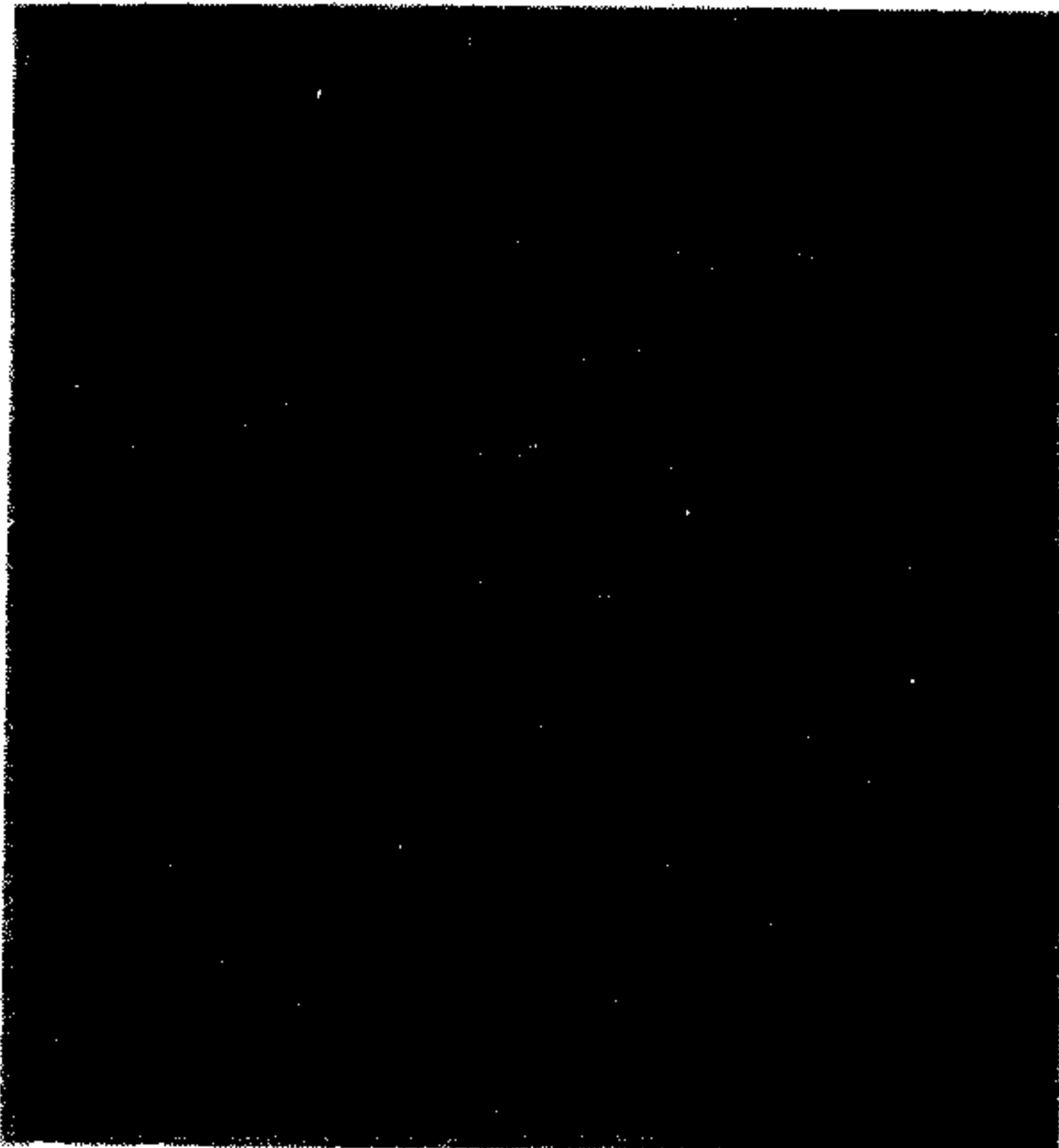


بی‌پایان است که در زیر نیم دواير و در بالا برگهای دو لبی

راست : يك جام سفالي از تپه سيلك كاشان (هزاره چهارم قبل از ميلاد)
كه يك گياه استيليزه را نشان ميدهد

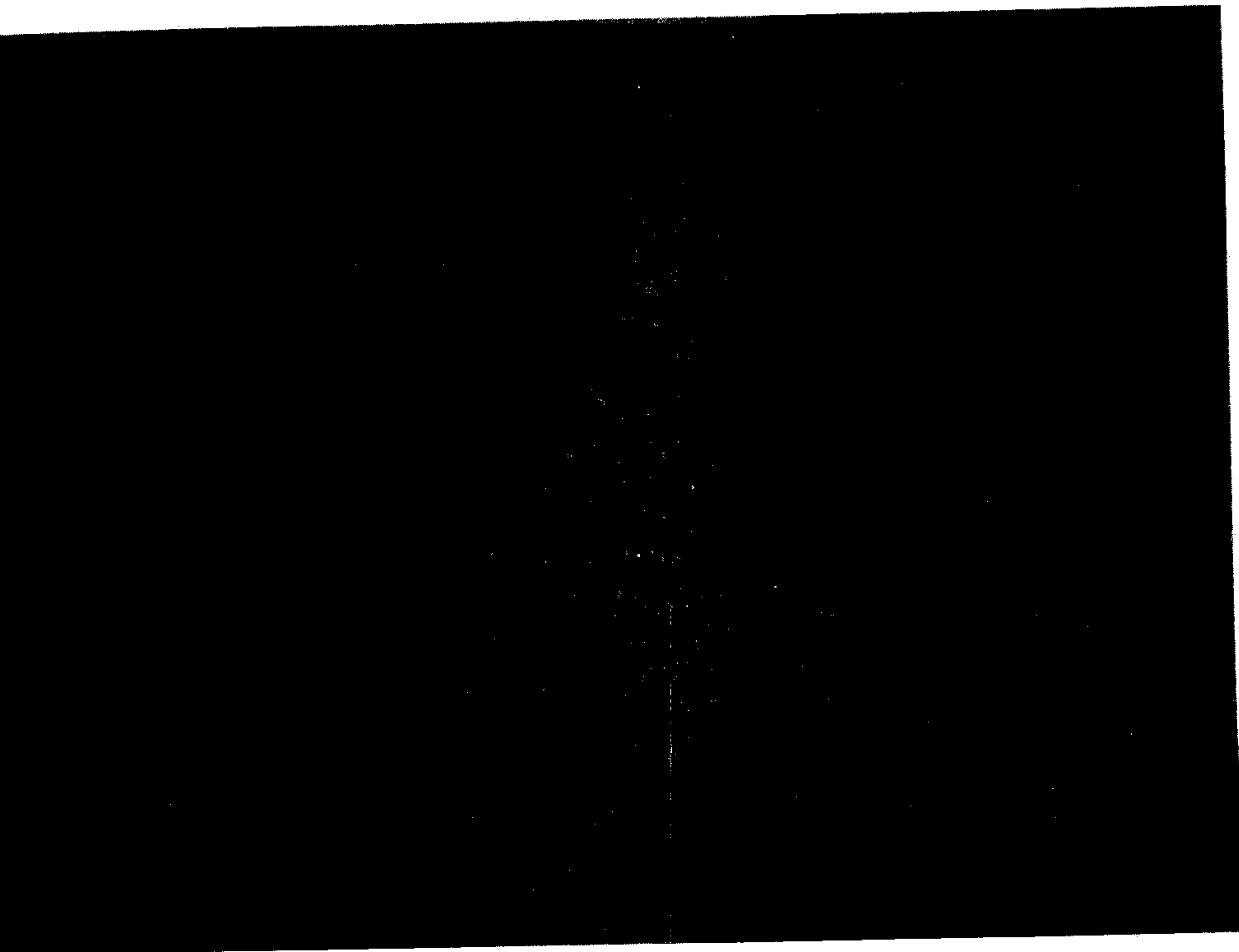
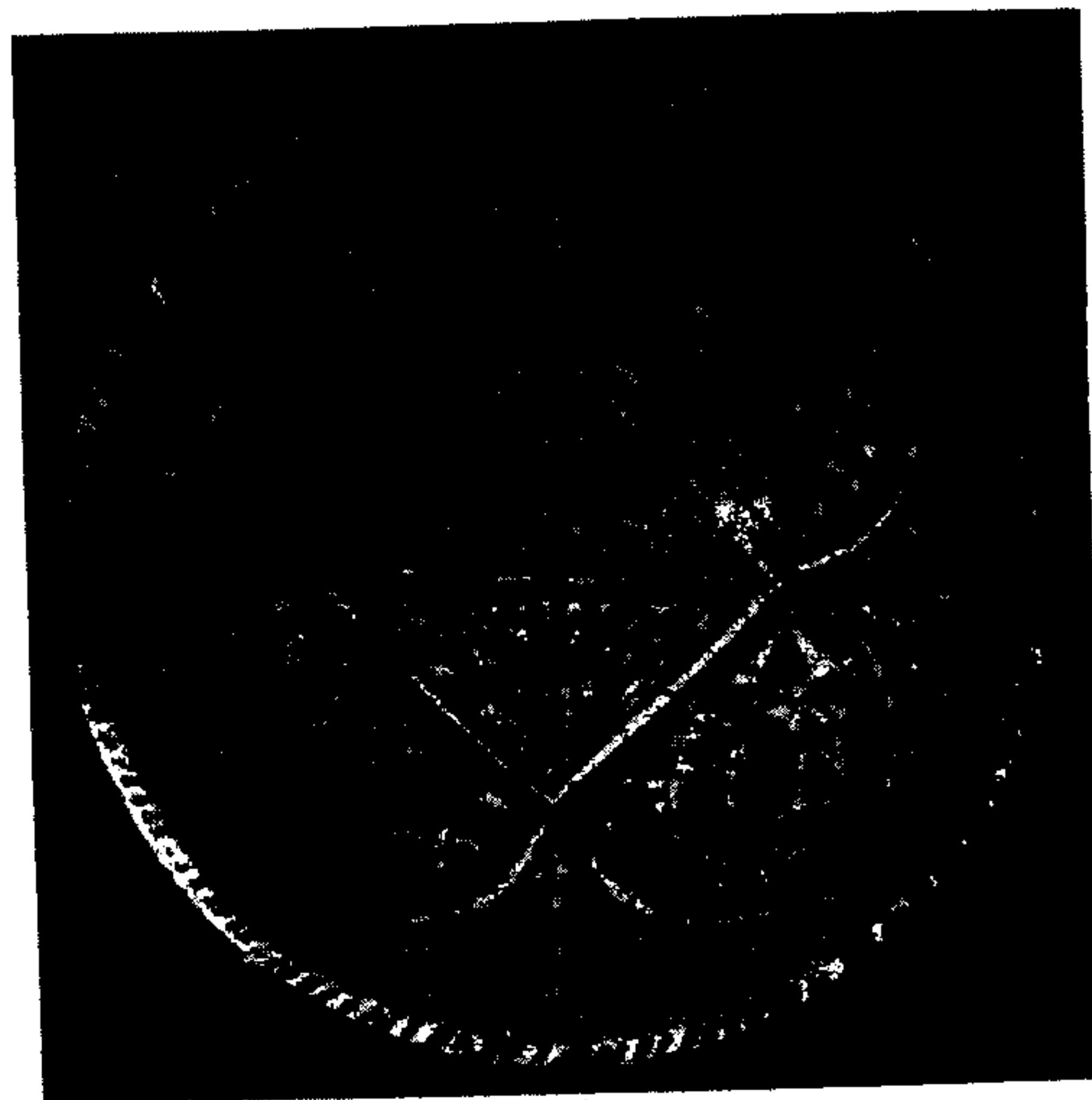
چپ : گل يك سنجاق منسوب به ۸۰۰ سال قبل از ميلاد كه از لرستان بدست
آمده ويك اربسك توريقي را نشان ميدهد

پائين : برگ كنگر گچ بري و رنگ شده در تالار بزرگ كاخ بيشاپور منسوب
به زمان شاپور اول ساساني (۲۷۲ - ۲۴۱ م.)



- W. Stevenson Smith, The Art and Archi- — ۲۲
tecture of ancient Egypt, London, 1958, p. 79 A.
- Henry Frankfort, The Art and Architec- — ۲۳
ture of The Ancient Orient, London, 1958. PL. 114
- Histoire générale de l'art, Flammarion, — ۲۴
Paris, 1950, p. 166.
- Idem. Histoire générale de l'Art, p. 180. — ۲۵
- Idem. p. 278. — ۲۶
- A. U. Pope, A Survey of Persian Art, T. 4, — ۲۷
London, PL. 4.
- Edith Porada, Iran ancien, Paris 1963, — ۲۸
p. 17, Fig. 6 a.
- A. Godard, L'art de l'Iran, Paris, 1962, — ۲۹
p. 44, Fig. 41.





بارچه پشم و ابریشم منسوب به قرن پنجم و ششم هجری که اربسک‌های مختلف را نشان می‌دهد



و برگچه‌های چتری می‌دهد^{۳۰}. شبیه این اسلیمی توریقی در سنجاق طلای کنده‌کاری شده‌ای، که از لرستان بدست آمده (شکل ۷) و منسوب به ۸۰۰ سال قبل از میلاد گردیده، نیز وجود دارد^{۳۱}.

يك ظرف نقره منسوب به دوره اشکانی (۲۲۴ م. - ۲۵۰ ق.م) و موجود در موزه برلن با شیارهای شعاعی مزین شده و در بین شیارها ساقه‌های نازک مو از پائین بطرف لبه مجسم شده است. این ساقه‌های استیلزده در چپ و راست برگها و خوشه‌های انگور داده و می‌تواند جزء اسلیمی‌های طوماری محسوب شود^{۳۲}. در ظرف دیگری، که شبیه ظرف مزبور است، ساقه‌های گیاه استیلزده با پیچیدن و حلقه شدن خود برگها و میوه‌های گوناگون داده و بعضی از آنها به اسلیمی دهن اژدری و گل نیلوفر ختم شده است^{۳۳}.

يك ظرف برنزی منسوب به دوره ساسانی (۶۵۱ - ۲۲۴ م.) در موزه برلن موجود بوده و تزیین آن به سه قسمت شده است:

اول دایره مرکزی که در وسط آن يك بنای گنبددار و در زیر آن بنا يك جفت بال برافراشته، نظیر تزیین تاج خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ م.)، نقش شده است. بالا و پائین این جفت بال برافراشته با اسلیمی‌های ظریف مزین و در طرفین بنای مزبور ساقه‌های نازک گیاهی حك شده است. این ساقه‌های نازک، که به چپ و راست می‌پیچد و در خمیدگی‌های خود گل و برگ می‌دهد، می‌تواند جزء اسلیمی‌های طوماری محسوب شود.

دوم لبه ظرف که با يك نوار باریک مشخص و در آن يك اسلیمی نازک طوماری حکاکی شده است.

سوم منطقه میانی که مرکب از ۲۲ طاق‌نمای دارای قوس هلالی است:

در ۱۱ طاق‌نما يك موضوع گیاهی متقارناً در طرفین يك محور قرار گرفته است.

در ۳ طاق‌نما يك ساقه گیاهی نسبتاً راست وجود دارد.
در ۱ طاق‌نما يك ساقه، که شبیه ساقه‌های سه طاق‌نمای مزبور است، بدور يك میله نازک می‌پیچد.

شرح عکس صفحه مقابل:

راست: بشقاب سفالی منسوب به قرن سوم هجری که اربسک توریقی را نشان می‌دهد
چپ: کاسه‌ای از آق‌کند که اربسک خرطوم فیلی یا دهن اژدری را نشان می‌دهد
پائین: گچ‌بری ستون مسجد جمعه نائین که ساقه و برگ و خوشه‌های استیلزده را نشان می‌دهد

- ۳۰ - A. U. Pope, A Survey of Persian Art, V. 4, PL. 19 c.
۳۱ - Idem. PL. 114.
۳۲ - Idem. PL. 138 A.
۳۳ - Idem. PL. 137 B.

در ۷ طاق نما يك شاخه نازك به چپ و راست می پیچد و بر گهای كوچك و بزرگ می دهد .

می توان اسلیمی های ۱۵ طاق نمای اول را توریقی و اسلیمی های ۷ طاق نمای دیگر را طوماری نامید^{۳۴} .

در تالار بزرگ کاخ بیشاپور منسوب به زمان شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۱ م.) شصت و چهار طاق نما ، که هر يك به چند حاشیه تزیینی محدود است ، ساخته شده و در بالای آنها نقوش برگ کنگر با گچ بری و نقاشی ایجاد گردیده است . این برگهای کنگر به چپ و راست خود می پیچد (شکل ۸) و شکل زیبایی از اسلیمی طوماری نشان می دهد^{۳۵} . نظیر این اسلیمی در گچ بریهای کاخ تیسفون نیز بدست آمده ولی در آنجا بجای برگ کنگر نیم پالمتهای چهارلبی بکار رفته است^{۳۶} .

يك تنگ مفرغی به دوره ساسانی منسوب و توسط پرفسور پوپ از يك طرف با لیوان سفالی شوش (هزاره چهارم قبل از میلاد) و از طرف دیگر با ظرف دوره سلجوقی (قرن ۵ و ۶ هجری) مربوط شمرده شده است . پایه این ظرف با نقش وارونه گلبرگ سدر و بدنه آن با خطوط پیچ و خم داری ، احتمالاً نی ، مزین گردیده و با اسلیمی ماری قابل مقایسه است^{۳۷} .

طرح اربسك و اسلیمی در آثار تاریخی اسلامی ایران .

این طرح از آغاز دوران اسلامی تا زمان حال تقریباً در کلیه آثار ورشته های هنری ایران مورد توجه بوده و صدها اثر هنری مربوط به کاشیکاری ، گچ بری ، نقاشی ، حجاری ، بافندگی ، فلز کاری ، سفال سازی ، منبت کاری و غیره را مزین کرده است که از بین آن عده کثیر تعداد خیلی ذیلاً یادداشت می شود :

بشقاب سفالی منقوش - این بشقاب به قرن سوم هجری منسوب است و در وسط آن يك مربع و در خارج هر يك از چهار ضلع مربع يك قوس جناغی نقش شده است (شکل ۹) . در داخل هر يك از چهار قوس يك ساقه نازك گیاهی ، که در يك طرف برگ داده است ، بدور خود پیچیده و يك اسلیمی توریقی را نشان می دهد^{۳۸} .

کاسه ای از نیشابور - این ظرف منسوب به قرن چهارم هجری و در موزه متروپلیتن امریکا است . در قسمت مرکزی آن يك اسلیمی توریقی متداخل بچشم می خورد^{۳۹} .

کاسه ای از آق کند - این ظرف نقش کنده و رنگارنگ منسوب به قرن پنجم هجری و موجود در موزه هنرهای زیبای بستان است و يك اسلیمی خرطوم فیلی یا دهن اژدری (شکل ۱۰) را نشان می دهد^{۴۰} . در ظرف دیگری از همین محل و همین زمان يك اسلیمی دهن اژدری ، در اطراف يك مرغ ، نقش شده است^{۴۱} .

مسجد جامع شیراز - لبه قوس محراب این مسجد ، مورخ ۲۶۲ هجری ، با گچ بری مزین شده و از جمله تزیینات اسلیمی

طوماری زیبایی است که در چپ و راست خود بر گچه های سه لبی می دهد^{۴۲} .

مسجد جمعه نائین - گچ کاران ایرانی مهارت خود را در گچ بریهای این مسجد ، مورخ ۳۵۰ هجری ، بخصوص محراب و ستونهای نزدیک محراب آن به ثبوت رسانیده اند . این گچ بریها از اشکال هندسی و گیاهی جالب توجه تشکیل یافته و در موضوعات گیاهی شاخ و برگهای كوچك و بزرگ و برگ کنگرهای استیلیزه و پیچیده ایجاد گردیده است^{۴۳} . در سطح ستونها نوارهای بافته شده گچ بری و از تقاطع آنها کثیر الاضلاعهای القاء گردیده و سپس در محور عمودی این اشکال هندسی ساقه های نازکی ، که در چپ و راست خود برگهای مو و خوشه های انگور داده (شکل ۱۱) ، نشان داده شده است^{۴۴} .

پارچه پشم و ابریشم - این پارچه که فعلاً در موزه بافندگی ایالت کلمبیا می باشد با رنگ قرمز و سبز و نقوش هندسی ، حیوانی و گیاهی مزین شده است . در این پارچه ، که بقرن پنجم و ششم منسوب است ، ابتدا کثیر الاضلاعهای منتظم و غیر منتظم و متقاطع با نوارهای ساده صورت گرفته و سپس در داخل کثیر الاضلاع منتظم ، از مرکز بطرف محیط ، چهار موضوع اصلی بکار رفته است (شکل ۱۲) .

۱ - دو گل چهاربر که رویهم قرار گرفته و يك گل مرکب بشکل ستاره هشت پر نشان می دهد .

۲ - يك ستاره هشت پر که از قرار گرفتن دو مربع در روی هم شکل گرفته است .

۳ - هشت ساقه نازك گیاهی که از هشت رأس ستاره مزبور شعاع می گیرد و در طرفین شاخکها و برگهای متقارن می دهد و چهار جفت حیوان استیلیزه را دربر می گیرد . چهار ساقه ، در پائین ، اسلیمی های طوماری و چهار تایی دیگر ، در بالا ، اسلیمی های خرطوم فیلی یا دهن اژدری می دهد .

در داخل کثیر الاضلاع غیر منتظم نیز يك درخت استیلیزه ،

۳۴ - Idem. A Survey of Persian Art, PL. 237.

۳۵ - Iran Parthes et Sassanides par R. Ghirshman, Paris, 1962, p. 140, No. 178, 179.

۳۶ - Idem. A Survey of Persian Art, Pl. 171 H.

۳۷ - شاهکارهای هنر ایران ، تألیف پوپ ، ترجمه دکتر خاثری ، تهران ۱۳۳۸ ، ص ۶۴ ، لوحه ۴۱ .

۳۸ - شاهکارهای هنر ایران ، ص ۸۷ ، لوحه ۴۸ .

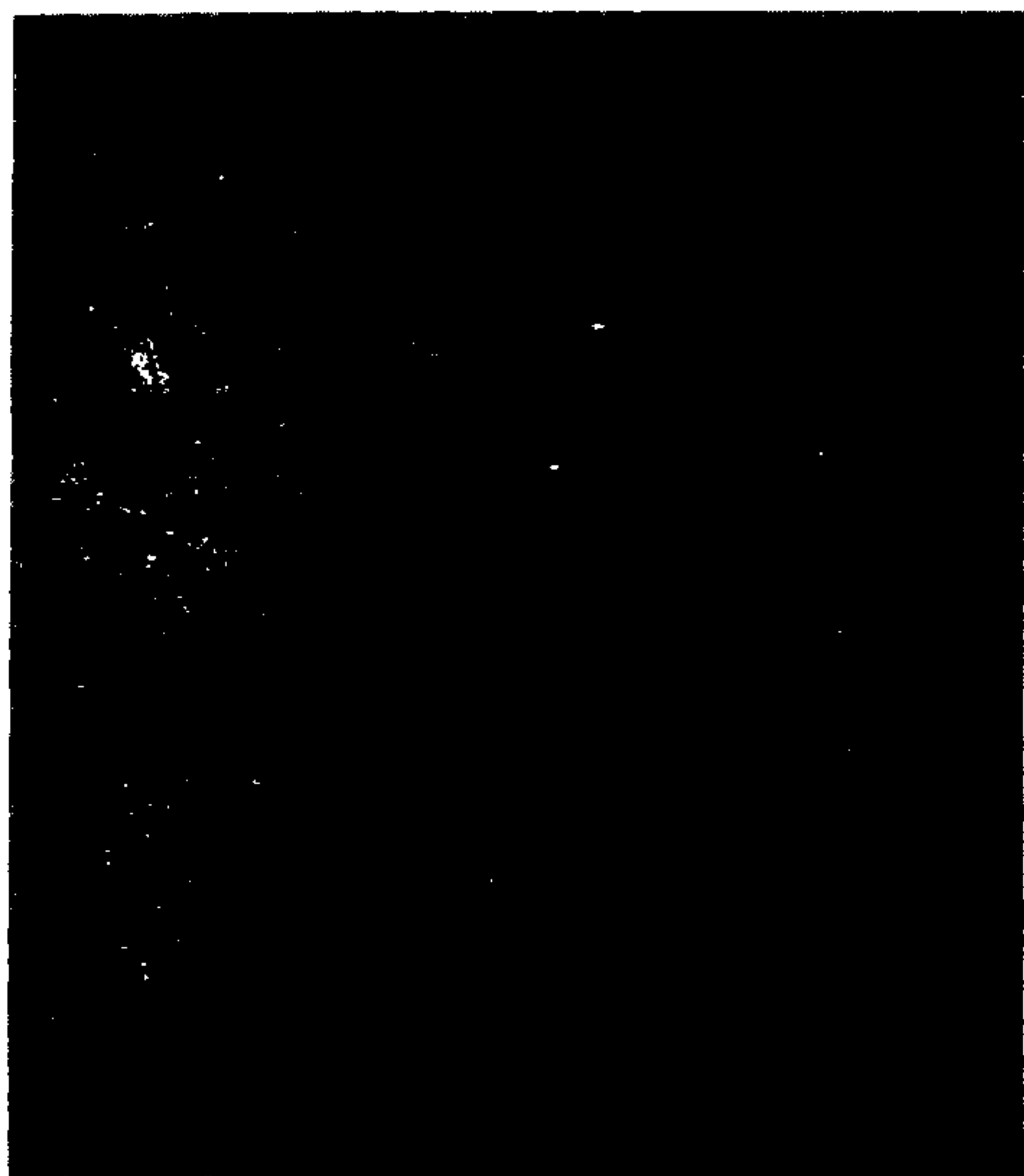
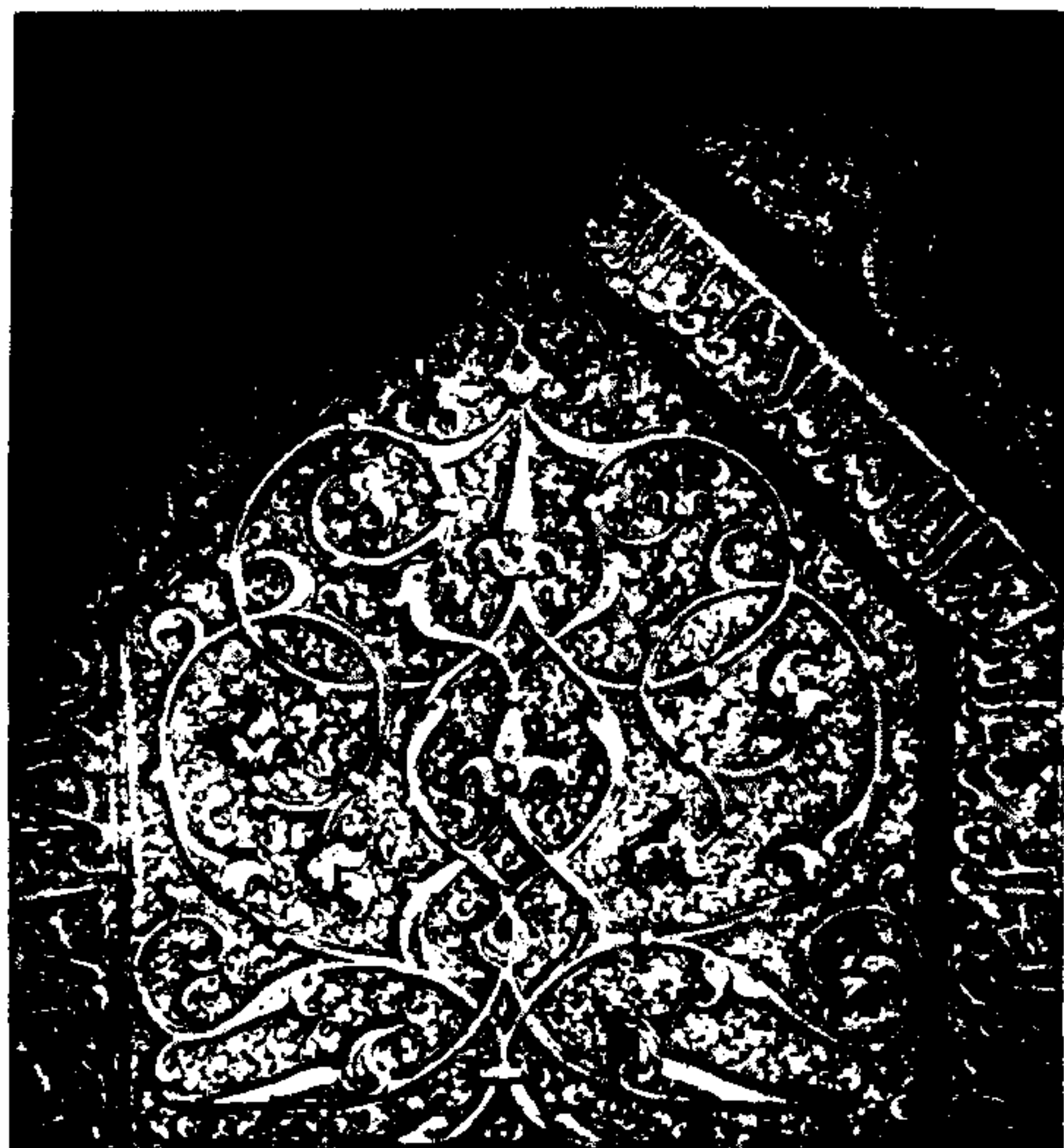
۳۹ - ایضاً ص ۸۶ ، لوحه ۴۷ .

۴۰ - ایضاً ص ۹۷ ، لوحه ۵۸ .

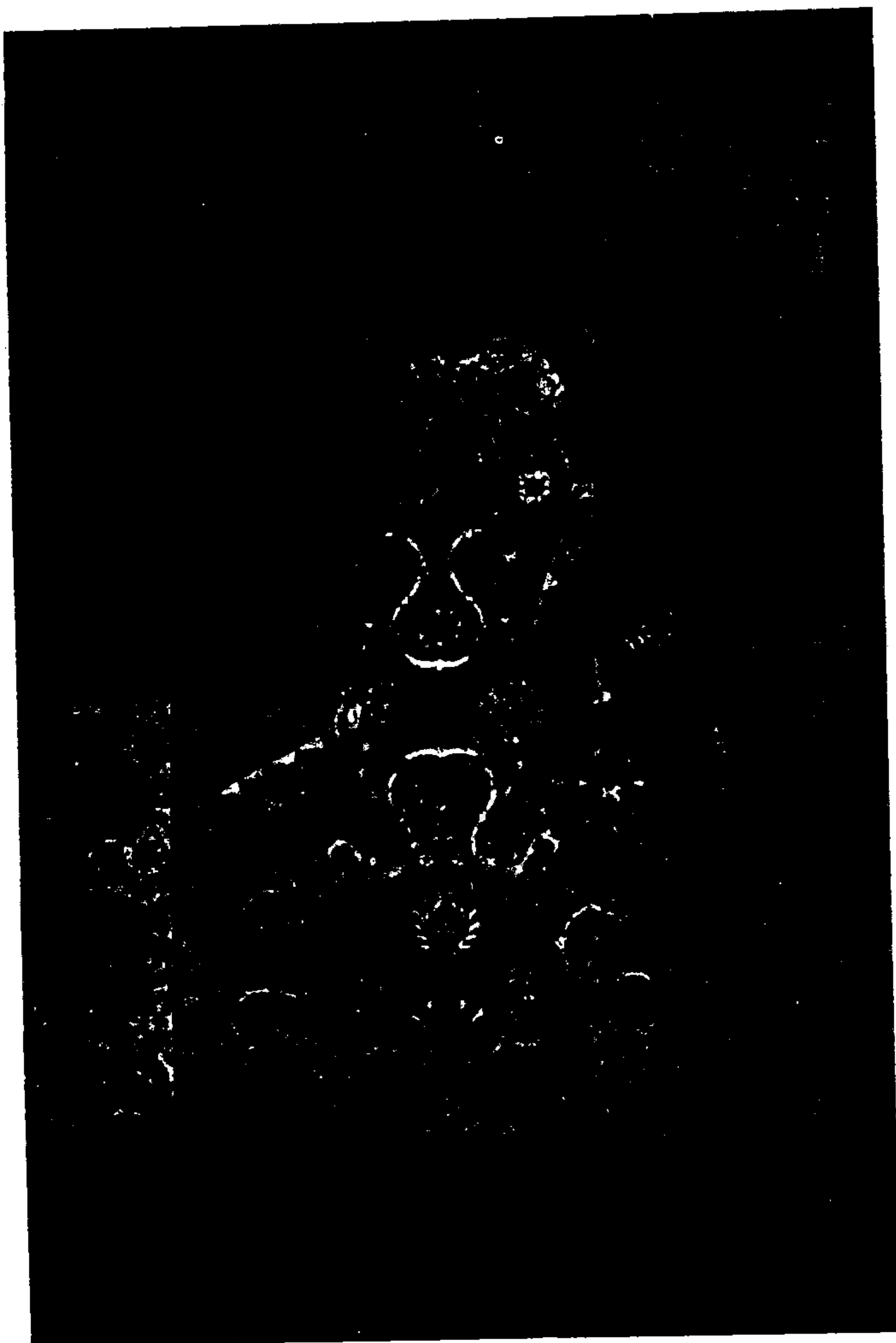
۴۱ - ایضاً ص ۹۸ ، لوحه ۵۹ .

۴۲ - A. U. Pope, A Survey of Persian Art, V. 4, PL. 259 A.

۴۳ و ۴۴ - Idem. A Survey of Persian Art, PL. 265, 266, 267.



راست : کاشی‌های مینائی منسوب به قرن هفتم هجری شهرکاشان که
 اربسک‌های مختلف را نشان می‌دهد
 چپ : محراب کاشی منسوب به قرن هفتم هجری شهرکاشان که اربسک‌های
 خرطوم فیلی یا دهن‌ازدردی و توریقی را نشان می‌دهد
 پائین : نقوش روی کاشی مسجد کبود تبریز مورخ ۸۷۰ هجری که اربسک
 توریقی را نشان می‌دهد



قالیچه جانمازی منسوب به اواسط قرن دهم هجری که چهار نوع اربسک را نشان می‌دهد: اربسک‌های توریقی در داخل طاق‌نما، اربسک‌های ماری در روی اربسک‌های توریقی، اربسک طوماری که در طرفین طاق‌نما است و اربسک خرطوم فیلی یا دهن‌اژدری که در پائین و در حاشیه عریض القاء گردیده است



اربسك درروی جلد يك كتاب مورخ
۹۸۸ هجری



اربسك درروی جلد يك كتاب مورخ
۹۴۷ هجری

ختم می‌شود و در قسمت دوم يك اسلیمی نازك حروف کتیبه را بهم می‌پیوندند^{۴۶}.

محراب کاشی - این محراب در قرن هفتم هجری در کاشان ساخته شده است. در داخل این محراب يك طاق نما با قوس خباغی القاء و در آن يك اسلیمی گیاهی مرکب و متداخل، که در طرفین متقارناً شاخه‌هایی می‌دهد، نقش شده است (شکل ۱۳). بعضی از برگ‌های این اسلیمی پیکان شکل است و بعضی دیگر بيك برگچه سه لبی ختم می‌گردد. در خارج جناح‌های قوس این طاق نما نیز دو اسلیمی، از همان مایه اسلیمی داخل، القاء گردیده و زمینه محراب با ساقه‌های نازك گیاهی، که نوعی اسلیمی توریقی است، پر شده است^{۴۷}. پرفسور پوپ در مورد

که در طرفین خود دو اسلیمی طوماری می‌دهد و در بالا يك اسلیمی دیگر را دربر می‌گیرد، نقش شده است.

در بین نوارهایی که اضلاع کثیرالاضلاعها را می‌سازد نیز يك ساقه نازك، که در چپ و راست برگچه‌هایی دارد، بیچشم می‌خورد^{۴۵}.

لوحة گچی - این لوحه منسوب به قرن ۶ و ۷ هجری است و به سه قسمت تقسیم شده است:

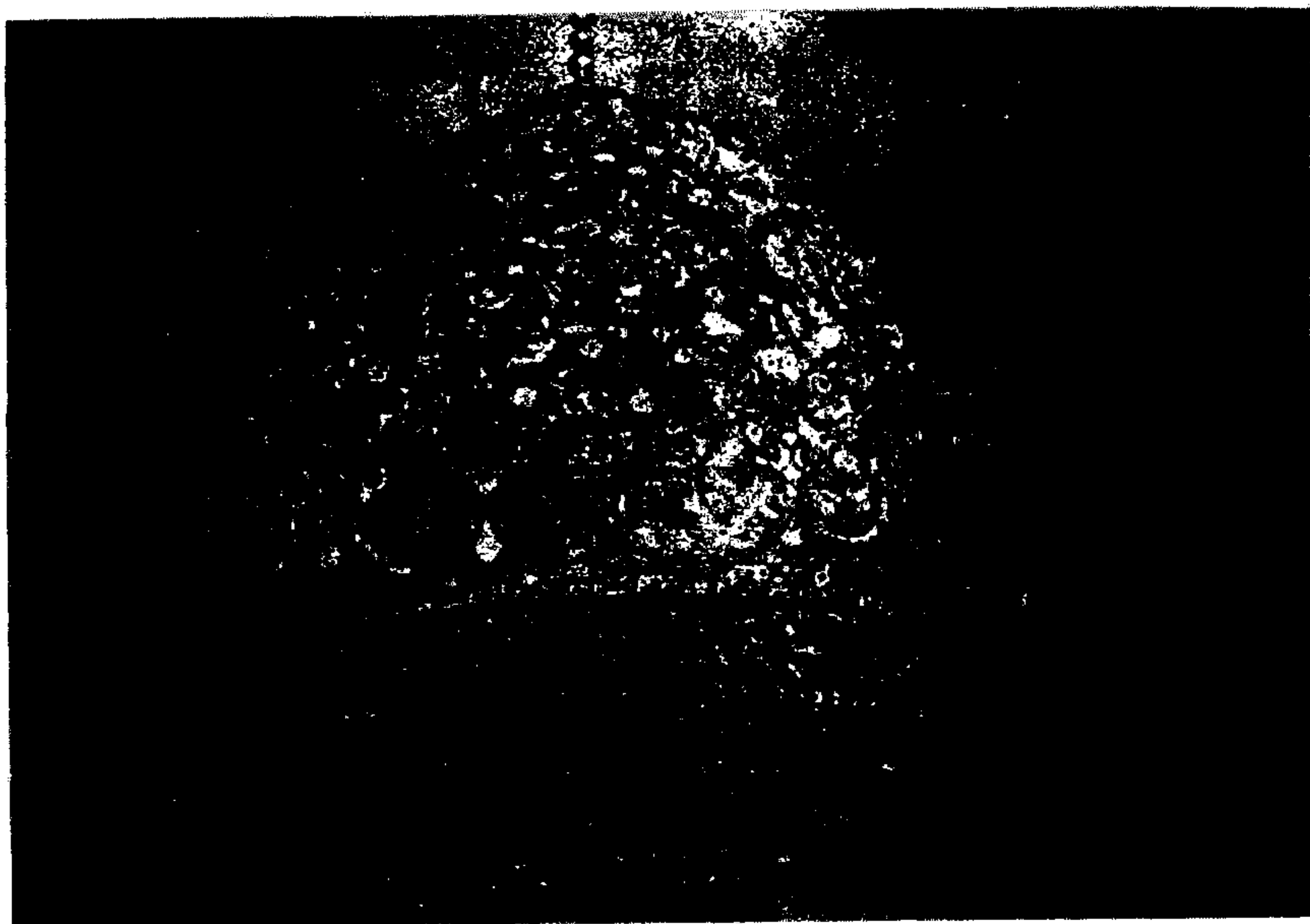
صحنه بالا که مبارزه دوسوارنیزه بدست را نشان می‌دهد. کتیبه کوفی که در زیر صحنه مزبور واقع است.

نقش پائین که عبارت از يك ستاره چهارپر و اسلیمی‌های جالب است. این اسلیمی‌ها متداخل است و در سطح این قسمت پهن می‌شود و درعین اینکه ستاره و گل و برگ می‌سازد دو مرغابی را، که گردن آنها بهم می‌تابد، دربر می‌گیرد. اضافه بر قسمت پائین در قسمت بالا يك اسلیمی زیبا بيك برگ سه لبی

۴۵ - ایضاً شاهکارهای هنرایران، ص ۱۱۳، لوحه ۷۴.

۴۶ - ایضاً ص ۱۰۸، لوحه ۶۹.

۴۷ - ایضاً شاهکارهای هنرایران، ص ۱۱۹، لوحه ۸۰.



اريسك‌های روی گنبد مدرسه مادرشاه اصفهان مورخ ۱۱۴۵ - ۱۱۱۷ هجری که انتهای آنها دهن‌اژدري می‌شود

و بدستور سلطان محمد اولجایتو پادشاه مغول ساخته شده است . در زمینه کتیبه‌ها و لبه قوسهای این بنای عظیم نقوش اسلیمی متنوعی با گچ‌بری القاء گردیده است . از جمله آن نقوش اسلیمی‌های طوماری است که به چپ و راست خود می‌پیچد و در خمیدگی‌های خود برگچه‌های مرکب و ساده می‌دهد^{۴۸} . نظیر این اسلیمی‌ها در مسجد ورامین که چند سال بعد از مقبره مزبور ساخته شده نیز بکار رفته است .

مسجد گوهرشاد مشهد - این مسجد ، مورخ ۸۲۱ هجری ، با کاشی‌ها و موزائیک‌های مرغوب و خوش‌رنگ و کتیبه‌ها و نقوش زیبا مزین گردیده است . از جمله این نقوش اسلیمی‌هایی است که باموزائیک صورت گرفته و نمونه آن در دو گوشه مجاور قوس ایوان بزرگ آن مسجد دیده می‌شود^{۴۹} .

مسجد کبود تبریز - در ضمن نقوش زیبای این مسجد ، مورخ ۸۷۰ هجری ، نیز اسلیمی نقش مهمی دارد و از جمله آن اسلیمی‌ها ساقه‌های نازک و گل و برگ‌هایی است که شکل صلیب را نشان می‌دهد (شکل ۱۵) و می‌باید آنها را در زمره اسلیمی‌های توریقی بشمار آورد^{۵۰} .

اینگونه محرابها می‌گوید : «خانه داخلی طبعاً قبله نمازگزار است . اما عابد حقیقی با خواندن دعاهائی که در آن خانه قرار گرفته روح خود را برای عبادت آماده می‌کند . گاهی نیز درخت زندگی در وسط این خانه جا دارد که هیچ عابد ایرانی از مفهوم آن غافل نیست»^{۴۸} .

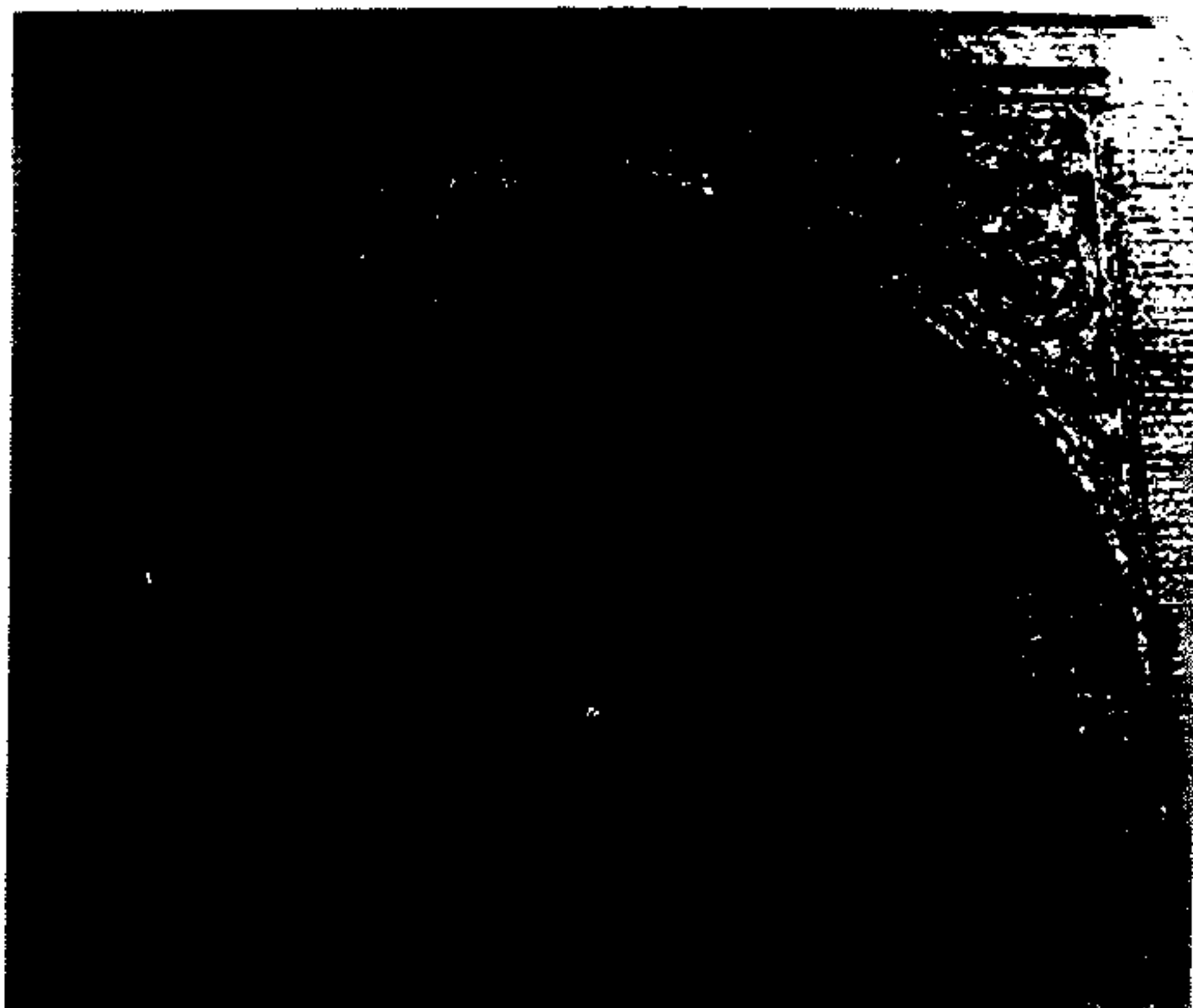
کاشی‌های مینائی - نقش این کاشیها ، که منسوب به قرن هفتم هجری است ، اغلب ستاره‌شکل می‌باشد و در میان آنها گاهی يك صلیب قرار دارد (شکل ۱۴) .

در عده‌ای از ستاره‌ها اسلیمی‌های طوماری ، که با ساقه‌های نازک و برگ‌های ریز صورت گرفته ، بچشم می‌خورد .

در عده دیگر اسلیمی‌های مجزای مارشکل دیده می‌شود . در بعضی گل‌وبته‌های نسبتاً طبیعی وجود دارد .

در بعضی دیگر ساقه‌های نازکی ، که می‌پیچد و هم را قطع می‌کند ، مشاهده می‌گردد . ساقه‌های اخیر ، بطور غیرمتقارن ، در چپ و راست اسلیمی‌های متنوع از جمله خرطوم فیلی یا دهن‌اژدري را القاء می‌کند^{۴۹} .

مقبره سلطانیه - این مقبره در اوایل قرن هشتم هجری



مدخل جنوبی مسجد امام حسین تهران مورخ ۱۳۸۵ هجری که با اربسک مزین شده است

جدا می گردد و یا هم را قطع می کند و بعضی به انتهای خرطوم فیلی یا دهن اژدری ختم می شود^{۵۹}.
 کاخ خورشید - این کاخ در سالهای آخر سلطنت نادرشاه افشار (۱۱۶۸ - ۱۱۵۵ هـ) در کلات خراسان ساخته شده است. در دور جرزها و دوره طاق نماهای آن نقش و نگارهای زیبا، چون گلدان و شاخ و برگ و بته، حجاری گردیده است. از جمله نقوش گیاهی طرح اسلیمی است که در حاشیه جرزها اجرا شده و آن اسلیمی در چپ و راست می پیچد و برگهای پنج لبی می دهد. گوشه های مجاور قوس طاق نماها نیز با اسلیمی مزین گردیده است^{۶۰}.

- ۴۸ - ایضاً ص ۸۲ .
 ۴۹ - ایضاً ص ۱۲۲ ، لوحه ۸۳ .
 ۵۰ - A. U. Pope, Persian Architecture, London, 1965, p. 146, No. 171, 172, 173.
 ۵۱ - Idem. Persian Architecture, p. 200, No. 265.
 ۵۲ - Idem. p. 204, 205, No. 273, 274, 276.
 ۵۳ - ایضاً شاهکارهای هنر ایران، ص ۱۸۲ ، لوحه سوم رنگی .
 ۵۴ - ایضاً شاهکارهای هنر ایران، ص ۲۰۰ ، لوحه ۱۴۹ .
 ۵۶ - ایضاً شاهکارهای هنر ایران، ص ۱۸۶ ، لوحه ۱۴۱ .
 ۵۷ - ایضاً ص ۲۰۸ .
 ۵۸ - ایضاً ص ۱۵۶ .
 ۵۹ - A. U. Pope, Persian Architecture, p. 234, No. 317.
 ۶۰ - باستان شناسی و هنر ایران، شماره چهارم پائیز و زمستان ۱۳۴۸، ص ۶۴ و ۶۶، نوشته دکتر پرویز رجواند، تهران.

قالیچه جا نمازی - این قالیچه منسوب به اواسط قرن دهم هجری و موجود در موزه هنری متروپلیتن امریکا است. در این قالیچه چهار نوع اسلیمی وجود دارد (شکل ۱۶) :
 اسلیمی توریقی که از ساقه ها و برگهای ریز در داخل يك طاق نما نقش شده است .

اسلیمی ماری که به طور نسبتاً درشت در روی اسلیمی توریقی مزبور قرار داده شده است .
 اسلیمی طوماری که در روی يك نوار و طرفین طاق نماي مزبور صورت گرفته است .

اسلیمی خرطوم فیلی یا دهن اژدری که در روی يك حاشیه نسبتاً عریض و پائین قالیچه مزبور القاء گردیده است^{۵۴}.
 يك قطعه مخمل - این مخمل بافت کاشان و منسوب به قرن دهم هجری و موجود در موزه یانگ سان فرانسیسکو است . بانو فیلیس اکرامان درباره آن می گوید: «سبك اسلیمی و نقوش مربوط به آن بیشتر در قالی بافی بکار می رفت ولی در مخمل بافی نیز بخوبی مورد استعمال یافت . یکی از بهترین آثار موجود (لوحه ۱۴۹) يك نوع مخمل گلداندار است که طرح آن بسیار به فرشهای زیر ظرفی (لوحه رنگین ح) شباهت دارد اما ترنجهای کنگره دار و برگهای ظریف شاخه ها و برگهای دنداندار تارك و سلسله گلهای زیبا و پرندگان دم بلند از مختصات قالی ابریشمی کاشان است . کاشان در بافتن پارچه های ظریف خصوصاً مخمل شهرت فراوان دارد و این قطعه بخوبی علت این شهرت را نشان می دهد^{۵۵} .

نقش اسلیمی در جلد کتاب نیز معمول بوده (شکل ۱۷) و می توان در این مورد بيك جلد سوخته مورخ ۹۸۸ و يك جلد مذهب مورخ ۹۴۷ اشاره نمود^{۵۶}.

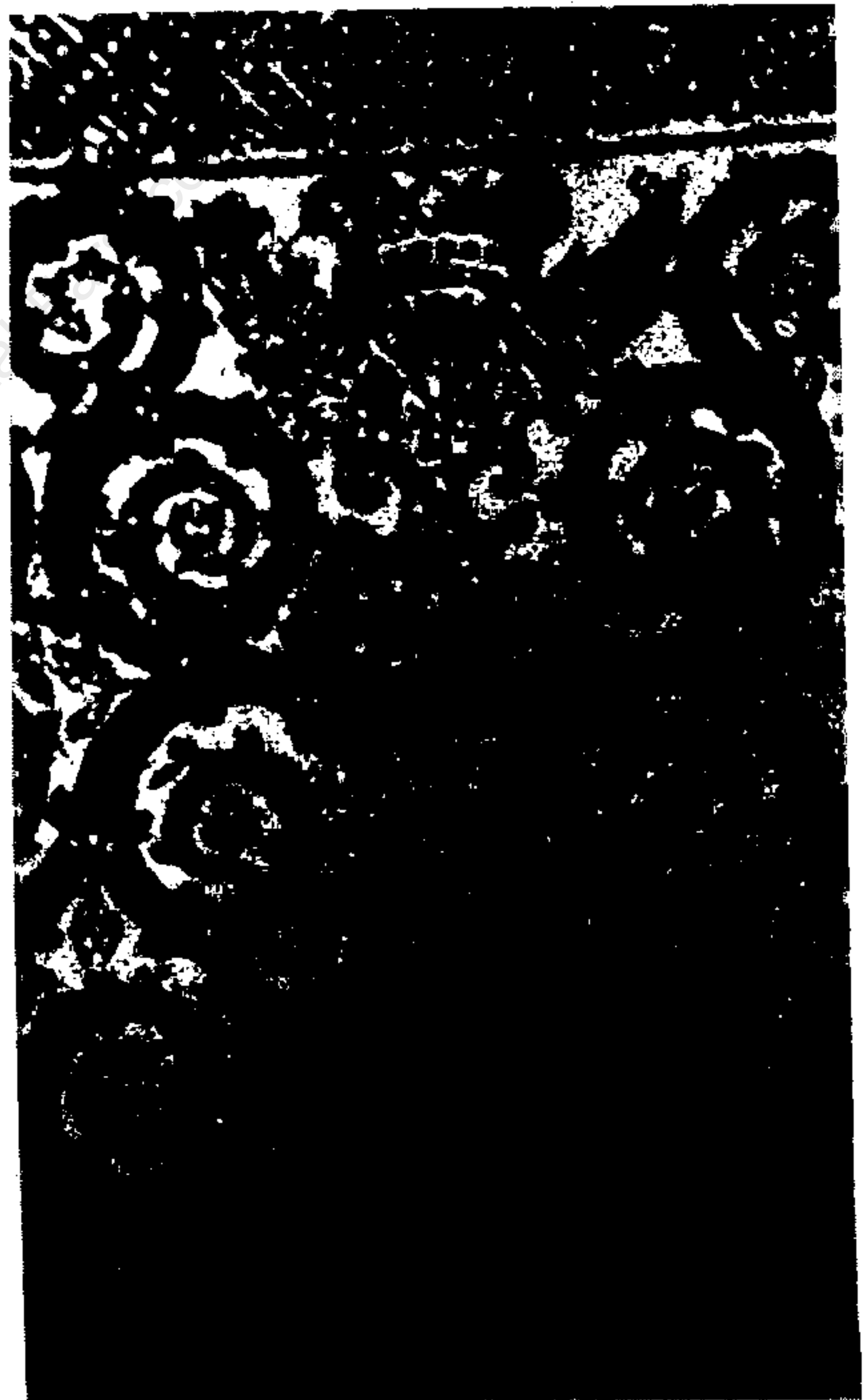
کدر چهل ستون اصفهان - در مورد اسلیمی روی درها می توان به کاخ چهل ستون ، مربوط بدوره صفوی (۱۱۴۸ - ۹۰۷ هـ) اشاره نمود . پرفسور پوپ در این مورد می گوید : «... دو در دیگر به نقش گلهای افسانه ای و پرندگان اختصاص دارند (لوحه ۱۵۷) این گلها که هرگز در روی زمین نشکفته اند محصول خیالی پخته و ظریف و متکی بسوابق قدیم است^{۵۷} . در در مزبور اضافه بر اسلیمی متن که دارای ساقه باریک و برگهای کوچک می باشد و گلهای درشت ، برای نشستن پرندگان ، داده است ، يك اسلیمی ظریف با برگهای نازك و دنداندار القاء گردیده است^{۵۸} .

مدرسه مادرشاه اصفهان - در جوار اغلب کتیبه ها و سایر تزیینات این اثر تاریخی ، (مورخ ۱۱۱۷ - ۱۱۲۵ هـ) ، نقش اسلیمی نیز منظور شده است ولی مجلل ترین نقش را می باید در گنبد آن مشاهده نمود (شکل ۱۹) . در سطح خارجی این گنبد ساقه های گیاهی استیلیزه و بدون پایه بدور خود می پیچد و شاخه ها می دهد و آن شاخه ها گاهی در بندها متصل و گاهی

مسجد سپهسالار تهران - نقوش اسلیمی در کنار سایر تزیینات این مسجد، که در آخر قرن سیزدهم هجری ساخته شده است، صورت گرفته و می‌توان در این مورد به مدخل غربی^{۶۱}، محراب تالار جنوبی و ایوانهای آن اشاره نمود.

مسجد امام حسین تهران - تزیینات جالب توجه این مسجد در مدخل جنوبی آن^{۶۲} اجرا شده است (شکل ۲۰). از جمله این تزیینات اسلیمی‌های نازک توریقی است که زمینه کتیبه‌های بالای در را مزین می‌کند و دو اسلیمی خرطوم فیلی یا دهن اژدری است که در طرفین قوس مدخل مزبور زینت بخش شده و نشان می‌دهد که در سال ۱۳۸۵ هجری قمری (سال ساخت آن)

اربسک‌های متقارن و حلقه شده قبة الصخره در بیت المقدس ،
مورخ ۷۱ هجری



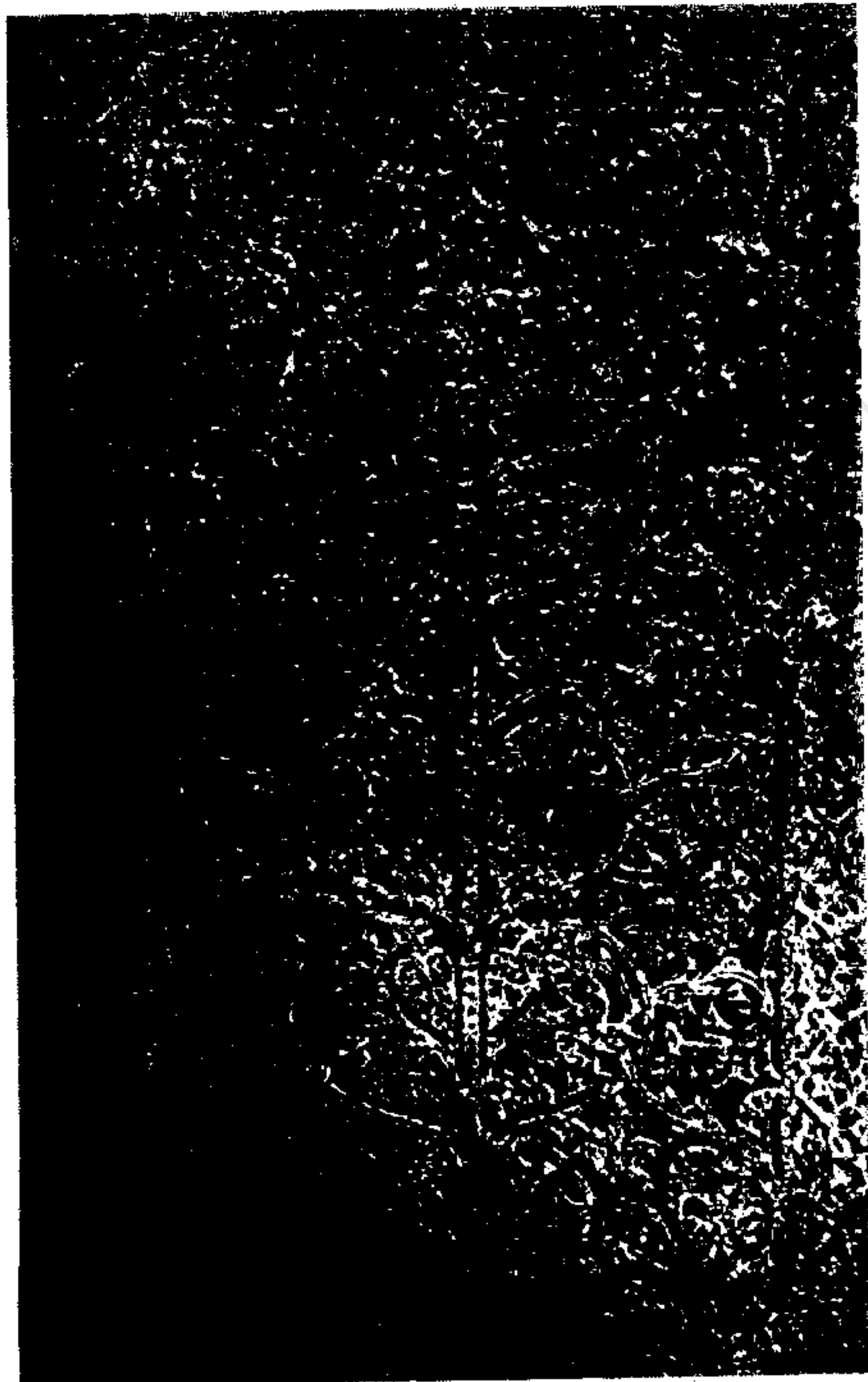
هنوز هنرمندان ایرانی به این عنصر تزیینی توجه داشته‌اند.

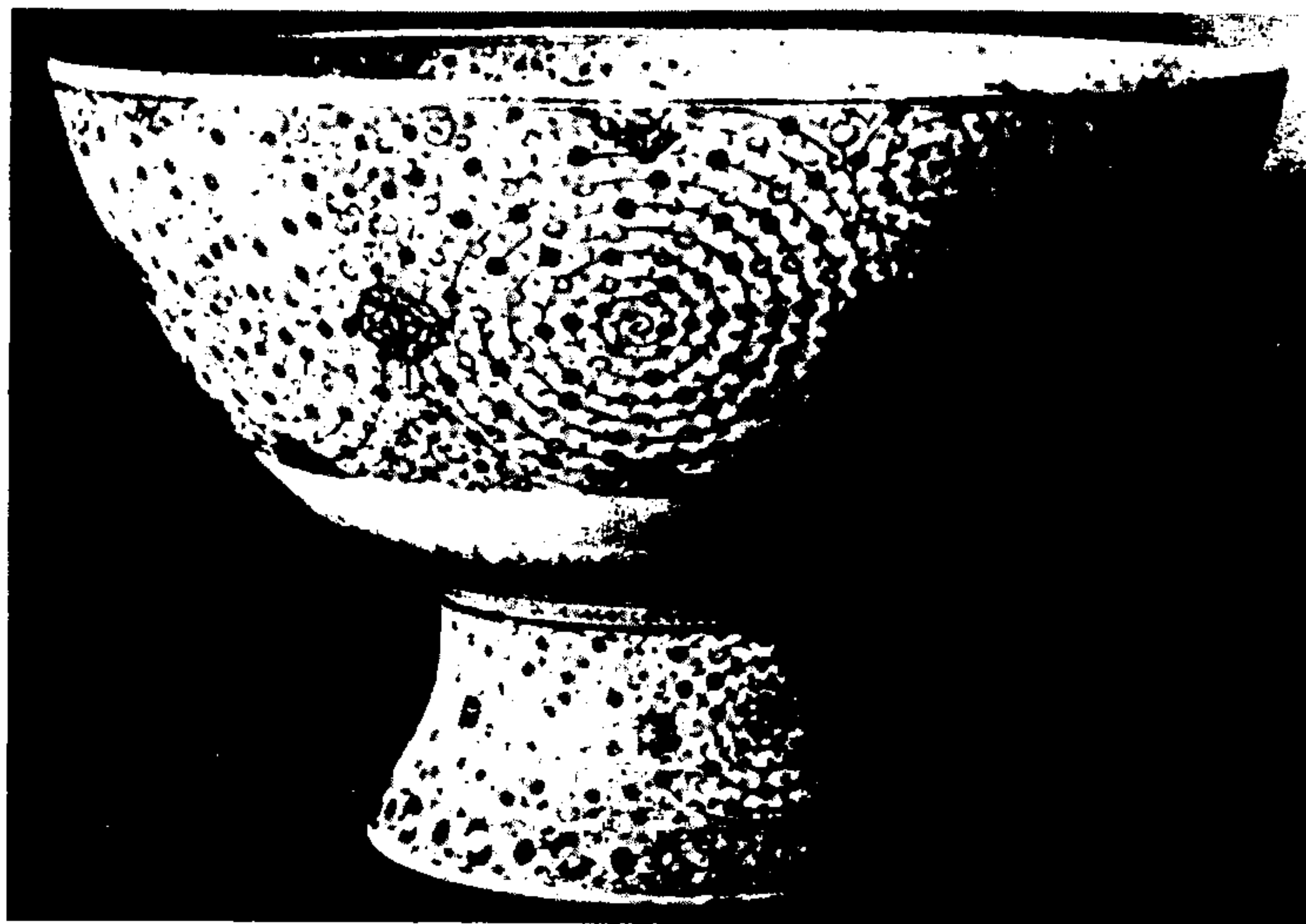
طرح اربسک و اسلیمی در سایر کشورهای اسلامی .

قبة الصخره - این مسجد در سال ۷۱ هجری در بیت المقدس ساخته شده و در آن نقوش متعددی بکار رفته است . در بین این نقوش اسلیمی‌های متقارن و حلقه شده‌ای (شکل ۲۱) جلب توجه می‌کند^{۶۳}.

مسجد بزرگ دمشق - این مسجد در سال ۹۶ هجری ایجاد و موضوعات مختلف تزیینی در آن بکار رفته است . از جمله این تزیینات اربسک‌های چپ و راستی است که در موزائیک‌های زیر قوسها دیده می‌شود^{۶۴}.

دیواره مرمری مسجد قرطبة اسپانیا مربوط به دوره اموی (۱۳۲ - ۴۱ هجری) که با يك اربسک پرکار مزین شده است





يك جام ازدوره عثمانی مورخ
قرن دهم هجری که با اربسک
زینت داده شده است

به چپ و راست خود می پیچد و بعضی به برگچه های سه لپی منتهی می شود و برخی با دوشاخك خود اسلیمی خرطوم فیلی یا دهن اژدری را القاء می کند.^{۶۸}

دوجام از دوره عثمانی - داخل و خارج این دوجام پایه دار با اسلیمی ظریف نقش شده است. در ساقه های اسلیمی ظرف اول، که مورخ ۹۱۵ هجری است، گل های درشت و در اسلیمی حلقه شده ظرف دوم که مورخ ۹۵۱ هجری است (شکل ۲۳) برگ های بسیار ریز و دکه هایی که احتمالاً گل است قرار داده شده است.^{۶۹}

كاخ سامرا - این كاخ در قرن سوم هجری ایجاد و در سطوح گچی آن نقوش مختلفی بكار رفته كه زیباترین آنها را برگ های مو حلقه شده و استیلیزه تشکیل می دهد.^{۶۵}

يك سر ستون سنگی در اسپانیا - این اثر هنری منسوب به قرن سوم و چهارم هجری و مربوط به قصر باشكوه مدینه الزهرا در شهر قرطبه است كه در موزه متروپلیتن آمریکا بوده است. در این سر ستون مرمری ساقه ها و برگ های استیلیزه درهم می آمیزد و به چپ و راست، با آهنگ ملایمی، متمایل می گردد. در این سر ستون برگ های سه لپی دور و نزدیک می شود و طوری قرار می گیرد كه يك سطح مشبك به نظر بیننده می رسد.^{۶۶}

يكی از اربسك های پر كار و زیبای اسپانیا در دیواره مرمری محراب مسجد قرطبه مربوط بدوره اموی (۱۳۲ - ۴۱ هجری) صورت گرفته است.^{۶۷} این دیواره مستطیل دو قسمت است: متن و حاشیه. در حاشیه يك اسلیمی چپ و راست وجود دارد كه در خمیدگی های طرفین خود برگچه ها و خوشه های متنوع می دهد.

در متن يك ساقه جستن می كند و در طرفین شاخه ها، برگها، برگچه ها و میوه ها می دهد و درهم می آمیزد و زمینه را متقارناً پر می كند (شکل ۲۲).

مسجد الحاکم - این مسجد بین سالهای ۳۷۹ تا ۳۹۳ هجری در قاهره ایجاد و در استو كهای تزیینی آن يك اسلیمی زیبا اجرا شده است. این اسلیمی عبارت از يك ساقه استیلیزه است كه در طرفین خود متقارناً شاخه هایی می دهد. این شاخه ها

۶۱ - مجله هنر و مردم، شماره ۱۰۴، خرداد ۱۳۵۰، ص ۴۲، شكل ۲۹. نوشته نگارنده.

۶۲ - ایضاً مجله هنر و مردم، ص ۴۵، شكل ۳۱.

۶۳ - D.T. Rice, L'art de l'Islam, Paris, 1966, p. 12, No. 3, 4.

۶۴ - Idem. p. 14, 15, No. 7 et 8.

۶۵ - Idem. p. 34, No. 24, 25, 26.

۶۶ - راهنمای صنایع اسلامی، تألیف دکتر دیماند، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۱۰ و شكل ۶۰.

۶۷ - هنر اسلامی تألیف پرفسور ارنست کونل، ترجمه مهندس هوشنگ طاهری، ص ۲۴ و عكس ۸.

۶۸ - K. A. C. Creswelle, The Muslim architecture of Egypt, Oxford, 1951, p. 84, Fig. 39.

۶۹ - D. T. Rice, L'art de l'Islam, Paris, 1966, p. 197, No. 201, 202.

مدرسه عبدالعزیزخان - این بنا در تاریخ ۱۰۶۲ هجری در بخارا ساخته شده و در آن يك اسلیمی پرکار و زیبا گچبری و رنگ آمیزی گردیده است (شکل ۲۴). این اسلیمی با يك طاق نما و يك قاب مستطیل به سه قسمت شده است :

اول اسلیمی داخل طاق نما که به صورت يك درخت انبوه است و در چپ و راست شاخه ها و برگ های متداخل می دهد و با اشکال خرطوم فیلی انتهای خود می تواند در زمره اسلیمی محراب کاشی کاشان و اسلیمی های دهن ازدری محسوب گردد.^{۷۰}

دوم دو اسلیمی متقارن که در طرفین رأس قوس طاق نما و تقریباً از همان مایه اسلیمی داخل است .

سوم حاشیه نسبتاً عریض اطراف قاب که ابتدا به کثیرالاضلاع های منتظم و مستطیل تقسیم و سپس در داخل و خارج آنها اسلیمی های دقیق و ظریف ایجاد شده است.^{۷۱}

يك مینیاتور از هند - در این مینیاتور ، که مربوط بدوره امپراطوری مغول (۱۲۷۴ - ۱۵۳۲ هـ) است ، شاهزاده خانمی در روی تختی دراز کشیده و پنج نفر زن در اطراف او هستند . منظره ایوان و بالای آن و هم چنین روتختی و بالش او با چهار نوع اسلیمی توریقی مزین شده است.^{۷۱}

نتیجه :

۱ - طرح اربسك و اسلیمی توسط اعراب یا مسلمانان ابداع نشده بلکه پیش از ظهور اسلام نیز مورد استعمال بوده ولی چون در دوران اسلامی تحول یافته و زیاد بکار رفته صفت عربی و اسلامی بخود گرفته است .

۲ - طرح اربسك و اسلیمی اغلب گیاهی و گاهی جانوری است و نشان می دهد که بشر از آنچه طبیعت در اطرافش قرار داده اقتباس کرده ولی در عناصر طبیعی تصرف نموده و آنها را بصورت استیلیزه درآورده است . بنابراین این طرح مولود منطقه خاص و محصول فکر قوم مخصوصی نیست و ساکنین مناطق مختلف می توانند از شرایط محیط خود الهام گیرند .

۳ - طرح اربسك و اسلیمی با پیچ و خم خود خطوط عمودی و افقی حاشیه ها و صفحات تزیینی را متعادل و در بین کل و اجزاء هم آهنگی ایجاد می کند یعنی به زیبایی و خطوط آن وارد است .

۴ - طرح اربسك و اسلیمی احتمالاً منشأ مذهبی داشته و در آن جانوران و گیاهان مورد احترام منظور شده است زیرا برخی از جانوران ، از جمله مار ، و بعضی گیاهان ، از جمله انجیر ، در مصر باستان مقدس بوده است.^{۷۲}

در ایران باستان نیز آثار مظهر برکت و حاصلخیزی بوده^{۷۳} و اسلیمی عده ای از محراب های ایرانی ، بر طبق نظر پرفسور پوپ امریکائی ، از درخت زندگی الهام یافته است.^{۷۴}

يك طاق نماي گچ کاری شده از مدرسه عبدالعزیزخان مورخ ۱۰۶۲ هجری که با اربسك های پرکار و دقیق مزین است

۷۰ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی ، مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میانه و کازاخستان - تاشکند ، نمره ۹۷ .

۷۱ - W. G. Archer, Indian miniature, London, 1970, PL. 97.

۷۲ - تاریخ تمدن وید دورانت ، بخش اول ، ترجمه احمد آرام ، تهران ۱۳۴۳ ، ص ۳۰۰ .

۷۳ - هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی ، تألیف رمان گیرشمن ، ترجمه دکتر بهرام فره وشی ، تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۱۸۹ .

۷۴ - به رفرانس ۴۸ مراجعه شود .

سیر دانش و فرهنگ ایران در ادوار مختلف بعد از اسلام

مساجد بزرگ نخستین مراکز و مجامع دینی در سده های نخستین اسلام

علی سامی

از سده چهارم بعد چون پاره ای از مدرسان بحث و گفتگو و مناظره را خلاف احترام مساجد و آنجا را مخصوص نماز و عبادت و نیاز میدانستند، از اینرو محل تعلیم و تعلم را در مدارس قرار دادند و از آن تاریخ بعد بر تعداد مدارس در شهرها افزوده گردید. شهر نیشابور بطوریکه نوشته اند در این کار پیشگام و یکی از بزرگترین مراکز علمی ایران در خراسان بزرگ گردید. نخستین مدرسه ای که در این شهر بنا شد بر حسب نوشته صاحب تاریخ علمای نیشابور بتاریخ ۴۰۶ ه. ق. (۱۰۱۵ م) توسط حاکم آنجا برای ابواسحق اسفراینی متوفی ۴۱۸ ه. ق. (۱۰۲۷ م) و مدرسه دیگری بود که برای ابن فورک متوفی ۴۰۶ ه. ق. ساخته شده بود. ابوبکر بستی که از بزرگان مدرسان نیشابور بود متوفی ۴۲۹ ه. ق. (۱۰۳۷ م) در کنار خانه خود مدرسه ای برای طلاب بساخت و مال زیادی برای اداره آن وقف کرد. مدرسه بیهقیه منسوب به بیهقی متوفی ۴۰۵ ه. ق. و مدرسه سعیدیه که نصر ابن سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی بنا کرد و مدرسه اسمعیل استرآبادی صوفی واعظ هم در شمار مدارس نخستین میباشد.

مدرسه نظامیه خواجه نظام الملک در بغداد و نیشابور و جاهای دیگر ایران معروف و هر کدام بمنزله دانشکده های بزرگ عصر خود بوده اند.

این مدارس بتدریج مرکز تدریس و بحث و فحص گردید و حوزه های دینی آنها فلسفه و علوم ریاضی چون حساب و هندسه و هیئت، و علوم ادبی چون عروض و قافیه و لغت و امثال و شعر، و علوم دینی مانند تفسیر و حدیث و فقه و مقدمات اصول تدریس می شد.

مراکز علمی و آموزشگاههایی که پیش از اسلام در نواحی

اساس تحصیلات در ایران بعد از اسلام تا دیر زمانی با علوم دینی توأم و مباحث فلسفی و ادبی و اجتماعی همراه با مباحث دینی تدریس میشد.

برای تحصیلات دو نوع مدرسه وجود داشت: مکتب که مخصوص فراگرفتن تحصیلات دوره مقدماتی یا ابتدائی با اصطلاح امروز، و مدارس ویژه دوره های عالی تر. در مکاتب خواندن و نوشتن و قرآن و واجبات و امور دین و سیاق فراگرفته میشد و در مدارس تفسیر و حدیث و فقه و علم کلام و علم رجال و انساب و اخلاق و علوم ادبی و عربی میآموختند.

این مکاتب و مدارس توسط روحانیان و علماء و اصحاب دین اداره میشد و بانیان و کمک کنندگان باین تأسیسات هم نیتشان اشاعه و ترویج و تقویت مذهب و امور مربوط به دین بوده است.

در این سلسله مقالات از وضع مدارس و امور تحصیلی و مدارس و کتابخانه ها و مراکز و مجامع دینی ایران در دورانیهای مختلفه بعد از اسلام سخن گفته خواهد شد.

تا حدود سده چهارم هجری مکتهایی وجود داشت که در آنجا راویان و معلمان علوم ادب به تعلیم روایات و فنون ادبی مشغول بودند. این مکتهای محدود و مختصر و معلمانشان از روحانیان بوده که مزدی از طلاب نمیگرفتند. علاوه بر این مکتهای، حوزه های دینی هم در بعضی از مساجد بزرگ برپا میشد.

در مرکز خلافت عباسی نخستین مؤسسه ای شبیه بمدرسه که ساخته شد در زمان المعتض بالله (۲۷۹ تا ۲۸۹ ه. ق.) بود که در کنار کاخ شماسیه حیاطها و خانه هایی برای سکونت دانشمندان و مدرسان ساخته شده و مستمری هم برای آنان ترتیب داده بودند.

مختلف شاهنشاهی ساسانی وجود داشت تا چند سده پس از اسلام نیز دایر بود مانند گندیشاپور دانشگاه بزرگ عهد ساسانی در خوزستان و همچنین مدارس که در فارس و خراسان و ماوراءالنهر و تبریز و ری و اردشیر (ریشهر) دایر بوده است. همین مدارس و مراکز علمی در سده‌های نخستین هجری اساس دانش و فرهنگ اسلامی گردید.

گندیشاپور مخصوصاً تا اوایل قرن سوم هجری که بر گسترش و شهرت بغداد افزوده شد و آن شهر مرکز بزرگ فرهنگ اسلامی گردید، دایر، و بهمان کیفیت زمان ساسانیان مرکزیت و اهمیت علمی و پزشکی خود را نگاه داشت، و پزشکان دربار خلفای عباسی استادان و رؤسای همین دانشکده بودند. خاندان بختیشوع دسته‌ای از همین پزشکان و دانشمندان دانشگاه گندیشاپور بودند که در دستگاه عباسیان قرب و منزلت شایانی پیدا کردند.

این مدارس پایه دانش و فرهنگ اسلامی را استوار ساخت، بیمارستانها و رصدخانه‌ها محل آموزش دانش پزشکی و اخترشناسی شد. علوم ریاضی هم تدریس میگردید، ولی علوم عقلی و حکمتی که علوم اولیه تعبیر میشد و از رشته‌های مهم دانش عهد ساسانی و ایران پیش از اسلام بود، در اثر پاره‌ای از تعصبات مذهبی توجه نمیشد. اما در سده‌های بعد رونق و رواج اولیه خود را از سر گرفت.

علوم عقلیه که بآن علوم اوائل، علوم قدما، علوم قدیمه نیز میگفته‌اند و بعدها در فرهنگ اسلامی هم داخل شد عبارت از فلسفه، حکمت، الهیات، منطق، و طبیعیات، و در برابر آن علوم نقلیه یا علوم شرعیه قرار داشت. علوم شرعیه عبارت بود از علم قرائت، تفسیر قرآن، علم الحدیث، علم فقه و علم کلام که از قرن چهارم بعد اهمیت یافت و علوم ادبی چون صرف و نحو و لغت و معانی بیان و نقد شعر و نثر و قافیه و بدیع و عروض. علوم معقول را چون تصور میکردند که برای اعمال دینی فایده‌ای ندارد و چه بسا که بانحراف از راه راست منتهی میشود تدریسش را اجازه نمیدادند.

مشرعین که دسته عظیمی از علمای سده‌های نخستین اسلامی را تشکیل میدادند اختلاف شدیدی با فلاسفه و مدرسان و طلاب علوم عقلی داشتند زیرا اصول عقلانی را با دیانت مباین و مغایر میدانستند و منطقه‌شان هم این بود که چون بنیان‌گزاران علوم عقلی و فلاسفه ایرانیان و یونانیان و رومیان بدیانت‌های دیگر غیر از دیانت اسلام متدین بوده‌اند بنابراین استفاده از مبادی آن فلسفه‌ها و دانش‌ها در اصول دیانت اسلام کفر محض و پیروان حکما و فلاسفه را تکفیر می نمودند.

در سده چهارم که خلفای عباسی و پادشاهان و امیران محلی ایران از فیلسوفان و حکیمان حمایت میکردند، مشرعین هم از ایذاء آنان میکاستند و همینکه اهل شریعت در دستگاه حاکمه

نفوذی می یافتند، باز بر حکما و فلاسفه و دانشمندان این علوم تاخته و ناراحتی برایشان فراهم می ساختند.

علم کلام را اینطور تعریف کرده‌اند که در آن از ذات باری تعالی و صفات او و احوال ممکنات از مبدا تا معاد بر طبق قوانین و احکام اسلام بحث میشود و این قید اخیر از آن سبب است که علم کلام با فلسفه اولی و علم الهی یا مابعدالطبیعه اشتباه نشود. فراگیرندگان این علم را متکلمین مینامیدند. علم کلام در اثر اندیشه‌های گوناگون ملل اسلامی بوجود آمد. زیرا کتابهای فلسفی ایرانی و یونانی و رومی و هندی و غیره در این سده ترجمه شد و در دسترس طالبان آن علوم قرار گرفت و آن اندیشه‌ها اغلب با عقاید و افکار اسلامی متباین و متعارض بود. بویژه آنکه در آغاز خلافت عباسیان کتابهای پاره‌ای از مذاهب دیگر مانند مانویان منتشر گردیده و مسلمانان بر آن شدند که در رد آن عقاید و ادیان و اثبات آراء خود، اقدام کنند و این برخورد، علم کلام را بوجود آورد.

تلاش متکلمین هم این بود که موازین دینی را با دلائل عقلی وفق دهند و اشکالات وارده بر دین را با دلائل فلسفی و منطقی رفع نمایند. متکلمین، هم مورد طعن و لعن و بغض متشرعین و اهل سنت و جماعت بودند و هم با فلاسفه نمی ساختند زیرا متشرعین معتقد بودند که بحث‌های متکلمین به شک در مبادی اسلام و کفر میانجامد و پیروان خود را از آمیزش با آنها باز میداشتند و گاهی علمای کلام را زندیق میدانستند. در نزد فلاسفه هم چون برای اثبات وجود خدا و روح و معاد و امثال آن به نص صریح قرآن و احادیث حضرت پیغمبر استناد میجستند، مردود بودند زیرا فلاسفه این گونه امور را میخواستند با توجه به فلسفه ایرانی و یونانی و هندی ثابت کنند.

فلاسفه هم گاهی باهم اختلاف داشتند زیرا پاره‌ای پیرو عقیده افلاطون و عده‌ای هم طرفدار فلسفه ارسطو بودند. ریاضیات که شامل علم حساب و هندسه و هیئت و موسیقی بوده است و در قرون وسطی این تقسیمات بنام ارکان علوم چهارگانه خوانده میشد.

مساجد کهنترین و متناسبترین جایگاه اجتماعات دین و ضمناً مراکز آموزش هم بود و این موقعیت برای مساجد تا پس از آنکه مدارس زیادی ساخته گردید، نگاهداشته شد و بسیاری از مدرسان عالیه‌قام، حوزه‌های درسی خود را در مساجد برپا می ساختند و از همین جهت است که سبک معماری مدارس قدیمه در ایران اغلب با سبک مساجد قدیمی از لحاظ کاشی کاری و طاق‌های ضربی و غیره یکسان و همانند است.

مسجد عمر در مصر و مسجد بصره و مسجد کوفه و مسجد حضرت پیغمبر در مدینه و سایر مساجد جامع در سراسر کشورهای اسلامی، مرکز تعلیم و تربیت بوده است. مسجد بصره که حسن بصری حلقه‌های درس آنرا داره میکرده معروف میباشد.

این بطوطه سیاح معروف مراکشی که در سده هشتم هجری بایران آمده از مسجد جامع عتیق شیراز و مسجد جامع منصور در بغداد سخن گفته که در آنجاها حوزه درسی بوده و خود او در این حوزه‌های درسی حاضر شده است، درحالیکه در این دوشهر مدارس بزرگ و مهمی چون مدرسه‌ای که خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر دانشمند سلطان ملک‌شاه سلجوقی در بغداد بنام نظامیه بغداد ساخته بود، و یا در شیراز مدارس عدیده‌ای بوده است که در زمان پادشاهان آل‌بویه و اتابکان ساخته شده بود و در تاریخها و سفرنامه‌ها بدان اشاره شده است. در خانقاهها و پرستشگاههای متصوفه و آرامگاهها و تکایا و رباطها نیز حوزه درسی برپا میگردیده، و طلاب و دانش‌آموزانی در آنجا بفر گرفتن دانشهای معمول زمان مشغول میشدند.

همین مورخ که حدود سال ۷۲۷ ه. ق. از شیراز دیدن کرده در حالات شیخ مجدالدین قاضی القضاات بزرگ شیراز مینویسد که: «چون بشیراز وارد شدم نیتی بدل نداشتم جز زیارت شیخ قاضی امام مجدالدین اسمعیل پسر محمد خداداد که قلب اولیاء و یگانه روزگار و صاحب کرامات است. من برای زیارت شیخ بمدرسه مجدیه رفتم که خود او بنا کرده و در همانجا سکونت دارد. در این ملاقات سه تن از همراهان نیز با من بودند. فقها و بزرگان شهر انتظار شیخ را داشتند و هنگامی که او برای نماز عصر بیرون آمد، مجدالدین و علاءالدین پسران روح‌الدین برادر شیخ در طرفین او بودند. چون شیخ ضعف بصر داشت و بسیار سالخورده است امور قضا را این دو برادرزاده اداره میکنند. من بشیخ سلام دادم او با من معافه کرد و دستم را گرفت و باهم رفتیم تا به نمازگاه رسیدیم. در اینجا شیخ دست مرا رها کرد و اشارت فرمود که در کنار او بایستم. من قبول کردم پس از نماز در حضور شیخ از کتاب «المصاییح و شوارق الانوار» ساعاتی خوانده شد و سپس برادرزادگان او مسائلی راجع بامور قضائی با او در میان نهادند. آنگاه بزرگان شهر برای سلام نزد او آمدند و این رسم آنان است که در هر بام و شام زیارت شیخ بیایند...»

همین دانشمند در جای دیگر سفرنامه خود مینویسد: «قبر شیخ روزبهان در مسجد جامعی واقع شده که شیخ در ایام حیات خود خطیب آنجا بوده است و قاضی مجدالدین سابق‌الذکر در همین مسجد نماز میخواند و من بحث از کتاب مسند امام ابو عبدالله محمد ابن ادریسی شافعی را و همچنین کتاب مشارق الانوار امام رضی‌الدین حسن چغانی را در همین مسجد از قاضی مجدالدین شنیدم.»

شیخ بزرگوار سعدی نیز در چند جا در گلستان و بوستان بمساجد جامعی که در آن حوزه‌های درسی دایر بوده و در قرن هفتم هجری مورد دیدار و استفاده وی قرار گرفته اشاره مینماید. از آنجمله در باب پنجم عشق و جوانی ضمن بیان حکایتی میگوید

که: «بجامع کاشغر در آدم جوانی دیدم که مقدمه نحو زمخشری در دست و همی خواند که ضرب زید عمرواً و کان عمر متعدياً تا آخر حکایت...» و یا در باب ششم (باب ضعف و پیری) میفرماید با طایفه‌ای از دانشمندان در جامع دمشق بحثی همی کردیم، و یا در باب هفتم از معلم تندخو و ترشرو و تلخ‌گفتاری در دیار مغرب صحبت مینماید که چون از خوی بد و خیانت او واقف شدند او را برانندند و مکتبش را به پارسائی سلیم و معلمی ملایم و متین دادند و در پایان این حکایت میگوید: «بعد از دو هفته که بر در آن مسجد گذر کردم، معلم اولین را دیدم که دلش را خوش کرده بودند و بمقام خویش برگردانده بودند...»

بطور کلی تا پنجاه سال پیش که فرهنگ کشور هنوز تکان اساسی و مهمی نخورده بود و مدارس جدید بحد کافی تأسیس نگردیده، مکتب‌خانه‌ها و حوزه‌های درسی مدرسان عالیمقام اغلب در شبستان و صفه‌های مساجد تشکیل میشد.

در شبستان مسجد آدینه‌ای بود که عبدالرحمن ابن سمره در قرن اول هجری ساخته بود، حسن بصری دانشمند معروف مذهبی قرن اول و دوم هجری مدتی در آنجا تدریس میکرد و همچنین در بخارا که معروف به «قبة الاسلام» بود، چند مسجد داشته که در آن برای تعلیم علوم شرعی و دینی استفاده میشده است. این فقیه تاریخ‌نویس معروف قرن چهارم هجری از مساجدی در فارس و بلخ و هرات و سیستان نام برده که حوزه‌های درسی در آنجاها دایر بوده است.

در نیشابور هم که یکی از مراکز مهم سیاسی و علمی خراسان بوده، از این قبیل مساجد بزرگ مانند (جامع منیعی) و (مسجد قدیم) داشته که مرکز تعلیم و تعلم بوده است.^۱ مسجد جامع منیعی مخصوصاً کتابخانه معتبری داشته که در حمله غزها سال ۵۴۸ ه. ق. بغارت رفت. در بردسیر کرمان مسجد بزرگی بنام (جامع تورانشاهی) وجود داشته و کتابخانه‌ای هم ضمیمه آن بود که پنجهزار جلد کتاب داشته است. در یزد علاءالدوله کالنجار از امراء دوره سلجوقی مسجدی بنام (جامع قدیم) یا (مسجد قدیم جمعه) ساخته بود که تا حدود قرن نهم هجری مورد استفاده طلاب و معلمان و مدرسان بوده است. حوزه‌های درسی این مساجد هر کدام از دروس، مدرّس و معلم علیحده‌ای داشت و گاهی چند گروه در یک مسجد تشکیل میشد که گروه تعلیم و تعلم رشته و دروسی را عهده‌دار بودند.

طلبه‌ها و دانش‌آموزان در این حوزه‌های درسی بگرد معلم و مدرّس حلقه زده که آنرا حلقه درس (مانند کلاس امروزی)

۱ - مدرسه «ابن فورک» متوفی سال ۴۰۶ ه.، مدرسه بیهقیه منسوب به بیهقی متوفی ۴۰۵ ه.، مدرسه سعیدیه که بصراین سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی ساخته بود، مدرسه اسمعیل استرآبادی صوفی واعظ، مدرسه استاد ابی اسحق از مدارس معروف دیگر میباشد.

مینامیدند و این رسم از زمان حضرت پیغمبر (ص) آغاز شد که صحابه در مسجد مدینه بدور حضرت حلقه زده فرمایشات آن بزرگوار را می‌شنیدند و بخاطر می‌سپردند.

مقدس در مسجد جامع قاهره یکصد و ده مجلس از مجالس درس را بر شمرده که پس از برگذاری نماز عشا دایر بوده است، و جامع منصور در بغداد قدیمی‌ترین مسجد جامعی بود که مرکز تدریس و تعلیم علوم بوده است. ابراهیم بن محمد نقطویه متوفی سال ۳۲۳ ه. ق. مدت پنجاه سال در همین مسجد جامع تکیه بستونی می‌نشست و درس میداد. ابو حامد احمد ابن محمد اسفراینی متوفی سال ۴۰۶ ه. ق. در مسجد عبدالدین مبارک در بغداد حوزه درسی داشته که روزانه ۳۰۰ تا ۷۰۰ طلبه در سر درس او حاضر میشدند، ابوالطیب صعلوکی فقیه و مفتی نیشابور در مجلس درسی بیش از پانصد طلبه حاضر میشدند، برای اداره مدارس و تدریس سعی میکردند که از زبردست‌ترین و فاضل‌ترین و با شخصیت‌ترین دانشمندان زمان استفاده شود. هنگامی که خواجه نظام‌الملک وزیر دانشمند و با تدبیر ملک‌شاه سلجوقی در نیمه‌های سده پنجم هجری مدرسه نظامیه بغداد را که یکی از دانشگاه‌ها و مراکز مهمه علمی عصر خود گردید، تأسیس نمود، نخستین مدرس عالی‌قدری که نامزد تدریس و سرپرستی این دانشگاه بزرگ گردید ابواسحق ابراهیم ابن علی شیرازی بود که در فیروزآباد متولد شده و از بزرگ‌ترین علمای شافعی زمان خود شمرده میشد.

وضع تدریس در مساجد و مدارس قدیمه :

وضع تدریس در مساجد پیش از آنکه مدارس قدیمی دایر گردد، بر این روش بوده که هر دانشمند و مدرسی قسمتی از مسجد را برای کار تعلیم خود انتخاب مینمود و طلاب حلقه‌وار بگرد او می‌نشستند و به تقریرات و بیانات معلم گوش میدادند و یادداشت برمیداشتند. این حلقه بنام همان مدرس نامیده میشد و هر حلقه ویژه درس جداگانه‌ای بود. مثلاً در بعضی حوزه‌ها و حلقه‌ها فقه، بعضی علوم مربوط بقرآن و در بعضی بحث‌های ادبی میشد. بحث‌های مربوط به قرآن و احادیث و اخبار و فقه، از همه رشته‌ها منظم‌تر و رایج‌تر بود. گاهی يك طلبه در اوقات مختلف در چند حلقه حاضر میشد و از محضر چند مدرس استفاده میکرد و بعضی از طلاب هنگامی که مدرس درس مطلوب خود را در شهری نمی‌یافت بشهر دیگری میرفت و اطلبوا العلم ولو بالصین را نصب‌العین خود داشت و چه بسا که دانشجو و طلبه‌ای در راه کسب دانش و فرهنگ از ماوراءالنهر تا اقصی نقاط مغرب و اندلس میرفت. بطوریکه گفته شد در مساجد غیر از علوم نقلیه یا علوم اواخر، درس دیگری از علوم عقلیه داده نمیشد و اینگونه حوزه‌های درسی خصوصی در خانه‌ها تشکیل میشد. تدریس ریاضی و پزشکی مجاز و در بعضی از مدارس این دو علم یاد داده میشد. تدریس با دو دسته بود یکی مدرّس و دیگری مُعید -

مدرسان از بین دانشمندان پایه اول و استادان بنام که معروفیت داشته‌اند انتخاب میشده و اگر استاد حائز شرایط پیدا نمیشد، نایب مدرس تعیین میگردد (استادیار). مُعید یعنی تکرار-کننده موظف بود درسی را که مدرس و استاد آن کرسی تدریس میکرد، دوباره برای طلبه‌ها و شاگردان بازگو و تکرار نماید، تا اگر شاگردی درس و مطلب را درک نکرده و یا نتوانسته باشد آنرا بحافظه بسپارد و یا یادداشت بردارد، مجدداً از آن اطلاع پیدا کند. درسها به طلاب دیکته میشد و املاء گوینده برای آنکه کلام مدرس را بهتر بشنود بر بلند می‌نشست و بحاضران در حوزه درس، میرسانید.

در مدارس بزرگ مانند نظامیه‌ها و مدرسه مستنصریه و مدرسه ری و نظایر آن اینطور بود که مدرس عالیمقام بر کرسی تدریس می‌نشست و لباس رسمی شبیه طیلسان بنام (طرحه) می‌پوشید با عمامه در کمال وقار و آرامش، شروع بتدریس میکرد. دوفرد مُعید (تکرارکننده) نیز طرفین او می‌ایستادند و سخنان استاد را برای افرادی که در طرفین بودند تکرار و املاء مینمودند. گاهی شخصیت‌های بزرگ و وزراء هم در حوزه درسی مدرسان عالیمقام حاضر میشدند. مثلاً هنگامی که در سال ۶۷۱ ه. ق. شرف‌الدین هارون پسر شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوینی بر کرسی درس مدرسه نظامیه تدریس میکرد، عمش علاءالدین صاحب‌دیوان که حاکم بغداد بود و همه اعضاء و عمال دولت و مدرسان و علماء و فقهاء در جایگاه مخصوص نشسته و سخنان او را گوش میگرفتند. مدرس درس را به سپاس و ستایش خدا و پیغمبر آغاز مینمود و گاهی توسط اشخاص خوش صدا چند آیه از کلام‌الله مجید خوانده میشد و در پایان درس بسلامتی مردم شهر و حاضران دعا میکردند.

درباره مراسم به تدریس نشستن و املاء حدیث کردن صاحب بن عباد مینویسند^۲ که :

«صاحب ابن عباد هنگام وزارت چون عازم املاء حدیث میشد بریخت و قواره اهل علم در می‌آمد، طیلسانی میپوشید و تحت‌الحنکی میانداخت. روزی باین هیئت وارد محل املاء شد گفت مقام مرا در علم میدانید، همه حاضرین گفتند بله، بعد گفت آنچه از کوچکی تا امروز خرج کرده‌ام از مال پدر و جدم بوده، با وجود باین اطمینان ندارم که زور و تجاوزی نشده باشد. من خدا را شاهد میگیرم و از شما شهادت میخواهم که من اکنون از هر گناهی مرتکب شده‌ام، توبه میکنم. آنوقت داخل حجره مخصوص میشد که آنرا «بیت‌التوبه» میگفت و یک‌کف‌فته باین حال و هیئت بود تا خطوطی از فقهاء باو میرسید که توبه‌اش صحیح است. بعد از آنجا بیرون میرفت و برای املاء حدیث می‌نشست و جمع‌کثیری برای استماع حدیث حاضر میشدند. «ابوالحسن باهلی در هر روز جمعه یکبار درس میداد و بین خود و شاگردها پرده‌ای میکشید. علت پرده را از او

پرسیدند، گفت مستمعین سروکارشان با بازاری و اهل غفلت است، مرا میخواهند بچشمی به بینند که آنها را می بینند. از شدت اشتغال دل بخدا، مانند آدم واله و مجنون بود، نمیدانست چه اندازه درس گفته تا شاگردها یادآور میشدند.»

مساجد و مدارس درآمد و موقوفاتی داشت که از آن محل مستمری و کمک خرج به طلاب پرداخته میشد و گاهی بزرگان و متمکنین مبلغی بر مدارس و مساجد اهداء کرده تا بر علماء و فقهاء و قراء و طلاب تقسیم کنند. صاحب ابن عباد وزیر مشهور آل بویه هر سال پنجاه هزار دینار پول طلا از ایران بیری و بغداد میفرستاد تا بین اشخاصی که نام برده شد تقسیم گردد.

درباره خواجه نظام الملک و صاحب دیوان جوینی و رشید الدین فضل الله همدانی و پسرش غیاث الدین محمد، نظیر همین کمکهای مادی را نوشته اند.

همه مدارس موقوفاتی داشت و بر آن موقوفات متولی و ناظر گمارده بودند و گاهی هم مدارس بزرگ و معروف در دست امراء و خلفا و پادشاهان و زیر نظر مستقیم آنان اداره میشد، مدرس و معلم و ناظر و متولی را همه خود آنها تعیین مینمودند. تعمیرات مدرسه و سایر مخارج و حقوق استادان و کارکنان و طلاب و شاگردان از همان محل پرداخت میشد.

هر کدام از این مدارس برای یکی از فرقه های دینی اسلامی ساخته میشد و مدرسان خاصی داشت. تعلیم علوم حکمتی و فلسفی در این مدارس ممنوع بود زیرا واقفان و سازندگان این مدارس بقصد پاداش آنجهانی و تعلیمات علوم دینی آن بناها را ساخته و وقف کرده بودند. بنابراین مدارس نامبرده وسیله نشر علوم شرعی و نقلیه و ادبی و صرف و نحو و فقه بود و تعلیم پزشکی نیز در بیمارستانها انجام میگرفت.

از استادان و دانشمندان بزرگ و معروف ایرانی که مدرسان علوم عقلی در فرهنگ اسلامی بوده اند، در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری عبارتند از ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا، ابوزید احمد ابن سهل بلخی، زکریای رازی، ابونصر فارابی، علی ابن عباس مجوسی اهوازی، ابوسهل مسیحی، ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب اغانی، عبدالرحمن صوفی رازی و عده دیگری میباشند که هر کدام خورشیدهای درخشانی در آسمان دانش و حکمت ایران هستند. سبب رواج و پیشرفت علوم عقلی وجود پادشاهان و وزراء ایرانی دانش پژوه و دانش پرور، از قبیل پادشاهان آل سامان و آل بویه و آل زیار و وزراء دانشمند آنان در این دوره است مانند: ابومحمد مهلبی وزیر معزالدوله، ابوالفضل محمد ابن حسین (ابن عمید)، صاحب ابن عباد وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله دیلمی، و ابوعبدالله محمد ابن احمد جیهانی وزیر امیر نصر ابن احمد، ابوالفضل بلعمی، ابوطیب محمد ابن حاتم مصعبی.

این وزراء و پادشاهان، بزرگان علم و حکمت را بدربار

خود جلب کرده آنها را تشویق و تحقیق و تألیف میکردند. حق الزحمه کافی بدانها میدادند و وسائل آسایش و پیشرفت کارشان را فراهم میساختند و در نتیجه تألیفات مهمی در این عصر بوجود آمد، که در تمام ادوار تمدن اسلامی کاملترین و با ارزشترین کتاب و مورد مطالعه و تحقیق و شرح و تفسیر دانشمندان اسلامی و سپس اروپائی قرار گرفت.

شاگردان و دانشجویان معمولاً هر کدام حجره و اطاقی در مدرسه داشتند و شهریه بآنها پرداخت میشد که از لحاظ گذران فکرشان آشفته و پریشان نباشد و حواسشان جمع فرا گرفتن دروس باشد، و همچنین در بعضی از مدارس فرش و اثاثیه نیز به طلاب داده میشد و چنانچه بیمار میشدند مخارج پزشک و داروی مورد نیاز او را از همان محل عوائد اوقاف میپرداختند.

مدارس اکثراً کتابخانه و مخازن کتاب داشته که طلاب از آنها استفاده میکردند و هر کتابخانه دارای مدیر و خازن و کتابدار بود که همه از محل درآمد همان مدرسه و از موقوفات اداره میشده است.

علی ابن یحیی منجم از رجال دربار خلفا در یکی از روستاهای خود کتابخانه ای تأسیس کرده بود که آنرا خزانه الحکمه میگفتند. طلاب و دانشجویان از اطراف و اکناف برای استفاده از علوم و فنون بآن کتابخانه ها رو میآوردند و تا هر وقت که میخواستند در آنجا میماندند و مخارج توقفشان بعهده مؤسسه بود. ابومعشر منجم معروف هنگامی که از خراسان بقصد ادای فریضه حج براه افتاد، از علم نجوم اندک آگاهی داشت، ولی چون گذارش بکتابخانه علی ابن یحیی افتاد از سفر حج منصرف شد و وارد خزانه الحکمه گردید و غرق در مطالعه شد، و علم نجوم را از روی کتابهای موجود در آن کتابخانه بحد کمال فرا گرفت، تا آنجا که از اساتید مسلم این علم گردید.

خراسان و ری و ایالت جبال و ماوراءالنهر در قرن چهارم هجری از حیث داشتن کتابخانه های معظم، بزرگترین گنجینه علمی قرون وسطی بوده است و در هر گوشه و کنار ایران پهناور آنروز صدها کتابخانه عمومی و خصوصی وجود داشته است که مورد استفاده اهل کمال و دانش که در آن سده در هر فن صدها استاد و دانشور پرورش یافته بود، واقع میگردد.

کتابهای کتابخانه ها در این قرون به چند دسته تقسیم میشده:

۱- کتب دینی مانند قرآن، احادیث و روایات فقهی، ترجمه حالات بزرگان دین.

۲- کتابهای ادبی که شامل دیوان شعرا و کتابهای نثری و رسالات انتقادی و تحقیقات ادبی و شرح حال بزرگان ادب و شعر و لغت و دستور زبان بوده است.

۲- تاریخ اسلامی در قرن چهارم هجری، تألیف آدم متر، ترجمه شادروان محمدحسین استخر، ص ۲۵۴.

۳ - کتابهای علمی شامل فنون مختلف علمی در حساب و هندسه و نجوم و هیئت و پزشکی و موسیقی .

۴ - کتابهای تاریخی و جغرافیائی شامل تحقیقات تاریخی و جغرافیائی شهرها و سیاحت نامه سیاحان .

۵ - کتابهایی که از یونانی و هندی و ایرانی و رومی و مصری بزبان عربی ترجمه شده .

برای پی بردن با اهمیت کتابخانه های آن عصر به چند کتابخانه مهم و معروف عهد اسلامی اشاره مینماید و سپس کتابخانه های مشهور و تاریخی ایران را در سده های چهار و پنج هجری بیان مینماید :

کتابخانه (دارالحکمة) بدوران الحاکم بالله خلیفه فاطمی بسال ۳۹۵ هـ . ق . تأسیس شد و در آنوقت یکصد هزار^۳ و بدوران مستنصر دویست هزار کتاب داشت . کتابها را به پژوهندگان خوشنام بدون عوض عاریه میدادند . تنها ۲۵۰۰ جلد قرآن مجید در آن کتابخانه موجود بود ، که همه آنها را با آب طلا نوشته بودند^۴ .

خزانة الکتب مصر در عهد مقریزی یک میلیون و ششصد هزار جلد کتاب فقه و نحو و لغت و حدیث و تاریخ و نجوم و غیره داشته است .

حکم دوم پسر عبدالرحمن (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ . ق) دانشگاه قرطبه را که بزرگترین مرکز آموزش و علمی آن زمان بود دائر کرد . او آنقدر کتاب جمع آورد که هیچ پادشاهی پیش از او تا این حد کتاب گرد نیاورده بود . چهل و چهار فهرست پر از نام کتابها بود . برای خرید کتاب ، بازرگانان باطراف میفرستاد و مال فراوان حواله میداد و آنقدر کتاب بآندلس آورد که سابقه نداشت .

در شام کتابخانه ای بود که در عهد خلفای فاطمی با اسم طرابلس شام نامیده میشده و هنگامی که بدست صلیبیون افتاد سه میلیون جلد کتاب داشته است که تمام آنرا سوزانید^۵ .

درباره کتابخانه خلیفه مصر العزیز بالله (متوفی ۳۸۶ هـ . ق) نوشته اند که روزی مردی نسخه ای از تاریخ طبری که به صد دینار خریده بود برایش آورد ، او دستور داد که خازنان کتابخانه جستجو کنند و به بینند که از آن کتاب در کتابخانه موجود هست یا نه ؟ بیست نسخه از تاریخ طبری یافتند که یکی بخط خود او نوشته شده بود . این واصل شماره کتابهای این کتابخانه را زیاده بر یکصد و بیست هزار مجلد نوشته و ابن طویر گفته است که از عجائب خزانه کتب العزیز بالله اینست که یک هزار و یکصد نسخه از تاریخ طبری دارد^۶ .

همین خلیفه در سال ۳۷۸ هـ . ق . خانه ای در کنار جامع - الازهر بساخت که ۳۵ نفر از علماء در آن منزل داشتند و آنها مجالس درس خود را در گوشه ای از همین مسجد منعقد میساختند . علاوه بر کتاب مقدار زیادی آلات و ابزارهای مربوط بعلم

هیئت و هندسه و نجوم در آنجا گردآوری شده بود . کتابخانه دارای چندین سرپرست و خازن بود و خود خلیفه العزیز بالله هفته ای دوروز بکتابخانه سر میزد . این کتابخانه بدست سرداران و طرفداران صلاح الدین ایوبی تاراج و پاره پاره شد و قسمتی از آنها را بعنوان کتاب رافضی ها بسوختند و جلد هایشان را به کفش دوزها دادند تا از آنها کفش درست نمایند .

محمد ابن نصر حاجب چون در سال ۳۱۲ هـ . ق . بمرد کتابخانه ای بارزش دوهزار دینار از خود بیادگار گذاشت . اموال حبشی ابن معزالدوله که قصد شورش بربرادر خود امیر بغداد داشت چون صادره شد ، پانزده هزار جلد کتاب هم جزو آنها بود . ابویوسف قزوینی متوفی سال ۴۸۸ هـ . ق . هنگامی که وارد بغداد شد ، ده شتر کتابهای او را حمل میکردند .

قاضی ابو حیان متوفی سال ۳۵۴ هـ . ق . در نیشابور ، دارالعلم و کتابخانه ای بنا نهاد و در کنار آن حجره هایی جهت طلاب غریب بساخت که در آنجا بمطالعه بپردازند و از لحاظ گذران در سستی نباشند .

ابوعلی بن سوار از دانشمندان دربار امیر عضدالدوله متوفی ۳۷۲ هـ . ق . کتابخانه ای در راه رمز تأسیس نموده بود و مکتب دیگری هم در بصره و برای هر دو کتابخانه ، اعتباری تأمین نموده بود که گذران طلاب و مراجعه کنندگان را تأمین میکرد و نسخه برداری از کتابها را مجاز داشته بود .

ابونصر شاپور ابن اردشیر وزیر عضدالدوله در کرخ بغداد بسال ۳۸۳ هـ . ق . کتابخانه ای ایجاد کرده بود که کتابهای زیادی داشت و از آنجمله یکصد نسخه قرآن بخط بهترین نویسندگان عصر و ده هزار و چهارصد جلد کتاب دیگر بخط خوشنویسان و دانشمندان معروف در آن کتابخانه گردآوری شده بود^۷ . این کتابخانه در روز ورود طغرل بیگ سلجوقی ببغداد و سوختن محله کرخ بغداد بسال ۴۴۷ هـ . ق . همه بسوخت و نابود گردید . یاقوت حموی در معجم الادباء و ثعالبی در ریتیمه الدهر و ابن الاثیر در کامل و ابن خلکان در طبقات الادباء از آن یاد کرده اند . جرجی زیدان در کتاب تمدن اسلامی از این کتابخانه و همچنین دانشگاهی که این شیرازی عالیقدر در بغداد تأسیس کرده یاد میکند ، ابو العلاء معری شاعر و فیلسوف شهیر عرب نیز در قصیده ای باین دارالعلم اشاره نموده است .

بکتابخانه ای بزرگ بنام عمادالدوله دیلمی از قول بشاری مورخ معروف عرب در شیراز اشاره ای شده و یاقوت حموی در معجم الادباء در شرح حال ابن البواب (متوفی ۴۱۳ هـ . ق) از کتابخانه بهاءالدوله دیلمی ذکری بمیان آورده است .

فخرالدوله دیلمی هم در شهر ری و صاحب بن عباد وزیر دانشمند و نامی در اصفهان کتابخانه بزرگی دایر نمودند و املاکی چند برای استنساخ کتب و گسترش و نگهداری این کتابخانه ها وقف کردند .

کتابخانه صاحب ابن عباد در شهر ری يك کتابخانه عمومی و مورد استفاده همگان بود ، و بعدها بنام دارالکتب ری معروف شد و چون سلطان محمود غزنوی بر ری و عراق دست یافت چون مردی قشری و متعصب و متظاهر بود و در این کتابخانه کتابهای فلسفی و کلامی و علمی و شیعی و معتزلی و رافضی بود ، دستور داد آنها را بسوزانند (سال ۴۷۹ هـ. ق) و عذر و بهانه کشورگشای غزنوی در نابود ساختن آنها ، ظاهراً این بود که چون دیلمیان شیعی مذهب بودند کتابهای کتابخانه‌های آنها را نیز سبب گمراهی مردم میدانستند . و نیز نوشته‌اند که حتی کتابهای کتابخانه‌های خصوصی اشخاصی را که پنجاه خروار وزن آنها بود همه را بسوخت .

مورخان نوشته‌اند که هنگام سوزانیدن کتابهای کتابخانه معروف ری کفاشی‌ها نزد مأموران پادشاه رفتند که جلد‌های چرمی کتابها را برای کفش بخرند ، ولی مأموران اجازه چنین کاری نداشتند ، بنابراین کتابها را از کتابخانه خارج کرده در گودالی بیرون از شهر ریخته و آتش زدند ، تعداد کتابها بقدری زیاد بود که آن گودال به تلی تبدیل شد و تا مدت‌ها بعد ، آنجا به (تل کتاب) معروف گردیده بود ، و باز نوشته‌اند که کفاشها شب هنگام جلد‌های نیمه سوخته کتابها را برای کفش‌دوزی از بین خاکسترها بدر می‌آوردند . مقداری از کتابهای کتابخانه صاحب ابن عباد تا زمان ابوالحسن بیهقی باقی مانده بود ، زیرا او مینویسد : «من کتابخانه را پس از سوزانده شدن بدستور سلطان محمود دیدم و میتوانم اشکال حمل و نقل آنها از ری به بخارا و نیز بر صحت نظر صاحب ابن عباد گواهی دهم . این کتابخانه چنان عظیم بود که فهرست کتابهای آن شامل ده مجلد میشده است .» همان معامله‌ای را که غزنویان بکتابخانه شهری کردند ، علاءالدوله جهانسوز غوری در سال ۵۵۰ هـ. ق. از راه انتقام کشی بغزنویان و کتابخانه بزرگ شهر غزنه که آن نیز یکی از کتابخانه‌های بزرگ زمان خود بود انجام دادند .

در این کتابخانه مقداری از کتابهای شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا وجود داشت که در اثر تاراج و حمله بوسهل حمدوی فرستاده از طرف امیر مسعود غزنوی برای سرکوبی علاءالدوله ابوجعفر ابن کاکویه در سال ۴۲۵ هـ. ق . باصفهان از آنجا برده بود که آنها نیز به همراه سایر کتابهای ارزنده و کم‌نظیر این کتابخانه سوخته شد^۳ .

خود صاحب ابن عباد ضمن توصیف «کتاب آغانی» ابوالفرج اصفهانی مینویسد : «در کتابخانه‌ام یکصد و هفده هزار جلد کتاب نفیس دارم لیکن آنگاه که کتاب‌الآغانی را بدست آوردم از خواندن کتابهای دیگر بازماندم .»

ابن خلکان مینویسد : «نوح ابن منصور سامانی برای صاحب ابن عباد نامه‌ای فرستاد و او را برای وزارت خود به بخارا خواند . صاحب مایل نبود که ری را ترک کند و ضمن دلالتی که

برای معذرت از قبول این خدمت اقامه کرده بود ، یکی هم این بود که من بدون کتاب نمیتوانم زندگی کنم و باید کتابخانه‌ام را هر جا هستم همراه داشته باشم در حالی که برای حمل کتابهایم حداقل چهارصد شتر لازم است و این تعداد شتر در دسترس من نیست .»

یعقوبی مینویسد که در زمان او ۲۷۸ هـ. ق . (۷۹۱ م) بیشتر از یکصد کتابفروشی در بغداد بوده است که سوای فروش کتاب از روی نسخه‌ها هم نسخه‌برداری میکردند . در غالب از مسجدها کتابخانه‌ای بود و در بیشتر شهرها کتابخانه‌های عمومی بود که تعداد زیادی کتاب داشت و درهای آن بروی طالبان علم گشوده بود . در سال ۳۳۹ (۹۵۰ م) در موصل يك کتابخانه عمومی بوده که یکی از نیکوکاران تأسیس کرده بود و مطالعه - کنندگان بجز کتاب ، کاغذ مورد نیازشان را دریافت میداشتند . فهرست کتابهایی که در کتابخانه عمومی ری بوده بده جلد میرسید . یاقوت حموی جغرافی‌دان معروف سه سال در کتابخانه مرو و خوارزم بفرام کردن اطلاعات برای کتاب معجم البلدان اشتغال داشت . هنگامی که مغولان بغداد را بویرانی دادند سی و شش کتابخانه عمومی در آنجا بود . این غیر از کتابخانه‌های خصوصی بود ، زیرا رسم بود که هر يك از ثروتمندان مقدار زیادی کتاب داشته باشند . وقتی واقعی بمرد سیصد صندوق پراز کتاب بجا گذاشت که برای برداشتن هر صندوق دومرد لازم بود . بعضی بزرگان چون صاحب ابن عباد بقدر همه کتابهای اروپا کتاب داشتند . در هیچیک از کشورهای جهان بجز چین درایم «مینگ هوانگ» نظیر آن شوق و علاقه که از قرن هشتم تا یازدهم میلادی در قلمرو اسلام برای جمع‌آوری کتاب بود ، بوجود نیامد .

همین جغرافی‌دان شهیر در معجم البلدان جلد چهارم مینویسد : «در شهر مرو شاه جهان کتابخانه‌های فراوانی بود که من مانند آنها در هیچ جا از لحاظ نفاست نسخ و کثرت کتب ندیدم یکی از آنها بالغ بر دوازده هزار جلد کتاب داشت .»

ابوعلی سینا درباره کتابخانه نوح ابن منصور سامانی مینویسد : «روزی از پادشاه خواهش کردم که مرا اجازت دهد تا از کتابخانه سلطنتی استفاده کنم و بمطالعه کتب طبی آنجا

۳ - ابن خلدون جلد چهارم ، صفحه ۷۹ .

۴ - تاریخ خلفای فاطمی ، صفحه ۶ .

۵ - کتاب حجة الحق ابوعلی سینا ، تألیف آقای صادق گوهرین نقل از : Giban's Rom Endere Bosere

۶ - تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری صفحه ۲۴۳ ، تألیف آدم منتر ، ترجمه شادروان محمدحسین استخر .

۷ - الکامل ابن اثیر جلد دوم ، صفحه ۱۴۵ ، وقایع سال ۳۸۳ هـ. ق.

۸ - رساله کنوز المعرّمین ابن سینا ، از انتشارات انجمن آثار ملی ایران ، صفحه ۲ و در کتاب کامل ابن اثیر .

پیردازم، بمن اجازت داد و مرا بکتابخانه سلطنتی بردند. کتابخانه‌ای دیدم سخت فراخ و بزرگ که دارای اطاقهای فراوان بود و در هر اطاقی بیک نوع کتاب اختصاص داده شده بود. این کتابخانه دارای فهرستی بود که آنرا مطالعه کردم و آنچه احتیاج داشتم از آن فهرست برگزیدم و بمطالعه آنها پرداختم. در این کتابخانه کتب بسیاری دیدم که اسامی آنها را تا آنروزگار هرگز از کسی نشنیده بودم و خودم نیز تا آن هنگام مانند آن کتب را ندیده بودم و از آن پس نیز ندیدم. آن کتب را خواندم و بفوائد آن ظفریافتم و مقام هر مردی را در علم و معرفت بازشناختم. « در کتابخانه ابوالفضل ابن عمید از هر نوع کتاب مربوط بفنون گوناگون موجود بود و وقتی هم ابن مسکویه مورخ دانشمند شهر خازن و کتابدار آن کتابخانه بود، در سال ۳۵۵ ه. ق. که دسته‌ای از مهاجمان در ری بخانه ابن عمید رفتند و تمام هستی او را تاراج کردند، شب که بخانه برگشت فرش زیر پا نداشت و ابو حمزه علوی از خانه خود فرش و اثاثیه برای او فرستاد. هنگامی که ابن مسکویه شرح غارت خانه را میگفت ابن عمید حواسش متوجه کتابهایش بود، زیرا ترد او هیچ مال و اسبابی عزیزتر و نفیس‌تر از کتاب نبود و چون شنید که بکتابهایش دستبرد زده نشده فوق‌العاده خوشوقت شد و گفت: «حقا که تو بیک خوش‌خبر هستی. سایر خزائن همه عوض دارد، اما این خزینه عوض ندارد» که مقصودش خزائن کتاب بوده است.

یاقوت حموی هنگام مسافرت بخراسان و ماوراءالنهر در مرو دوازده کتابخانه دیده بود که در یکی از آنها دوازده هزار مجلد کتاب وجود داشته است او مینویسد که در خانه‌اش همیشه دو بیست مجلد یا بیشتر از این کتابها برای مطالعه بوده بی‌آنکه گروی داده باشد.^۹

این کتابخانه‌ها آنهایی است که نامشان در کتاب تاریخ نویسان قدیم منعکس گردیده و الا کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بسیار دیگر وجود داشته که وقف بر مساجد و مدارس بوده است و نامی از آنها بمیان نیامده.

این کتابخانه‌ها و کتابخانه‌های بسیار دیگری که در سرتاسر خاک ایران آنروز بوده در اثر حمله ترکان سلجوقی و بیشتر در زمان مغولها در اثر جهل و نادانی و تعصب خشک آنها طعمه حریق و یا بدست نابودی سپرده شد و از بین رفت.

کتابخانه بزرگ امیر عضدالدوله در شیراز

شمس‌الدین ابی‌عبدالله سوریانی تاریخ‌نویس قرن چهارم هجری ضمن توصیف کاخ بزرگ امیر عضدالدوله دیلمی در شیراز از کتابخانه بزرگی که در جوار کاخ ساخته شده و دارای کتابهای فراوان خطی بوده مشروحاً توضیحاتی میدهد و مینویسد که: «گنجینه‌های کتاب در این تالار قرار دارد. در کنار دیوار این گنجینه‌ها دولاچه‌هایی از چوب منبت کاری یا خاتم‌سازی بیلندی بیک قامت و به پهنای سه ذرع قرار دارد و درهای این دولاچه‌ها

از بالا پائین فرود می‌آید و کتابها در رفهای این نیمدرها به ترتیب چیده شده است. هر صنف از اصناف کتابها در علوم و فنون مختلفه دارای گنجینه خاص و فهرستهای مختص بخود میباشد. « این مورخ سپس مینویسد: «من مدتی در طبقات فوقانی و تحتانی این کتابخانه گردش کردم، تمامی حجره‌ها و گنجینه‌ها و قرائت‌خانه‌ها با فرشها و پرده‌ها و اسباب و ادوات گرانهای زیبا و بی‌نظیر فرش و تزئین گردیده بود. تا این زمان (یعنی سال ۳۷۵ ه. ق) در هر علم و فنی در جهان کتابی تألیف شده، نسخه‌ای از آن در این کتابخانه موجود میباشد. کتابخانه دارای بیک سرپرست و بیک کتابدار و بیک بازرس میباشد و این سه تن از بین معروف‌ترین و داناترین افراد درباریان شیراز انتخاب میشدند.»

تاریخ‌نویس نامبرده درباره بیمارستان عضدی که یکی از بیمارستانهای بزرگ زمان بوده است مینویسد:

«شهر شیراز بزرگترین شهرهای اقلیم پارس میباشد. در میان شهر نزدیک بازار بزازها، بیمارستان بسیار بزرگی تأسیس یافته است، این بیمارستان بجمیع آلات و ادوات طبی و انواع داروها آماده میباشد. پزشکان و پرستاران ماهر مشغول درمان و خدمت بیماران هستند و موقوفات زیادی برای بیمارستان وقف شده که محصول و ربح آن بر بیمارستان مصرف میشود. « در تجارب‌الامم نوشته شده: «عضدالدوله فناخسرو پادشاه فارس و بغداد (۳۳۸-۳۷۲ ه. ق) در سال ۳۶۹ دستور داد که نزدیک تختگاه او در خانه‌اش جائی را برای شناختگان و فرزندان فیلسوف بگزینند، تا آنان در آنجا با سری آسوده و دور از توده مردم نادان، گرد آیند. اینان در چنان جائی می‌آسودند و ماهانه هم بدانها میرسید. دانشمندان هر دسته‌ای همراه سازوبرگ زندگی خویش را از فناخسرو دریافت میکردند. این بود که این دانشها در سایه آن شاه دوباره زنده گشت و دانشمندان پس از پراکندگی فراهم آمدند و مردم بسوی دانش برانگیخته شدند.»

تاریخ‌نویس نامی دیگر سده چهارم هجری «المطهر ابن طاهر المقدسی در کتاب المبدأ والتاریخ» که در آن از ابتدای آفرینش و وقایع امم و تاریخ پادشاهان و خلفاء تا زمان حیاتش بحث کرده، ضمن توضیح شهر شیراز و بناهای امیر عضدالدوله دیلمی از کتابخانه بزرگ او هم یاد کرده و مینویسد:

«عضدالدوله کاخ رفیعی در این شهر بنا کرد که دارای ۳۶۰ حجره بود و تالار بزرگی مخصوص کتابخانه داشت، که کتابخانه را در طول دیوار جوف قفسه‌های ساخته شده محفوظ و مضبوط داشته‌اند، و آنچه کتاب علمی و حکمتی در دسترس بود در این کتابخانه جمع‌آوری گردیده و هر رشته را در قفسه و غرفه مخصوصی جا داده بودند.»

کتابخانه نامبرده حاوی تمام رشته‌های علوم بوده و با کتابخانه سامانیان در بخارا که ابوعلی سینا از آن استفاده‌های

شایانی برده و ضمن تألیفات خودش از آن نام میبرد و تعریف فراوانی مینماید، برابری میکرده است. در میان کتابهای فراوان این کتابخانه کتابهای خطی منحصر بفرد و نفیسی وجود داشته است. ابن البلیخی نویسنده فارس نامد در حدود سال ۵۰۰ هجری که این کتابخانه و بیمارستان عضدی را دیده، بیمارستان رو - بویرانگی میرفته، ولی کتابخانه هنوز دایر و برجا بوده است.^{۱۰} کتابخانه‌های دیگری نیز بنام عمادالدوله و بهاءالدوله وجود داشته که در نوشته‌های تاریخ‌نویسان بدانها اشاره شده است. از قول بشاری مورخ معروف عرب بکتابخانه بزرگ عمادالدوله دیلمی در شیراز اشاره شده، و یاقوت حموی در معجم الادبا در شرح حال ابن البواب راجع بکتابخانه بهاءالدوله دیلمی در شیراز ذکری بمیان آورده مینویسد: «مؤلف کتاب المفاوضه گوید: ابوالحسن علی ابن هلال مشهور به ابن البواب بمن گفت در شیراز عهده دار کتابخانه بهاءالدوله پسر عضدالدوله بودم، این کتابخانه را بمن سپرده بودند و سرپرستی آنرا داشتم...»

وجود کتابخانه‌های متعدد در نقاط مختلف ایران که بچندتای معروف آن اشاره شد و داشتن صدها هزار جلد کتاب در یک هزار سال پیش که هنوز صنعت چاپ بوجود نیامده و همه کتابها بادت و توسط خوشنویسان زبردست نوشته میشده و با جلدهای چوبین اعلا مجلد و تذهیب میگردیده، در خور توجه و اهمیت شایانی است.

پیدا کردن خوش نویس و کاغذ خوب با توجه باینکه در آن زمان تازه در ایران فن کاغذ سازی را فرا گرفته بودند و یک خطاط هر قدر هم که زبردست و چابک کار بوده، بیش از ده صفحه نمیتوانسته بنویسد، پایه علاقه و اهمیت تأسیس کتابخانه‌های سلطنتی و عمومی مشهود میگردد.

در آن روز گاران برای تکثیر کتابهای معروف و مورد علاقه مردم دکه‌هایی بوده که خوشنویسانی در اختیار داشته و یک نفر بطور املاء گفتن کتاب را میخوانده و آنان می‌نوشتند و اکثر از این خطاطان و خوشنویسان از دانش و علم بی بهره بوده‌اند، و از همین جهت است که گاهی در کتابهای خطی غلط‌های لفظی و املائی دیده میشود و یا کلمه‌ها و عبارت‌ها تحریف و تبدیل گردیده است.

دانش‌پروری دیالمه آل بویه:

دیالمه آل بویه از فرزندان علی ابن بویه بودند و بویه خود را از اعقاب پادشاهان قدیم ایران می‌شمرد و سه پسر داشت احمد در ۳۳۴ ه. ق. بر بغداد مسلط شد و لقب معزالدوله و عنوان امیرالامرائی گرفت و دو دیگر بالقاب عمادالدوله و رکنالدوله ملقب گردیدند. عمادالدوله بر آرجان مسلط شد و بشیراز آمد و عامل خلیفه را از شیراز براند و تا سال ۴۴۷ ه. ق.

که طغرل بغداد را گشود، این مرکز خلافت در دست پادشاهان آل بویه و اعقاب امیر عضدالدوله باقی ماند.

پادشاهان سامانی و آل زیار و آل بویه اغلب دانشمند و دانش‌پرور بودند و ادب دوست بودند و وزراء شان هم دانشمند و معارف‌پرور بودند، مانند ابن عمید و صاحب ابن عباد و ابوعلی سینا و بلعمی که هر کدام شهرت بسزائی دارند و مشوق اهل علم و کمال بودند. اینان بنوبه خود در تجلیل دانشمندان و تأسیس مدارس و دایر نگاهداشتن آنها و تشکیل کتابخانه‌های بزرگ سهم فراوانی دارند و مهمترین عامل پیشرفت علوم و رواج مدارس و رغبت طلاب و دانشجویان بامر تحصیل و مطالعه گردیدند.

از حوزه‌های علمی بزرگ بخارا در زمان پادشاهان آل سامان و همچنین در ری و شیراز و اصفهان بر اثر توجه شاهان آل بویه و وزراء شان در تورایخ زیاد نام برده شده، و نوشته‌اند که در این شهرها و در نیشابور و گرگان در سده چهارم هجری مرکز تجمع دانشمندان بنامی بویژه استادانی که در علوم عقلی تبحر داشتند، گردیده بود.

دیالمه آل زیار هم دانشمند و دانش‌پرور بودند:

دیالمه آل زیار پادشاهان و حکمفرمایانی بودند که در قرن چهارم هجری در مازندران و گرگان و طبرستان و ری حکومت داشتند. آنان در مین پرستی و نگاهداری سنن و آداب باستانی ایران کوشش فراوان و بلکه تعصب شدید داشتند. مرداویج پسر زیار از پادشاهان شجاع و کشورستان این دودمان بوده است. او در سال ۳۱۹ ه. ق. همدان را بگرفت و سردار خلیفه عباسی المقتدر بالله را شکست داد و لشکری باصفهان و خوزستان کشید و آن نواحی را متصرف شد و در ۳۲۳ ه. ق. در اصفهان برای بر گذاری مراسم جشن سده ماند تا پس از آن بجانب بغداد لشکر کشد و کاری را که بواسطه مرگ یعقوب لیث ناتمام مانده بود، پایان برساند و بغداد را فتح نماید ولی همان روزهای بر گذاری مراسم جشن در حمام بدست غلامان ترك خود کشته شد.

مرداویج میخواست پس از فتح بغداد و برچیدن دستگاه قدرت خلافت، در مدائن برسم پادشاهان ساسانی بر تخت نشیند و برای همین منظور بعاملان و سرداران خود در خوزستان دستور داده بود که کاخ مدائن را بوضع پیشین باز گردانند! و در اصفهان برای خود تختی از طلا ساخت و دستور داده بود که تاجی مرصع مانند تاج پادشاهان ساسانی بسازند تا پس از فتح بغداد و تعمیر ایوان مدائن و تجدید ساختمانهای آن، در آن ایوان و آن عمارت

۹ - تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر صفا، جلد اول، صفحه

۲۶۲ و ۲۶۳.

۱۰ - نوشته او چنین است: «بیمارستان عضدی هست اما بخلل

شده است و دارالکتب نیکو هست و آنقدر که آبادان مانند است».

بر تخت شاهی نشیند و تاجگذاری نماید .

پس از او وشمگیر برادرش پادشاه شد ولی در برابر نفوذ و قدرت روزافزون پادشاهان آل بویه و آل سامان نتوانست تاب بیاورد و کاری از پیش نبرد .

غالب افراد این خاندان دانشمند و دانش دوست و ادب پرور بودند، مخصوصاً قابوس ابن وشمگیر که خود در زمره دانشمندان و نویسندگان و شاعران معروف است و کتاب کمال البلاغه از تألیفات ارزنده اوست . او از تشویق و بزرگداشت دانشمندان و سخنوران فروگذار نمیکرد . ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگوار کتاب آثار الباقیه را در ۳۹۱ هـ . ق . بنام او تألیف کرد و عنصر المعالی کیکاوس ابن اسکندر متوفی ۴۹۴ هـ . ق . صاحب قابوس نامه از مردان دانشمند و از معارف این دودمان است . کتاب قابوس نامه از کتابهای ارزنده نثر فارسی میباشد که در نتیجه تجربه بسیار و با انشاء ساده و سلیس نوشته شده و دارای ۴۴ فصل و یک مقدمه میباشد در ضمن فصول حکایات شیرینی که اغلب از آنها جنبه تاریخی هم دارد با اشعاری از شعرا و اشعاری که خود ساخته ذکر شده است و سیاست نامه خواجه نظام الملک شبیه آن میباشد .

در گنبد قابوس از شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر کتیبه ای بخط پهلوی همراه کتیبه کوفی مربوط بسال ۳۷۷ هـ . ق . موجود است^{۱۱} .

دانش پروری و دانشمندی امیر عضدالدوله :

عضدالدوله فنا خسر و معروفترین پادشاه ایران و سیاستمداری دانشمند و شجاع بوده . در زمان پادشاهیش در تسخیر و آبادی و عمران شهرها و ساختن کاخها و کتابخانه ها و مدرسه ها مخصوصاً در شیراز و بغداد کوشش فراوانی کرد . از کرانه های دریای عمان تا شام و حدود مصر جزو قلمرو فرمانمائی او بود . برای نخستین بار در بغداد بنام این پادشاه خطبه خواندند . برای دانشمندان و پیشوایان دین و مؤذنان و قراء و دور از وطن افتادگان و ناتوانان ، وظیفه و مؤنه و مسکن تهیه کرد . با اینکه شیعی مذهب بود اقلیت های مذهبی را گرامی میداشت در سال ۳۶۹ هـ . ق در شیراز بین مسلمانان و زرتشتیان برخوردی شدید شد و مسلمانها خانه های زرتشتیان را غارت کردند . او مسببین و محرکین و آنانی که سبب ایذاء و آزار زرتشتیان شده بودند ، بسختی گوشمال داد و تنبیه کرد . به نصر بن هارون وزیرش که عیسوی مذهب بود اجازه داد که دیرها و کلیساهای مربوط بعیسویان را در قلمرو فرمانمائیش آباد و مرمت نماید و دایر نگاهدارد^{۱۲} .

آئین زرتشتی در شیراز بیش از سایر شهرها و روستاهای ایران رواج داشت و دسته های بزرگی از پیروان این آئین در طبرستان و خراسان و ماوراءالنهر و سیستان و خوزستان

و مخصوصاً در فارس میزیستند و آزادانه مراسم دینی خود را بجا میآوردند . پرستشگاهها و آتشکده های آنان در این شهرها و نواحی که برشمرده شد دائر و محفوظ بود و در بسیاری از کتابهای جغرافی دانان و تاریخ نویسان قرن چهارم و پنجم هجری ذکر شده است . مانویان نیز مخصوصاً در ماوراءالنهر بودند و مزدکیان در قرن چهارم هجری بنام «اباحیه» در پاره ای از روستاها باجرا مراسم خود مشغول بودند . ابن حوقل تعدادی از پیروان این فرقه را در شمال آذربایجان متذکر شده و دیگران نیز بوجود آنها در عراق و ماوراءالنهر و آذربایجان اشاره کرده اند .

وضع شیعه ها در دوران پادشاهان آل بویه و مخصوصاً امیر عضدالدوله بسیار خوب و قسمت اعظم ایران تحت نفوذ دولتهای طرفدار تشیع بود . در بغداد و نواحی که زیرسلطه پادشاهان آل بویه بود شیعیان در کمال آزادی مراسم مذهبی خود را بجا میآوردند و در لعن و صتب مخالفان خاندان رسالت آزاد بودند ولی این آزادی در زمان سلطان محمود و سپس سلاجقه محدود گشت و شیعیان با مخالفت و ستیزه جوئی این اقوام مصادف گردیدند .

بزرگترین علماء شیعه در این قرن ابو یعقوب کلینی و شیخ صدوق و محمد ابن حسن طوسی بوده اند کتاب اصول کافی در همین عصر نوشته شد .

بارگاه امیر عضدالدوله پیوسته مجمع دانشمندان و محفل دانایان بود و شخصاً با آنها مباحثه میکرد بعضی از دانشمندان برای او کتابهایی نوشته اند مانند ایضاح در صرف و حجت در قرائت و تاجی در تاریخ .

درباره دانشمندی و دانش پژوهی امیر عضدالدوله دیلمی نوشته اند که : «او نزد بهترین معلمان دانش میآموخت و بمعلمان خود افتخار مینمود ، دانش و دانشمندان را دوست میداشت و بآنها احترام میکرد . فقها و محدثین و متکلمین و مفسرین و شعرا و تاریخ نویسان و پزشکان و ریاضی دانها و مهندسان در عصر او زیاد ، و دور او گرد آمده بودند . ماهانه و حقوق مرتب بین آنها تقسیم میکرد و وسائل راحتی آنها را فراهم میساخت .

با همه گرفتاری کارهای کشورداری ، از تعلیم و تعلم غفلت نمی ورزید و به تحصیل دانش میپرداخت . در یک تذکره ای از او دیده شده است که گفته : «چون از حل کتاب اقلیدس فراغت یافتیم بیست هزار درهم صدقه دادیم و چون از کتاب ابی علی نحوی فارغ شدیم پنجاه هزار درهم بخشش نمودیم» . شعر را دوست میداشت و شعرا صله های زیاد میداد و معاشرت ادبا را برهم نشینی امرا ترجیح مینهاد . شعر میگفت و شعر میخواند و پس از پسندیدن شعر وارد معنی آن میشد در تردیکی خانه خود محلی برای خواص حکما و فلاسفه

اختصاص داده بود که در آنجا جمع میشدند و بمباحثه و تحقیق در مسائل فلسفی میپرداختند و در آن محل ایمن از شر و غوغای عامه و بدبینان و دور از حمق و خرافاتی‌ها بودند. برمتولیان مساجد و مؤذنین و قراء قرآن و ائمه جماعت ماهانه و مقرری تعیین کرده بود که بآنها پرداخته میشد. برای کسانی که از فقر و ناتوانی و یا غربت پناهنده بمساجد میشدند، حقوق و ماهیانه مقرر داشته بود. . . .»

در تجارب‌الامم نوشته شده است که: «عضدالدوله فتا خسرو پادشاه فارس و بغداد (۳۳۸ تا ۳۷۲ ه. ق) در سال ۳۶۹ دستور داد که نزدیک تختگاه او در خانه‌اش جائی را برای شناختگان و فرزنانگان فیلسوف بگزینند تا آنان در آنجا با سری آسوده و دور از توده مردم نادان گرد آیند. اینان در چنان جائی می‌آسودند و ماهیانه هم بدانها میرسید. دانشمندان هر دسته‌ای در ماه ساز و برگ زندگی خویش را از فتا خسرو دریافت میکردند، این بود که دانشها در سایه آن شاه دوباره زنده گشت و دانشمندان پس از پراکندگی فراهم آمدند و مردم بسوی دانش برانگیخته شدند.»

دروازه قدیم قرآن شیراز و بندامیر و استخر بزرگ روی کوه استخر از بقایای آثار فراوان این پادشاه دانش‌پرور در شیراز میباشد، دروازه قرآن که از بناهای زیبا و محکم قرن چهارم هجری بود در چند سال پیش خراب گردید و بعداً دروازه فعلی قرآن بهمت شادروان ایگار و بیول او ساخته شد. از دارالشفاء عضدی و کتابخانه و کاخها و بازار (سوق‌الامیر) و مدارس که زمان این پادشاه ساخته شده جز در تواریخ اثر دیگری باقی نیست.

عصر شکوفان دانش و ادب در ایران:

این دوره یعنی قرن چهارم و پنجم هجری تا زمان سلجوقیان از حیث علم و معرفت و انتشار دانشها و معرّها از درخشانترین ادوار اسلامی و عصر شکوفان علم و ادب و دوره کمال در ایران و پیدایش اندیشه‌های گوناگون علمی و فلسفی است، در این یک قرن و نیم ایرانیان میهن‌پرست و نیرومند پرورش یافتند که توانستند حکومت را در دست بگیرند و دربار خلفا را از اینراه تحت نفوذ خود درآورند. زبان فارسی بسرعت موقعیت خود را نگاهداشت. ادبیات پرمغز و فراوانی محصول این دوره میباشد که از سخنوران بزرگ و بنامی بوجود آمده است.

در این دوسه قرن صدها دانشمند و سخنور و فیلسوف و حکیم و شخصیت‌های بزرگ علمی پرورش یافت که هر کدام در داشتن دانشهای زمان خود، سرآمد و برجسته بودند مانند محمدابن زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ه. ق) ابن فارس رازی (متوفی ۳۸۵ ه. ق) ابونصر فارابی (متوفی ۳۳۹ ه. ق) ابوالحسن شهید

بلخی (متوفی ۳۲۵) ابوعلی سینا (متوفی ۴۲۸ ه) ابن مسکویه (متوفی ۳۵۶ ه) ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۴۰ ه) ابن طیب، بدیع‌الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸ ه) حسن ابن محمد نیشابوری (متوفی ۴۰۶ ه) شارح کتاب المجسطی بطلمیوس، ابومنصور عبدالملك ثعالبی نویسنده کتاب یتیمه‌الدهر و فقه‌اللغه (متوفی ۴۲۹ ه)، ابواسحق ابراهیم ابن علی شیرازی مدرّس مدرسه نظامیه بغداد (متوفی ۴۷۶ ه) مولانا مؤید شیرازی (متوفی ۴۷۰ ه) امام ابو حامد محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ ه) و برادرش ابوالفتوح مجدالدین احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ ه) که هر کدام صاحب تألیفات گرانبها و عظیمه‌ای بوده‌اند.

و همچنین جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسان بنامی چون محمد ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ ه)، ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ ه)، ابن خردادبه صاحب کتاب (المسالك والممالك)، ابوزید بلخی، مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر و التنبیه و الاشراف، حمزه اصفهانی، اصطخری، ابوعبدالله جیهانی و ابوالفضل بیهقی و غیره.

و سخنوران عالیمقامی چون رودکی، ابومنصور دقیقی، ابوطاهر خسروانی، ابوشکور بلخی، اسدی طوسی، فردوسی، عنصری، عسجدی، فرخی، منوچهری، کسایی، ناصر خسرو، علوی، قطران تبریزی، مسعود سعد سلمان، معزی، عمر خیام، عمیق بخارائی، ادیب صابر، نظامی عروضی، حکیم سوزنی، رشید و طواط و انوری، و عرفا و بزرگان ارجمندی چون ابوسعید ابن ابی‌الخیر (۳۵۶ - ۴۴۰ ه)، خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱ ه)، باباطاهر عریان و شیخ ابوعبدالله حقیقت (متوفی ۳۳۱ یا ۳۷۱ ه. ق) مؤسس سلسله خفیه.

در نگاهداری سیاست ملی و برگردانیدن استقلال از دست رفته شخصیت‌هایی از آل صفار و آل سامان و آل زیار و آل بویه مانند یعقوب لیث صفاری، اسمعیل، مرداویج، عمادالدوله، عضدالدوله و وزراء دانشمندان چون احمد ابن محمد جیهانی، بلعمیان، ابن عمید، صاحب ابن عباد، فضل‌الله ابن احمد اسفراینی، احمد ابن حسن میمنندی قد علم کردند و دولتهای نیرومند و مستقلی تشکیل دادند، و در راه تحکیم بنیاد و افتخارات ملی مساعی ارزنده‌ای مبذول داشتند.

بسیاری از رسوم و آداب باستانی ایران در این یک قرن و نیم تجدید حیات کرد و یا تقویت شد. اعیاد و جشنهای ملی هم در دربار سلاطین و هم بین مردم باشکوه و جلال برقرار میشد و ماههای ایرانی و گاه شماری اوستائی مخصوصاً در خوارزم و سغد و ماوراءالنهر و خراسان و فارس رایج، و نام روزها

۱۱ - صفحه ۷۷ جلد اول تمدن ساسانی، تألیف نویسنده شرح این کتیبه داده شده است.

۱۲ - تاریخ حبیب‌السیر جلد دوم، صفحه ۱۵۵.

بر همان اصول دوره ساسانی زبانه زد بوده است .

در نیمدرسنگی کاخ پخر تخت جمشید (تالار آینه)
نوشته‌ای از عمادالدوله ابوالکالیجار نوه امیر عضدالدوله دیلمی
مربوط بسال ۴۱۸ هـ.ق بخط نسخ موجود است که پس از فتحی
که در فاروق و سیدان نصیب او شده نگاشته گردیده . در این
نوشته تاریخ فتح را روز بهمن از ماه آبان نوشته و این خود
دلیل رایج بودن نام روزها و نام ماهها بر سبیل دوران ساسانی
است . روزهای اول هر ماه اورمزد و روز دوم بهمن یا وهمن
نامیده میشده .

مدرسه نظامیه بغداد و مدرّس عالیمقام شیرازی

خواجه نظام الملك معروفترین و بزرگترین شخصیت علمی
و سیاسی ایران است که مدارس مهمی در نیشابور و بغداد و سایر
شهرهای معروف ایران چون اصفهان ، بلخ ، هرات ، بصره ،
موصل ، مرو ، آمل و طبرستان بنا نهاد که بنام او (نظامیه)
نامیده میشده است .

نظامیه او در بغداد کنار دجله در کوی سه‌شنبه‌بازار
در شمار بزرگترین مدارس عهد اسلامی است که در سال ۴۵۹ هـ.ق
پایان پذیرفت و موقوفات زیادی برای این مدرسه تعیین کرد
که بمدّرتان و استادان و کارکنان آن حقوقی کافی پرداخت
میشد و هم مبلغی به طلاب و در راه علم مصرف میشد ، و خانه‌هایی
برای طالبان علم احداث کرده بودند و کتابخانه معظمی نیز
برای این دانشگاه بزرگ زمان ایجاد کرده بود . خواجه
نظام الملك برای ساختمان این مدرسه دویست هزار دینار پول
طلا از مال خود خرج کرد و در اطراف مدرسه بازار و دکانها
و گرمابه بساخت و همه را وقف مدرسه نمود ، شش هزار دانشجو
و طلبه در آن درس میخواندند و زندگی میکردند و سالانه
پانزده هزار دینار مخارج حقوق استادان و شاگردان بود .

ابن جبیر اندلسی که در سال ۵۸۰ هـ.ق بغداد را دیده
مینویسد که : « این مدارس را اوقاف عظیم و اموال زیاد است
که به فقهای که در آنجا تدریس میکنند راقبه داده میشود ، و از
همین درآمد اوقاف طلابی را که در آن ساکن هستند ماهانه
میدهند » . این بطوطه هم توصیف این مدرسه را کرده است .

نویسنده کتاب تجارب السلف در ذکر تواریخ خلفا
و وزراء ایشان تألیف سال ۷۲۴ هـ.ق مینویسد که : « نظامیه
بغداد بسیار مبارک است و بزرگان بسیار از علماء اسلام مثل
امام ابواسحق شیرازی صاحب کتاب تنبیه و حجت الاسلام غزالی
طوسی در آنجا درس گفته‌اند و ساکن بوده‌اند و اکثر اوقات ،
از نظامیه فقها و فضلا باقطاع ممالک روند و هیچیک از طلبه
در آنجا ساکن نشود که حق تعالی او را چیزی از علم روزی
نکند . . . »

« . . . خواجه چون نظامیه بغداد را میساخت سرکار او

ابوسعید بن محمد نیشابوری صوفی بود . بخواجه رسانیدند که
در اینکار خیانت کرده و بسیار زر ساختمان را تصرف نموده .
ابوسعید بدانست و بگریخت و بصره رفت و باز از گریختن
پشیمان شد و ببغداد آمد و پیش خواجه رفت و خدمت کرد و گفت
ای خداوند تو این مدرسه را بوجه الله تعالی بنا فرمودی ، هر که
در آن کار خیانت کرد حساب او را با خدای کن تا تو ثواب
یابی و خائن و زرو و بال آنرا بقیامت برد .

خواجه گفت اندوه من از آن مال نیست که تو خیانت
کردی یا دیگری ، بلکه اندوه من بر زمانی است که فوت شده
و تدارك آن ممکن نه ، من خواستم این مدرسه را محکم بنا کنم
مانند بناء جامع منصور و بیمارستان امیر عضدالدوله ، چه شنیدم
که ایشان از برای يك آجر يك زنبیل گچ میریختند ، و با من
گفتند که تو وجه عمارت را در آجر منقوش صرف کردی و از آن
میترسم که زود خراب شود . با آن خائن بیش از این چیزی
خطاب نکرد . نظامیه‌ای که در بصره ساخت نزدیک گور زبیر
عَوام است و این نظامیه از نظامیه بغداد نیکوتر و بزرگتر بوده
است . در اواخر ایام مستعصم خراب شد چوب و آجر و آلات
دیگر را به بصره بردند و مدرسه دیگر ساختند و نامش نظامیه
نهادند و نظامیه کهنه را اکنون جای آثار مانده است که دلالت
بر علّو همت بانی مینماید . . . »

مدرسه نظامیه اصفهان بنام صدرالدین خجندی (متوفی
۴۸۳ هـ.ق) که نخستین مدرّس آن بود بنام (صدریه) شهرت
داشت و خواجه نظام الملك ده هزار دینار طلا از املاک و مستغلات
وقف آنجا کرده بود .

رشید و طواط شاعر و مؤلف کتاب حدائق السحر (متوفی
۵۷۳ هـ) از تحصیل کرده‌های مدرسه نظامیه بلخ و مولانا جامی
شاعر و ادیب شهر قرن نهم هجری از مدرسه نظامیه هرات
بیرون آمده بود .

پس از خواجه نظام الملك دیگر وزیران ایرانی بفکر
احداث مدارس افتادند از آنجمله تاج الملك متوفی ۴۸۶ هـ.ق
رقیب خواجه نظام الملك بود که پس از نشستن بمسند وزارت
مدرسه‌ای در بغداد بساخت بنام (تاجیه) . سلطان ملکشاه نیز
بتقلید وزیر دانشمند خود مدارس در اصفهان و جاهای دیگر
بنا کرد بطوریکه در قرن ششم هجری در تمام شهرهای معروف
ایران چون خراسان ، ماوراءالنهر ، عراق ، نیشابور ، هرات ،
مرو ، بلخ ، شیراز ، کرمان ، همدان ، یزد ، کاشان و طبرستان
مدارس متعدد و معموری دایر بوده است .

مدّرتان و سرپرستان مدرسه نظامیه بغداد از دانشمندان
و شخصیت‌های بارز علمی مانند شیخ ابواسحق شیرازی و امام
محمد غزالی و ابوسعید محمد نیشابوری بوده‌اند که از طرف
خواجه نظام الملك یا فرزندان او که تولیت آنرا برعهده داشتند ،
تعیین میگرددیدند . رؤساء کتابخانه نیز از بین دانشمندان انتخاب

میشد مانند خطیب تبریزی، ابوالمظفر محمد بن احمد ابیوردی . نخستین مدرّس عالیقدری که نامزد تدریس در این دانشگاه بزرگ اسلامی گردید، ابواسحق ابراهیم بن علی شیرازی فیروزآبادی اصل بود که از بزرگترین دانشمندان و از علمای شافعی زمان خود بود . لیکن این دانشمند بزرگوار شیرازی از قبول این سمت سر باز زد تا سرانجام خواجه نظام الملک بهر تدبیری بود او را راضی ساخت و وی در ذیحجه سال ۴۵۹ هـ.ق بر کرسی تدریس نشست و تا پایان عمرش (۴۷۲ هـ.ق) بر این منصب بماند . وی علاوه بر اینکه دانشمندی بزرگ بود در کارهای دیوانی نیز کارآمد و مورد اعتماد بود و یکبار از طرف خلیفه عباسی (المقتدر بالله) بعنوان سفارت از بغداد بخراسان رفت و دختر پادشاه سلجوقی (ملکشاه) را برای خلیفه خواستگاری نمود . مردم خراسان که اعتقادی شدید به ابواسحق داشتند استقبال شایانی از او کردند و رکاب او را می‌بوسیدند و خاک پای اسبش را بر رسم تیمّن و تبرک با خود میبردند . ابوالمعالی جوینی عالم بزرگ خراسانی برای تجلیل از این شخصیت بزرگوار ، دهانه اسب او را بگرفت و خود را خاکسار وی نشان داد .

ابواسحق از استادان برجسته و از مفاخر دانشمندان اسلام و ایران است ، هنگامی که سوار میشد بیش از یک هزار دانشجو و طلبه در جلو و عقبش روان بودند و هنگامی که بتدریس می‌نشست شاگردان حلقه حلقه تا منتهی الیه مدرّس که تالار بزرگی بود ، می‌نشستند و ترتیب تقدّم و تأخر دانشجویان بسته بپایه معلومات آنها بود .

چون ابواسحق در گذشت مؤید الملک فرزند خواجه نظام الملک شخصی را بجای او بمدّرسی مدرسه نظامیه بغداد برگزید . خواجه برای او پیغام فرستاد که لازم بود با احترام شیخ ابواسحق یکسال مدرسه را تعطیل میکردید ، در اینجا مناسب میباشد که یادى از چند دانشمند ایرانی قرن دوم و سوم و چهارم هجری بنماید :

نوبخت اهوازی منجم و هیئت دان قرن دوم معاصر منصور خلیفه عباسی ، ابن اثری منجم مشهور اهل مرو ، ابن بختیشوع ، ابوسهل فضل بن نوبخت ، محمد بن ابراهیم فرازی متوفی سال ۱۸۴ هـ . ق (۸۰۰ میلادی منجم و ریاضی دان) ، ابویعقوب یوسف الناقل اهل خوزستان ، فرخان طبری متوفی ۱۹۹ هـ . ق (۸۱۴ میلادی) صاحب چند تألیف ، ابن ماسویه (ابوزکریا یوحنا) متوفی ۲۴۳ هـ . ق (۸۵۷ میلادی) پزشک معروف دانشگاه گندیشاپور معاصر هارون الرشید ، فرزندان موسی ابن شاکر خراسانی (محمد و حسن و احمد) که در نجوم و ریاضیات تبحر داشتند ، محمد بن موسی خوارزمی المجهوسی اهل خیوه (خوارزم) ریاضی دان شهریر ، کثیر فرغانی از مردم ماوراءالنهر منجم قرن سوم هجری ، احمد بن محمد نهاوندی متوفی ۲۲۴

هـ. ق (۸۳۸ میلادی) منجم و استاد دانشکده گندیشاپور ، شاپور ابن سهل گندیشاپوری متوفی ۲۵۴ هـ . ق (۸۶۸ میلادی) پزشک و رئیس بیمارستان گندیشاپور ، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری متوفی ۲۸۲ هـ . ق (۸۹۵ م) منجم و ریاضی دان ، ابومعشر بلخی متوفی ۲۷۹ هـ . ق (۸۹۲ م) منجم و صاحب تألیفات متعدد در نجوم و هیئت ، ابو عبدالله محمد بن عیسی ماهانی متوفی ۲۴۶ هـ . ق (۸۶۰ میلادی) اهل ماهان کرمان ریاضی دان و منجم معروف ، زکریای رازی (۲۳۰ - ۳۲۳ هـ . ق) برابر (۸۴۴ - ۹۳۵ میلادی) رئیس بیمارستان ری و پزشک عالیقدر صاحب تألیفات زیاد که باغلب از زبانهای اروپائی ترجمه گردیده است ، الحاسب مروزی متوفی ۲۲۰ هـ . ق ، ابوالعلاء فارسی پزشک متوفی ۳۸۰ هـ . ق معاصر امیر عضدالدوله دیلمی ، ابونصر قمی معاصر فخرالدوله دیلمی ، ابومنصور بخارائی پزشک همزمان با ابوعلی سینا ، ابوجعفر محمد بن حاسب طبری منجم ، ابومنصور هروی معاصر منصور بن نوح سامانی پزشک و نویسنده نخستین کتاب پزشکی بزبان فارسی ، ابونصر فارابی (معلم ثانی) متوفی ۳۳۹ هـ . ق (۹۵۰ میلادی) فضل ابن حاتم نیریزی متوفی ۹۲۱ میلادی منجم و ریاضی دان ، ابو عبدالله یوسف خوارزمی ریاضی دان ، ابوالفتح اصفهانی ریاضی دان متوفی ۳۷۰ هـ . ق (۹۸۰ میلادی) ، ابوماهر قمی پزشک و جراح معروف سده چهارم هجری پزشک ویژه رکن الدوله دیلمی که بعضی او را متولد شیراز دانسته اند ، ابوالحسن احمد بن محمد طبری پزشک دربار رکن الدوله دیلمی ، ابوجعفر خازن خراسانی ریاضی دان و جغرافی دان قرن چهارم هجری ، ابوسهل جرجانی از پزشکان و حکمای سده چهارم و معلم ابوعلی سینا ، ابوالوفا محمد بن یحیی بوزجانی (۳۲۸ - ۳۸۷ هـ . ق) اهل بوزجان از روستاهای بین نیشابور و هرات که بخراسانی معروف است از ریاضی دانان و منجمان دربار امیر عضدالدوله دیلمی صاحب تألیفات چندی در ریاضیات و هندسه ، ابوسعید احمد بن سجّری یا سکّری اهل سیستان از ریاضی دانان و منجمان بنام سده چهارم هجری و دارای تألیفات متعدد که ۲۹ تألیف آن در اروپا موجود و بنام امیر عضدالدوله نوشته شده است ، علی ابن عباس مجوسی اهوازی متوفی ۳۸۳ هـ . ق اهل ارّجان خوزستان پزشک عضدالدوله دیلمی و دارای تألیفات چندی در پزشکی ، ابوالمحمد خجندی اهل ری ریاضی دان سده چهارم هجری ، ابوریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ هـ . ق) دانشمند بنام صاحب تألیفات گرانبها و پرارج ، ابویوسف یعقوب ابن محمد رازی ریاضی دان و صاحب تألیفات چندی در علم حساب ، ابوحامد احمد بن محمد صاغانی معاصر شرف الدوله فرزند عضدالدوله دیلمی منجم و ریاضی دان اهل صاغان از روستاهای مرو رود خراسان ، عبدالرحمن ابن عمر سهل الصوفی رازی (۲۹۱ تا ۳۷۶ هـ . ق) از دانشمندان و منجمان معاصر عضدالدوله صاحب

چند تألیف ، ابوالقاسم عبدالرحمن ابن ابی صادق معاصر ابوعلی سینا و از پزشکان آن عهد بود که تألیفات چندی هم دارد ، ابن عجم فارسی متوفی ۴۳۰ ه.ق از منجمان و پزشکان فارس بوده است ، ابو حرب غزنوی متوفی ۴۴۵ ه.ق از پزشکان عهد غزنوی ، ابوالحسن همدانی متوفی ۴۱۵ ه.ق ، ابوسهل بیژن کوهی متوفی حدود ۴۰۵ ه.ق اهل کوهستان طبرستان عالم ریاضی و نجوم و رئیس رصدخانه بغداد صاحب تألیفات چندی در نجوم و ریاضیات ، ابوالحسن کوشیار جبلی اهل گیلان منجم و صاحب تألیفات ، ابوروح محمد ابن منصور زبردست جرجانی پزشک ، ابوالحسن علی ابن احمد نساوی اهل نساء خراسان ریاضی دان معاصر مجدالدوله و شرفالدوله دیلمی و صاحب چند تألیف ، ابوعلی مسکویه متوفی ۴۲۱ ه.ق از دانشمندان و حکمای بنام ، محمد جرجانی پزشک و صاحب تألیف ، ابوعلی سینا بزرگترین دانشمند و پزشک و حکیم ایرانی (۳۷۰ - ۴۲۸ ه.ق) ۱۳ .

* * *

گذران مدرسان و دانشمندان اغلب از راه کتاب نویسی یا وراقی و پیشه هائی از این قبیل تأمین میشد . درباره ابو ذکریا یحیی ابن عدل متوفی سال ۳۶۴ ه.ق بزرگترین فیلسوف سده چهارم که از نصاری یعقوبی بود مینویسند که دو نسخه از تاریخ طبری را بخط خودش نوشت و بهای فروش این دو کتاب را بمصرف زندگانی خود رسانید و معروف است که در یک شب و روز صد برگ کتاب مینوشت .

ابوبکر وراق معروف به ابن الخاضیه متوفی ۴۳۹ ه.ق از حرفه وراقی مادر وزن و دختر خود را تکفل میکرد . در یکسال کتاب صحیح مسلم را هفت بار نوشت . میگوید شبی از شبها در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و منادی ندا میکند پسر خاضیه ، پیش رفتم گفتم من هستم . بمن گفته شد وارد بهشت شو . چون داخل شدم به پشت افتادم و یکپایم را روی پای دیگر گذاشتم و دراز کشیدم و گفتم آه ، بخدا از نسخه نوشتن راحت شدم . «

ابوالعباس اصم از بزرگترین دانشمندان و محدثین خراسان متوفی ۳۴۶ ه.ق درسی سالگی مبتلا به کوری شد که هیچ نمیشد و هرگاه بمسجد برای املاء حدیث میرفت راه پر از جمعیت میشد و او را بدست و سر میگرفتند تا مسجد میبردند . او هیچ مزدی برای تدریس و املاء گفتن نمیگرفت و از نویسندگی گذران خود را تأمین مینمود ، ابوبکر صبغی متوفی ۳۴۴ ه.ق مرکب میساخت و میفروخت و از این راه گذران مینمود ، گاهی هم دانشمندان و مدرسان از طرف پادشاه وقت مقرری داشتند که با آن گذران مینمودند .

وضع مدارس در اروپا همزمان با این سده ها یعنی تا زمان شارلمانی خوب نبود و بندرت مدارس محدودی برای تعلیم

علوم دینی در کنار کلیساها دایر بود و بطور کلی سواد مخصوص روحانیون و اولیاء کلیساها بود و بقیه مردم همه بیسواد بودند . شارلمانی که در سال ۷۶۸ میلادی به تخت پادشاهی نشست دستور داد که در کنار کلیساها و دیرها مدارس تأسیس نمایند و منظور اساسی او هم از تأسیس مدارس آشناساختن مردم باطاعت از حکومت مرکزی بود . بنابراین در هر کلیسا و دیری مدرسه ای باز شد و راهبان به طلاب ، خواندن زبور و سرود و صرف و نحو و نوشتن و حساب و خواندن کتاب مقدس میآموختند . شارلمانی در سال ۸۰۲ فرمان آموزش اجباری را صادر کرد و در کاخ سلطنتی هم شاهزادگان و فرزندان را وادار بفرا گرفتن خواندن و نوشتن کرد و چون معلم و استاد در حوزه امپراطوریش کم بود دستور داد که از کشورهای دیگر مانند ایتالیا دانشمندانی بدربار جلب کردند . پس از مرگ شارلمانی در سال ۸۱۴ میلادی پیشرفت فرهنگی اروپا رو به رکود و وقفه رفت تا اوایل قرن دهم .

زبان و لهجه های نواحی ایران در سده های نخستین اسلام

زبان و لهجه ای که پس از اسلام و ورود تازیان بایران و مخلوط شدن لغات عربی با زبان ایرانی در سده های نخستین اسلام توانست خود را حفظ نماید و بتحول و تکامل خود ادامه دهد همان لهجه و زبان «دری» یا «پارسی دری» است که در نواحی شرقی و شمالی ایران مانند خراسان و طبرستان و ماوراءالنهر بهتر حفظ گردیده بود . از زمان طاهریان ادبیاتی بزبان دری کم در دست است ، ولی از زمان صفاریان و سپس سامانیان ادبیات و اشعار بیشتری بجا مانده است . درباره وجه نامگذاری این زبان به «دری» بهترین توجیه همان است که المقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ذکر کرده بدین عبارت^{۱۴} «... آنرا از آنجهت دری گویند که زبانی است که نامه های پادشاه بدان نوشته میشود و عریضه هائی هم که باو تقدیم میدارند بآن زبان است و اشتقاق آن از «در» و آن بمعنی باب است یعنی آنکه زبان دری زبانی است که اهل باب «اهل دربار و درگاه پادشاه» بدان سخن میگویند . «

همین مورخ سده چهارم هجری ضمن توضیح جغرافیای خراسان و ماوراءالنهر درباره لهجه و زبانهای چند استان دیگر توضیحاتی میدهد که صحیح ترین مدرک لهجه ها در آن زمان میباشد . نوشته او براینمفاد است^{۱۵} :

«زبانهای مردم این نواحی مختلف است . زبان مردم نیشابور فصیح و مفهوم است مگر آنکه اوایل کلمات را کسر میدهند و حرف (یا) بر آن میافزایند و میگویند «بیگو» و «بیشنو» (بگو و بشنو) ، و سین بیفایده ای بر کلمات اضافه میکنند مثل (بخوردستی) و (بگفتستی) و (بخفتستی) و مانند اینها و در آن زبان سستی و لجاجی است . زبان اهل طوس و نسا بهتر است

و در کلام مردم سیستان تکلف و خشونت وجود دارد، چنانکه کلمات را از سینه برمیآوردند و بلند ادا میکنند و لسان بستم بهتر است. زبان اهالی دو مرو (مرو شاهجهان و مرورود) را عیبی نیست مگر آنکه در آنها تکلف و درازکشی و کششی در اواخر کلمات است. مگر نمی‌بینی که اهل نیشابور میگویند «برای این» و آنان اهل (دومرو) میگویند «برای این» و یک حرف (ت) بر آن افزوده‌اند؟ در این تأمل کن و مانند آن بسیار خواهی یافت.

زبان مردم بلخ بهترین زبانهاست جز آنکه مردم آنجا را در این زبان کلمات زشتی است. زبان هروی و وحشی است و آنانرا می‌بینی که کلمات را بد ادا میکنند و تکلف و تحامل روا میدارند. از یکی از اصحاب سعدانی شنیدم که میگفت: یکی از ملوک خراسان وزیر خویش را فرمود که مردانی از پنج کوره اصلی خراسان گردآورده و چون حاضر آمدند، سیستانی سخن گفت. وزیر گفت این زبان شایسته جنگ و قتال است. سپس نیشابوری سخن را آغاز کرد، وزیر گفت این زبان برای تقاضی (وام خواستن) شایسته است، سپس مروزی سخن راند. وزیر گفت این زبان برای رسالت شایسته است و چون هروی سخن گفت وزیر گفت این زبان شایسته مستراح است. این شش اصول زبانهای خراسان^{۱۶} است و بقیه تابع آنها و مشتق از آنهاست و راجع بدانها میباید.

زبان طوسی و نسا نزدیک بزبان نیشابوری است و زبان سرخسی و ایبورد نزدیک بزبان مرو و زبان «غرجشار»^{۱۷} بین زبان هرات و مرو است و زبان گوزگانان بین زبان مروزی و بلخی است، و زبان بامیان و طخارستان نزدیک بزبان بلخی است جز آنکه مغلق است و زبان خوارزم قابل فهم^{۱۸} نیست. در زبان بخارا ائیان تکراری است. و اهل سمرقند حرفی بین کاف و قاف استعمال میکنند و میگویند بکرد کم و بگفتکم (تلفظ کاف و قاف قریب بهم) و مانند این و در این زبان سردی و خشکی است. زبان چاچ بهترین زبان هیطل است و مردم سغد را زبانی جداگانه است که زبان روستاهای بخارا بدان نزدیک است که خود جداً مختلف و ترد مردم آن روستاها مفهوم است و من امام جلیل محمد ابن الفضل را دیدم که بیشتر بدان زبان سخن میگوید و از میان شهرهائی که یاد کردیم کمتر شهری است که در روستاهای آن بزبان دیگر سخن نگویند^{۱۹}...

در سده‌های سوم و چهارم هجری این زبان بواسطه روی کار آمدن امرا و پادشاهان ایرانی از نواحی شمالی و شرق و شمال شرقی ایران مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل زیار و آل بویه زبان رسمی شد و این همان زبان است که فردوسی و دیگر سخنوران پارسی‌گوی در اشعار خود بدان اشاره کرده‌اند.

بتازی همی بود تا گاه نصر
بدانکه که شد در جهان شاه نصر

بفرمود تا پارسی دری
نشتند و کوتاه شد داوری

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

همان بیورسپش همی خواندند
چنین نام بر پهلوی راندند

کجا بیور از پهلوانی شمار
بود در زبان دری ده هزار

نگر آنکه گفتار او بشنوی
اگر پارسی گوید از پهلوی

فرخی گوید:

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند
مدحت خواجه آزاده بالفاظ دری

خاصه آن بنده که مانده من بنده بود
مدح گوینده و داننده الفاظ دری

ناصر خسرو:

من آنم که دریای خوکان نریزم
مر این قیمتی در لفظ دری را

انوری:

سمع بگشاید ز شرح لفظ او جنر اصم
چون زبان نطق بگشاید بالفاظ دری

سوزنی سمرقندی:

صفات روی وی آسان بود مرا گفتن
گاهی بلفظ دری و گاهی بشعر دری

نظامی:

نظامی که نظم دری کار اوست
کبری نظم کردن سزاوار اوست

۱۳ - شرح حال و تألیفات و زمان چاپ آن تألیفات در اروپا از صفحه ۳۶ تا ۵۳۶ کتاب زندگی و تمدن در قرون وسطی، تألیف صدرالدین میرانی.

۱۴ - صفحه چهل و سه مقدمه جلد اول برهان قاطع بنقل از صفحه ۳۳۵ احسن التقاسیم چاپ دوم بریل.

۱۵ - صفحه ۳۳۴ و ۳۳۵ احسن التقاسیم مقدسی چاپ بریل چاپ دوم.

۱۶ - مقصود خراسان بزرگ آنروزی است که قسمتی از افغانستان و خوارزم را تا ری شامل میشده است.

۱۷ - مقصود غرجستان است که امرای محلی آنجا را بلقب شار میخواندند.

۱۸ - زیرا لهجه خوارزمی بصورت کهن‌تری در آن ولایت باقی مانده بود و با لهجه دری یعنی لهجه خراسان و بخارا و سمرقند و غیره اختلاف داشت.

۱۹ - مراد لهجه‌های روستائی است که طبعاً با لهجه‌های شهری اختلاف دارد.

آثار هنری آسیای میانه و افغانستان

نوشته فرانسین تیسو متصدی هیئت فرانسوی
باستان‌شناسی افغانستان درموزه گیمه
ترجمه مسعود رجب‌نیا

وظروف نقش‌داری که همانند آنها را در اوروک در بین‌النهرین یافته‌اند پدید می‌آوردند و از سفال مجسمه‌های کوچک گاو ماده که مظهر باروری است می‌پرداختند.

از اواسط هزاره سوم (پیش از ۲۷۵۰ پ. م.) آثاری از يك آبادی پیدا کرده‌اند که در آن استخوان مردگان را پس از آنکه گوشت‌هایشان می‌ریخت یا درندگان می‌خوردند در گورهای دسته‌جمعی یا انفرادی می‌ریختند. بعضی آثار از خاک سپردن پاره‌ای از پیکر یافته‌اند که دلیلی دانسته‌اند بر جادوگری و در گورستان‌های نوسنگی در بلوچستان پاکستان نیز آثاری این چنین یافته‌اند.

سفال‌های این سرزمین با نقش‌های هندسی سرخ کمرنگ یا سیاه بر زمینه خاکی رنگ‌ترین شده‌اند (همانند این تریینها در کوئته در بلوچستان پیدا شده‌است).

کمان‌های ساخت ترکمنستان در این زمان بسیار مشهور بودند و به بین‌النهرین صادر می‌شدند. در حدود ۲۵۰۰ تا ۲۲۵۰ پ. م. در محل شهر مندیگک روستایی بود با دوارو گرداگرد آن که باروی بیرونی چهار گوش بود با محیطی در حدود يك کیلومتر. در وسط این باروها کاخی بود با دیواری آجری که ۳۵ متر آن را یافته‌اند آراسته به ستونها و نقش‌های برجسته.

سفال‌های این آبادی بیشتر گوی مانندند با نقش يك برگ یا چارپایی شاخدار با چشمانی گرد و درشت. بعدها این روستا متروک شد و به همین سبب آنچه در آنجا بود سالم ماند تا آنکه به دست ما رسید.

آنچه در مندیگک و سایر جاهای سیستان پیدا شده است (سیستان در جنوب غربی افغانستان و محل عمده کاوش هیئت باستان‌شناسی در نادر علی بود) نمودار وجود روابط ممتد و بسیار

سرزمین‌های میان‌کرانه‌های شرقی دریای خزر تا دشت گبی و دیوار چین و استپ‌های سبیری در شمال و بیابان‌های جنوبی ایران در جنوب و هیمالیا در جنوب شرقی به روزگار کهن جایگاه تمدنی و فرهنگی خاص بوده است.

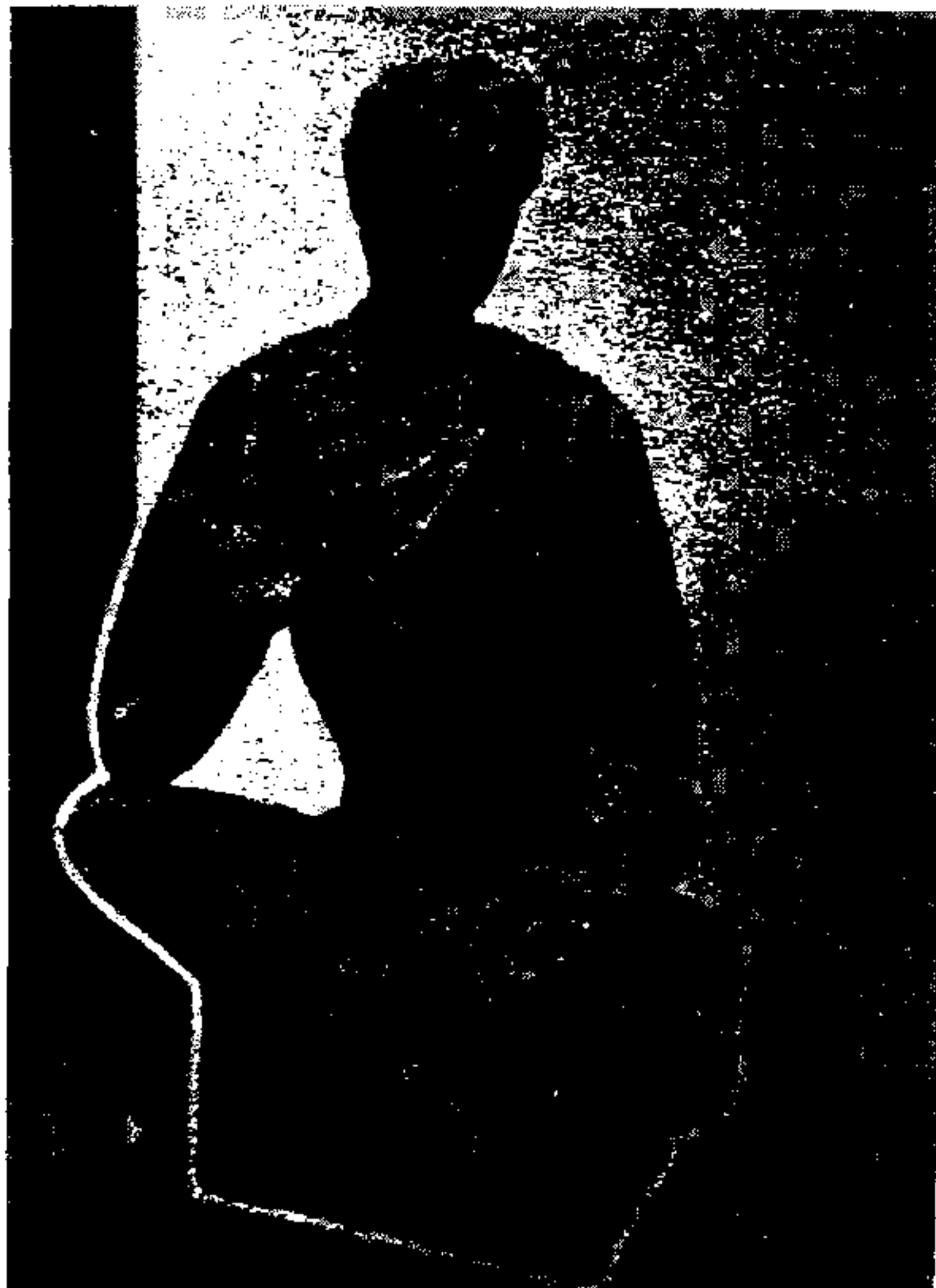
این سرزمین‌ها خشک و کم مردم و لم یزرع هستند و در آنجا چه بسا که اقوام و ملل امپراطوریهای زود گذر و بسیار کوتاه مدت پی افکنده‌اند. این سرزمین‌ها جایگاه مردم بیابانگرد بود و ضمن گردش و رفتن به هر سو کالا و مصنوعات دستی و همچنین دین و معتقدات خود را برای دادوستد می‌بردند.

در واقع در سرزمین‌هایی که اکنون افغانستان و ترکستان روس (یا جمهوریه‌های شوروی ترکمنستان و تاجیکستان و ازبکستان و قرقرستان و قزاقستان) و ترکستان چین (یا نواحی سین کیانگ و اویغور) را تشکیل می‌دهند به روزگار باستان گذرگاه راه ابریشم و ادویه و طلا و همچنین راه دادوستد آثار هنری آسیای میانه بوده است.

اهمیت این راه‌ها از لحاظ فرهنگی نیز بسیار مهم است و به روزگار قدیم تمدن هلنیستی یونان را با امپراطوری چین و شبه‌قاره هندوستان به هم می‌پیوست. هنوز هم افغانستان در مرکز چهارراهی قرار دارد که مسکو و پکن و دهلی را به هم می‌پیوندد. آثار هنری و تمدنی افغانستان پیش از تاریخ را اروپاییان و افغانان بررسی کرده‌اند. هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان با کوشش‌های کازال^۱ در مندیگک تاریخ آغاز مردم نوسنگی این بخش را روشن کرده است.

در اواخر هزاره چهارم پ. م. بیابانگردان ایرانی در این سرزمین خیمه برافراشته بودند و آثار میخ‌های چادرهای ایشان یافته شده‌است. اندک‌اندک این مردم خانه ساختند و مستقر شدند و قلعه‌ها برپا کردند و با مس و مفرغ چیزها می‌ساختند

1 - M.J.M. Casal.



راست : این مجسمه که به زر و گوهر آراسته بوده است در دیر باغ جای افغانستان پیدا شده است ، این نمودار آنست که مهاجمان شمالی در گراییدن به آیین بودا درنگ روا نداشته اند . (موزه کابل سده چهارم میلادی) چپ : همه لطف و زیبایی پر تکلف هنر باروک در آن جلوه گر است . بودای فرورفته در خلسه و سکون را نشان می دهد . این مجسمه در دیر خندقستان در افغانستان پیدا شده و از سفال است از آثار قرن هفتم میلادی

پائین : این نقاشی دیواری پیدا شده در بازار کلیک نزدیک تورفان از شاهزاده ای اویغوری است که گلی به دست دارد تا به بودا تقدیم کند . این اثر بیشتر به شیوه ترکی است تا چینی و از قرن هشتم تا نهم است (موزه دولتی برلن)



میان قسمت ایرانی بین النهرین و کرانه های مغرب دریای خزر است با بلوچستان دره سند (جایگاه موهنجودارو و هاراپا و غیره) و ترکستان روس .

دوران پیش از تاریخ در ترکستان روس آثار پیدا شده در ترکستان و ازبکستان که بادقت و بصیرت بررسی شده است نمودار آن است که در این نواحی تمدنی بسیار کهنتر از افغانستان وجود داشته است .

از دوران پارینه سنگی یعنی در حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار سال پ . م . در غارهای تشیک ناش نزدیک ترمذ اسکلتی از یک انسان نئاندرتال که متعلق به یک پسر جوان بود ، یافته اند . براساس بررسی این اسکلت دریافته اند که میان انسان نئاندرتال و انسان



سر انسان از سنگ آهک سفید یکی از قدیمیترین آثاری است که در افغانستان پیدا شده . زمان آن به ۲۵۰۰ پ . م . می رسد (موزه کابل)

پکن پیوندی وجود داشته است . در نزدیک ترمذ و غار شاختی در پامیر نقاشیهایی از شکار گاه پیدا کرده اند که با آثار پیدا شده در غارهای فرانسه همانند است .

دوران نوسنگی در این حدود از ۵۰۰۰ سال پ . م . شروع شده . یعنی زمانی که در افغانستان هنوز این تمدن آغاز نگشته بود . در جیتون نزدیک عشق آباد آثاری از زندگی کشاورزان یافته اند که از لحاظ قدمت و پیشرفت در آسیای میانه بی نظیر است . در محل نماز گاه کاوشهایی صورت گرفته است که

میزان پیشرفت مردم آن نواحی را در حدود ۴۵۰۰ تا ۱۷۰۰ پ . م . می تواند تعیین کند.

از حدود ۵۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پ . م . در نماز گاه باروهای دفاعی و خانه های مختلف و چرخ سفالگری و شخم و گردونه و وسایل فلزی و منسوج و آثار تأسیسات آبیاری پیدا شده است . ساکنان اینجا پیکره های سفالینی برای مراسم و آیینهای دین و ساحری می ساخته اند ، همانند پیکره های رایج در سرزمینهای شرقی در هزاره مزبور . درباره شمال ترکستان روس از نتیجه

کاوشهای اخیر آثاری از فرهنگ دوران مفرغ درخوارزم وچست و فراغانه در ازبکستان امروزی یافته‌اند که با فرهنگ سبیری درخوارزم در هزاره‌های دوم و سوم همانند است.

این تشابهات نشانه آن است که مردم آبادی‌نشین تا چه حدود در آستانه دوران آهن که بعضی آن را عصر اسب هم به سبب پدیدار شدن تحولی با رواج سوارکاری در حرکت مردم خوانده‌اند، با هم یکسان بوده‌اند.

بیابانگردان استپها در هزاره اول پ. م. و بعد از آن موج موج به حرکت آمدند و کارهای کشاورزی و شکار خود را با مهاجرت و حرکت خویش سازگار ساختند.

این امواج عبارت بودند از مردم هند و اروپایی یا آریایی زبان که بعدها شاخه‌ای به ایران آمدند و به زبان اوستایی و گروهی دیگر به هند رفتند و به زبان سانسکریت سخن گفتند. این مردم هند و اروپایی قبیله سندهاوه یعنی مردم کرانه‌نشین رود سند در تاریخ هنر هند مقامی شامخ و مؤثر دارند. یک موج دیگر در حدود ۹۰۰ پ. م. از راه قفقاز به سوی آسیای غربی

این مجسمه‌ای از یک شاهزاده کوشانی پیدا شده در خالجایان ازبکستان و از سفال است و رنگ شده، این مجسمه و بسیاری بیکره‌های دیگر را در یک گورستان سلطنتی یافته‌اند. از آثار سده اول میلادی است (موزه نقاشی تاشکند)

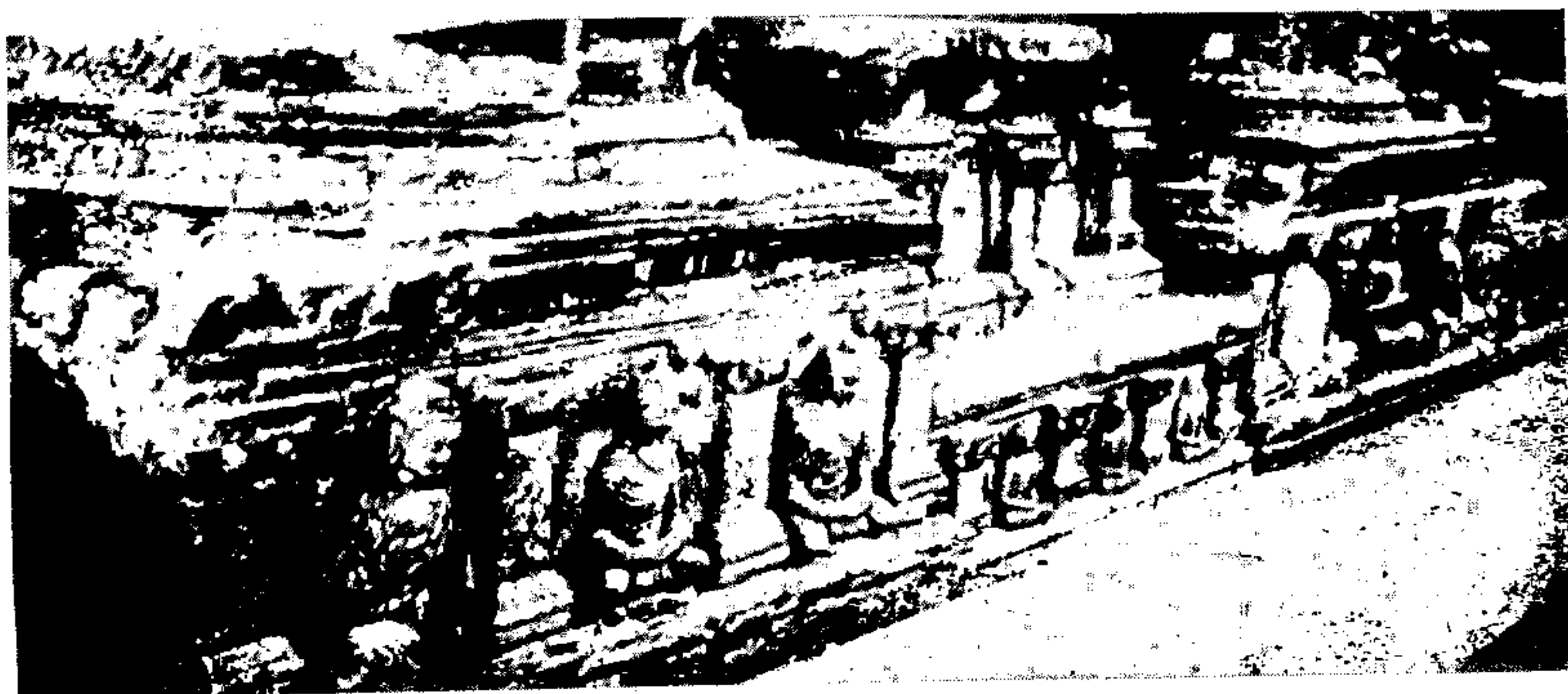


و آسیای میانه تاختند. اینان کیمریان و تراکیان و ایلیریان و در آسیای میانه مورد بحث ماطخاریان بودند. قوم اخیر به آسیای میانه و اندرود و تاریخ و مغولستان راه جستند. چه بسا که نیاکان یوئه‌چی همینها باشند.

گروههای سکایی و ماساژتی و سارماتی هم از همین گروه مردم بیابانگرد بودند. همه از نژاد سفید و انضباط عشیره‌ای داشتند و کورکورانه از یک فرمانده فرمانبرداری می‌کردند. این فرمانده گاهی قدرتی می‌یافت و یک امپراطوری پهناور پی می‌افکند. اسب و سوارکاری مایه سرعت تحرك ایشان گشت. گروه‌های این مردم پشته‌ای بود که در زیر آن پیکر جنگاور و زنها و خدمتکاران و اسبها و سلاحها و آرایشهای او را یکجا به خاک می‌سپردند. از این گونه گورها در قزاقستان و در دلتای سیر دریا و در کوههای تیان‌شان و در پامیر بسیار یافته‌اند. تاریخ ایشان به سده‌های ششم و پنجم و چهارم پ. م. می‌رسد. دین آنان حاصل اعتقاد به روح زمین و آسمان بود و چند تن از ایشان قدرت دست یافتن به علوم خفیه و ساحری و تسخیر ارواح می‌یافتند. هر قبیله توتمی داشت که بیشتر گوزن بود. شاید همین دین باشد که بعدها مبدل به شامانیسم یا آیین شمنی گشت.

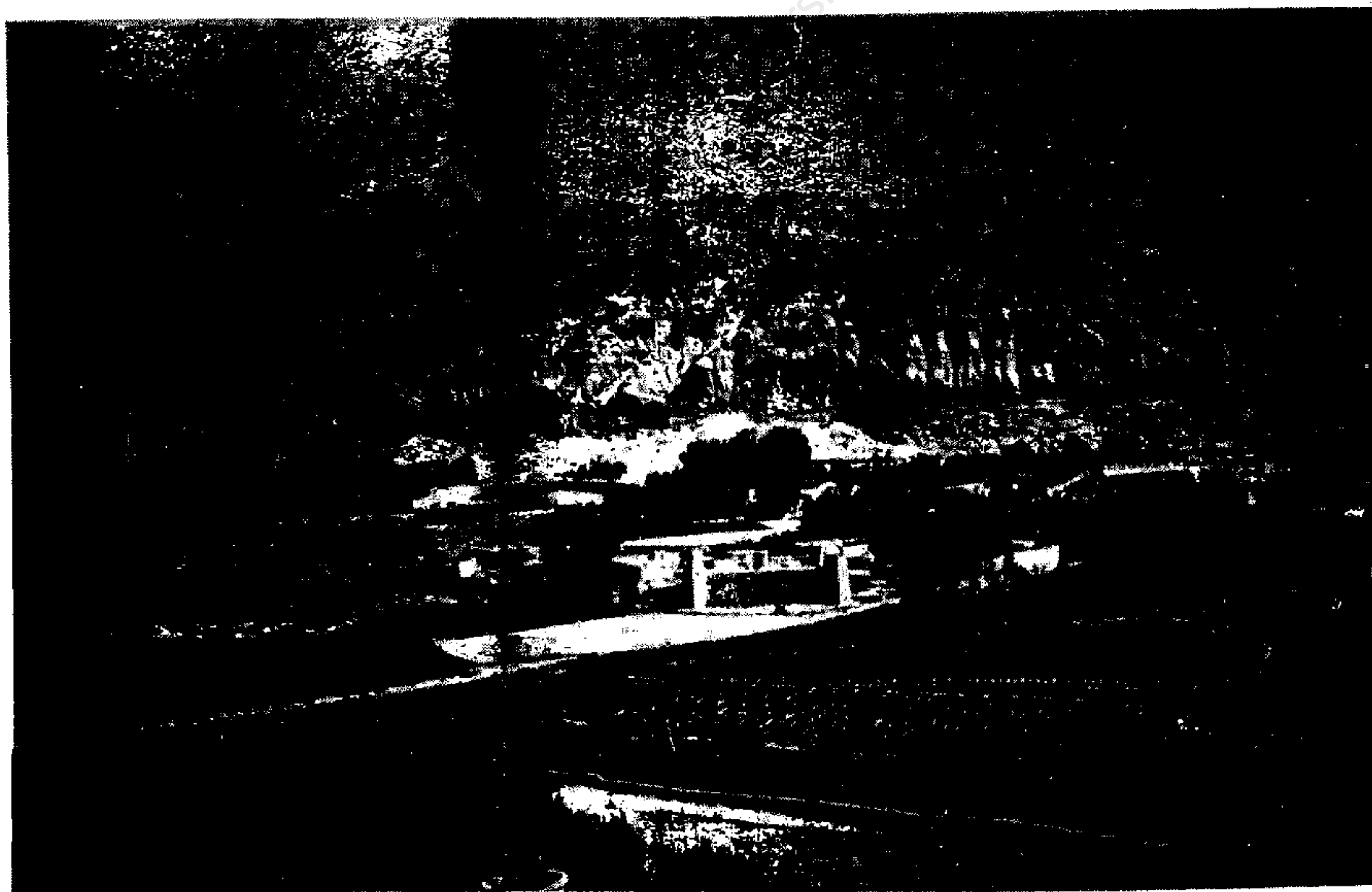
هخامنشیان و یونانیان

در حدود سده ششم پ. م. قبایل سکایی کمابیش در فرغانه و سیستان جایگزین سپاهیان مزدور شاهنشاهان هخامنشی پارس گشتند. از متن سنگنبشته داریوش در بیستون با نام سرزمینهای واقع در دره‌های هند و کش و پامیر و دلتای رودهای بزرگ جیحون و سیحون پی می‌بریم. در شمال زمینهای خوارزم و مرگیان و سغدیان و در مرکز باختر بسیار ثروتمند و در جنوب درنکیان (سیستان) و آراخوزی قرار داشتند. همه این سرزمینها استانهای شاهنشاهی پارس گشته بودند. همه این استانها ثروتمند شدند و به آبیاری و کشاورزی منظم شهرهاشان بسیار شد و بازرگانی ایشان رونق گرفت و مراکز شهری گشتند. با آنکه آثار فراوانی در شهرهای هخامنشی کاوش نشده ولی آثار شهرهایی پیدا شده مانند گیو کلا در ترکمنستان که همان مرو و مرکز مرگیان بود و بارویی داشته به درازای هفت کیلومتر و افراسیاب که مرگنده و همان سمرقند باشد بر حسب نوشته کنت کورس^۲ بارویی داشته به درازای ده کیلومتر و باختر که در محل بالاحصار امروزی باشد و مساحتی به بزرگی ۱۲۰ هکتار داشته است. کاوشهای ناچیزی که به عمل آمده است چندان مطلبی بر ما روشن نمی‌کند. آثار هنری مشهور به «گنجینه جیحون» که در موزه بریتانیا مضبوط است. متضمن بسیاری لوحهای کوچک زرین با کنده کاری و نقشهای برجسته که بیشترشان نذر خدایان شده‌اند می‌باشد.



در حیات يك دير نقشهای برجسته بودا پرداخته شده . این دير در شرق افغانستان پیدا شده و از قرن چهارم میلادی است

بامیان قبله زائران بودایی روزگار کهن . در سوی راست غار بودای ۳۵ متری است و در میانه دیرهای بی شماری در سنگ کنده شده و درست چپ در غارهای بزرگ بودای ۵۳ متری قرار دارد . راه قدیمی و امروزی از پای این صخره عظیم می گذرد در ماورای این صخره کوه هندوکش به چشم می خورد





مارها از سنگ سیاه در فرغانه پیدا شده شاید بتی بوده است. بلندی آن در حدود ۳۰ سانتیمتر و از هزاره دوم پ. م. (موزه تاشکند)



بودای در حال تفکر و کشف و شهود که شعله‌های آتش گرداگرد او را گرفته است. این صحنه یکی از معجزات بودا را نمودار می‌سازد و نزدیک شترک در پیرامون بگرام افغانستان است. این اثر در حدود سده سوم میلادی ساخته شده (موزه کابل)

است از جمله يك شهر چهار گوش پیدا کرده که تقریباً محرز است که به سبك هلنیستی است. این شهر باخشت خام و آجر برآورده شده و سنگ در آن تنها برای آرایش و تزئین به کار رفته. ضمناً ستونهای بسیار گچی با سرستونهای دوريك مانند هم یافته‌اند. دروازه‌های بزرگ و مجسمه‌های هرمس^۳ پیام‌آور خدایان یونانی با ریش و کتیبه‌های سفالین اهداء شده به سیل^۴ خدای طبیعت یونانیان پیدا شده است.

سکه‌های سامانی یونانی باختری هم بیشتر سبك هلنیستی دارد. اینها در بازار گانی جهانی به کار می‌رفته و برای شناساندن پادشاهان نقش نیم تنه ایشان دريك سو و نقش يك خدای یونانی در سوی دیگر ضرب می‌شد.

سکاه و کوشانیان

سکاهای سیستان به هند رفتند و تقریباً ۱۳۰ سال در آنجا ماندند و سپس به سوی شمال برای گرفتن گندهاره و کاپیچا در افغانستان در اطراف بگرام راندند.

سکاهای فرغانه دیگر نخواستند لشکر کشی کنند. شاید اینان از بازماندگان دوردست طخاریان و یوئه‌چی‌ها بودند. یوئه‌چی‌ها را گویا اقوام هیونگک بویاهونها از مشرق راندند و اینان از مسکن دوسون‌دسای (یا سکاه) گذشته و در حدود

چون اسکند مقدونی بر مسند پادشاهی ایران تکیه زد، در ۳۲۹ پ. م. به سوی آسیای میانه تاخت از این سرزمینها اطلاعاتی بدین سبب به دست ما رسید و نقشه‌هایی به تشویق اسکندر تهیه شد که آیندگان را به کار آمد و پایه‌ای گذاشته شد برای يك دولت هلنی باختری سکایی که به نام کوشان خوانده شد.

شهرهای پارتی آسیای میانه و شهرهای هلنی باختری پادشاهی جانشینان اسکندر در باختر از حدود ۲۵۰ تا ۱۳۰ پ. م. برپا بود. اینان بر اقوام پارتی که در شهر نسا در ترکمنستان تختگاه داشتند فرمانروا بودند.

نسا شهری بزرگ بود دارای دوبارو به شکل پنج ضلعی با ارك و کهندز و پرستگاه و گورستان شاهان. در میان آن بسیاری پیکره‌های سفالین انسان بزرگتر از اندازه طبیعی و دو مجسمه منتسب به دوران هلنیستی مرمرین و بسیاری جامهای شاخ‌وار شراب از عاج کنده کاری شده به سبك هلنیستی پیدا شده است. در کوی کر بلکان کلا در ازبکستان شهرها و آبادیها را بیشتر بر اساس دواير متحد المركز می‌ساختند. در مرکز چه بسا که يك پرستشگاه و گورستان خانوادگی شاهان را می‌ساختند و در این گورستانها استخوانهای سده‌های چهارم تا دوم پ. م. پیدا شده است.

اما در آی‌خانم در افغانستان شلومبرگر از اعضای هیئت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان در ۱۹۵۴ آثار فراوانی یافته

3 - Hérmes.

4 - Cybèle.

۱۷۵ پ. م. در فرغانه جایگزین شدند. در حدود ۱۳۰ پ. م. در باختر مسکن گرفتند و یکصد سار آنجا ماندند و با باختریان آبادی نشین در آمیخته و تربیت یافته و خوش رفتار گشتند.

در ۳۰ پ. م. خانواده‌ای از یوئه‌چی‌ها به نام کویی‌شوانگ که بعدها نام کوشان گرفتند به جهانگیری پرداختند و دولتی بزرگ پی افکندند که همچون دولت روم بود در مشرق.

هفت پادشاه کوشان به مدت دویست سال بر این دولت از فرغانه تا هند فرمان راندند. ایشان را از روی سکه‌هاشان و چند مجسمه پیدا شده در مات ماتورا در هند میانه و سرخ‌کتل در باختر (اکنون مضبوط در موزه کابل) و کالچیان (اکنون مضبوط در موزه تاشکند در ازبکستان) و توپراق قلعه در خوارزم (اکنون مضبوط در ارمیتاژ در لنینگراد) می‌شناسند. این مجسمه‌های بزرگ مانند پیکره‌های پارتی کامل با مجسمه‌های مذهبی این دوران متفاوت است. با آنکه ممکن است مایه تعجب شود باید گفت محتمل است که این مجسمه‌ها از آن شخصیت‌های غیر دینی از ایران و فرمانروایان و بخشندگان چیزهای گرانبها به پرستشگاهها بودند که به پایگاه بودهیساتوا (یا به فارسی بوذاسف م.) رسیده بودند. هنر مجسمه سازی در گندهاره واقع در شمال غربی هند در افغانستان و آسیای میانه در قرن اول و دوم میلادی رواج بسیار یافت. در سایه یک صلح پایدار که دولت کوشان در آسیای میانه پدید آورد و همزمان با آن صلح و امنیت رومی تراژان و صلح چینی و وجود خاندان‌های بازرگانی در سر راه ابریشم با کمک زبان بین‌المللی سغدی و پول بین‌المللی سکاها که سکه‌های زرین کانیشکا پادشاه مقتدر کوشان باشد تجارت رونق فراوان یافت. کانیشکا نخستین کسی بود که صورت بودا را بر سکه‌ها زد.

گواه بر این رونق شکفت، گنجینه بگرام است که در ۱۹۳۷ در افغانستان در کاپیچا توسط دو تن فرانسوی ژوزف و ریهاکن^۵ پیدا شد. در این مجموعه که اینک قسمتی در موزه کابل است و قسمتی در موزه گیمه پاریس بسیاری علامات و مدل‌های گچی و ظرف‌های سیمین و شیشه‌ای زیبا و نقش‌دار و مجسمه‌های کوچک مفرغی اسکندرانی و سوری و رومی و چوب‌های رسیده از چین و ااثا^۶ عاج وجود دارد.

آیین بودا و هنر گندهاره

آیین بودا که در سده پنجم پ. م. در دره گنگ به دست بودایی افکنده شد، در سده اول میلادی بر اثر نیرو گرفتن و جاندار شدن آیین برهمنی قدیم هندوان راه شمال غربی در پیش گرفت. صلح پایدار و امنیت کوشان هم یک عامل مهم پیشرفت و رونق آیین بودا شد و شاهان کوشان هم در رواج این دین کوشیدند و به فرمان آنان بسیاری پرستشگاهها در سراسر قلمرو کوشان برپا شد. این پرستشگاهها را چنان می‌ساختند که به راهها و آبادیهای مهم نزدیک باشد تا راهبان بتوانند نیازمندیهای مادی خود را برآورند و در یوزگی کنند و نیز چنان دور از دسترس

باشند که از گزند رهگذران و دزدان در امان باشند و فرصت تفکر و پرداختن به کشف و شهود داشته باشند.

اینها را اکنون در جلال‌آباد و گلداره و شواکی و تپه مارنجان نزدیک کابل و شترک نزدیک بگرام و میران در دره تاریم در جنوب دریایچه لب‌نور یافته‌اند که در آنها نقشهای سده سوم میلادی افکنده‌اند. اینها را با سنگ و یا با گل آراسته‌اند و نقشها و مجسمه‌های گچی و گلی در آن گذاشته‌اند. موضوع نقشها زندگان گذشته یا آینده بودا است. پردازندگان این نقشها هنرمندان گندهاره یا اخلاف و همپایگان ایشان هستند. مدتها گمان می‌رفت که اینها نتیجه تأثیر ساخته غریبان است ولی امروزه روشن شده که در آنها هنر غربی و پارتی و باختری با هنر شرقی هند در آمیخته است و نیز افکار اخلاقی و دینی گوناگون هم در هم ریخته و معجونی پدید آورده است. این هنرمندان چه بسا که از زائران و جهانگردان بودند و راهها پیموده و از مظاهر هنری دیدن کرده بودند.

اما یک تغییر و دگرگونی تدریجی و بسیار آهسته چه از لحاظ زبان و چه از نظر فضا پدید آمد. این دگرگونی را می‌توان نتیجه تاختن مهاجمان جدید دانست. در سده‌های سوم و چهارم ساسانیان از ایران و هونها و هپتالیان از شمال شرقی به هند درآمدند.

در برابر این مهاجمان نوحاسته دیرنشینان به غارها پناه جستند و سرگرم آراستن آنها با پیکره‌ها و نقشها گشتند. در برابر هیئینه^۷ ساده و بی‌پیرایه که به دست خود بودا پرداخته شده و قوانین ساده در آن بود شیوه و سبک پرفخامت و سنگین و منعقد و مبهم ماهایانه^۸ و تانتریسم^۹ متضمن قوانین بغرنج و پیچیده تناسخ و آیینهای شکفت شاگردان و پیروان بودا معمول شد.

در همین زمانها چین در سایه حمایت جنگاوران دودمان تانگ باردیگر به دادوستد و بازرگانی از راه ابریشم پرداخت. فرمانروایان فرودست دولت ساسانی و قبایل دست‌نشانده دودمان تانگ به نگاهبانی راه ابریشم همت گماشتند و بسیاری از بازرگانان و جهانگردان و زائران در این راه به حرکت آمدند. هوان تسانگ زائر چینی در حدود ۳۶۰ میلادی به راه پیمائی دست زد. در این زمان هنر بودایی هم در هم ریخته و مغشوش است و هم پرشکوه.

5 - Joseph et Ria Hackin.

6 - Hinâyana.

7 - Mahayana.

8 - Tantrisme.

شرح عکس صفحه مقابل :

شاهزاده خانمی که باید هسر آن شاهزاده اویغوری باشد و گل در دست دارد تا به بودا تقدیم کند. نقاشی دیواری بازار کلیک نزدیک تورفان از سده نهم میلادی (موزه دولتی برلن)





عاج با کنده کاری نقش دو زن ساری پوش آراسته به گوهر از آثار سده اول میلادی (موزه کابل)

بهترین نمونه‌های مجسمه سازی را می‌توان در توشوک و شورچوک و کومتورا یافت. با آنکه مصالح این آثار هنری تنها از گل و کاهگل است با نقاشی و رنگ پیکره‌ها را بس زیبا پرداخته‌اند. نقاشیهای این دوران در این سرزمین که در جهان معروف است و بهترین نمونه‌های آن در موزه دولتی برلن شرقی محفوظ است از آنرو اهمیت دارد که در آنها هنر هند و ایرانی و چینی گرد آمده است.

در پیرامون شهر کوچا در ترکستان چین در شمال تاریخ و مرکز فرقه بودایی هینایانا در سده‌های چهارم تا نهم مراکز هنری قزل و تومورا و دولدورآتور و سوباجی پدیدار شده است. حتی در حدود ۵۰۰ پ. م. هنرمندان غار دریانورد از هنر هندی گوپتا متأثر گشته بودند. سپس در ۶۵۰ میلادی در غار شازده شمشیرزن دورنماها را با سبک خاص چینی پرداخته‌اند. در کومتورا در دوران اخیر نفوذ هنر چینی بسیار است همچنانکه در تورفان در سده هفتم که تمدن جداگانه‌ای به دست ترکان اویغور پدید آمد چنین بود. اویغوران مردم تربیت یافته و ظریف و سفیدپوستی بودند که رگه‌هایی از چینیان و تبتیان داشتند و پیر و مکتب ماهایانای بودایی بودند و ضمناً از آیین مانی که آمیخته‌ای بود از ادیان آن روزگار و آیین نسطوری پشتیبانی

در بامیان در افغانستان دیرنشینان دو بت بزرگ ساختند به بلندی ۳۵ و ۵۳ متر و در گرداگرد آنها بر دیوارها و طاقچه‌ها نقشهای داستانهای مذهبی و مجسمه‌های شخصیت‌های دینی و شاهزادگان و بخشندگان و نوازندگان بودایی را پرداخته‌اند. در همین جا است که نخستین بار به ماندالا یا مجسمه‌های کوچک همه با هم یکسان بودا در پیرامون بت بزرگ برخوردند. نفوذ هنر ساسانی را می‌توان از روبانهای افشان و پرانحنای آرایش موهای شاهزادگان شناخت.

در دیر فندقستان در دره قوربند در سده هفتم میلادی و در تپه سردار نزدیک غزنین در سده‌های هفتم و هشتم نقشهایی از گل و گیاه پرداخته‌اند بسیار ظریف و باریک و لطیف که نمودار هنر گوپتای هنداست با آرایشهای متکلف. همچنین باید از پرستشگاه بودایی آق باشیم و آذین تپه در ترکستان روس یاد کنیم.

باختر باستان در قلمرو شاهزادگان سغدی و ترک درآمد. اینان قلعه‌ها و دژهای استوار خندق‌دار برپا کردند بادیوارهایی که به نقشها و نگارها و مناظر دین آراسته بودند. هنوز نتوانسته‌اند آنها را به نحو معقول و خردمند پسند تعبیر کنند. برخی از این نقشها را با داستانهای حماسی ایرانی پیوند داده‌اند. ایرانیان در این هنگام به همراه عربان همچون آوردگان و گسترندگان آیین نو و فرهنگ و تمدن اسلامی باریگر به افغانستان و آسیای میانه درآمدند. در بالا لیک تپه (از آثار سده‌های پنجم تا هفتم میلادی) و در ورشخا (آثار سده‌های ششم و هفتم) و مخصوصاً در شهر کوچک سغدی پنجیکنت که در سده‌های پنجم تا هفتم آباد بود و همچنین در افراسیاب که همان سمرقند باشد اکنون کاوشهای پردامنه‌ای شده و خانه‌ها و کاخها و پرستشگاههای آراسته به نقاشی و مجسمه به دست آمده است. این نقشها و مجسمه‌ها بر اساس همان اندیشه‌های موجود در آثار بامیان است ولی ضمناً دارای مناظر ضیافت و بازی و جنگ است که آرایش دیوارهای بلند و خفته کاخها و پرستشگاههای پنجیکنت گشته است. بعضی مناظر جنگهای پرداخته شده بر دیوارهای پنجیکنت را با حماسه ایرانی که بعدها فردوسی در شاهنامه سروده است یکی دانسته‌اند.

واحه تاریخ

همه اندیشه‌های معنوی و سیاسی و مذهبی و هنری مردم آسیای میانه در جهان شکفت و محدود در میان کوههای سربه‌فلک کشیده و بیابانهای بی‌پایان و هراس‌انگیز کرانه‌های رود تاریخ در کنار شنهای دریاچه لب نور جلوه گر شده و جنبه الوهیت گرفته است.

بعضی از جهانگردان روزگار کهن مانند هوان تسانگ از گردنه‌های پامیر و یمکان گذشته به پرستشگاههای بودایی و شهرهای کوچک و آرام راه جستند. این جاها پایگاههای امن و راحت بودند و در آنها هزارها اثر ایمانی را مؤمنان با نقشها و پیکره‌ها بر آورده‌اند.

گلدان با نقش نو به رنگ سیاه و پیدا شده از کاوش مندیک در افغانستان
این گلدان در حدود ۴۳۵۰ پ. م. ساخته شده (موزه کابل)



پادشاه یونانی هندی آگاتوکلس که در گندهاره در سده اول پ. م. فرمانروا
بود. بر پشت سکه نیم رخ اسکندر مقدونی ضرب شده تا نمودار آن باشد
که پس از دویست سال از مرگ اسکندر هنوز این پادشاه به قوانین او
پای بند و وفادار است (موزه پشاور)



حالات جدی و شوخی و نقشهای مضحك و ظریف و دقیق در بیننده
اثری شگرف می گذارد و او را به جهان سده هشتم میلادی
می برد.
هنوز هم آثار بودایی موجود در افغانستان آنچنانکه باید
کاوش و بررسی نشده است.

می کردند.
بهترین نمونه های نقاشی تورفان را در بازا کلیك دريك
نمازخانه یافته اند و موضوع آنها « بهشت بوداییان » است.
در پیرامون بودا یا بوذا سف بسیاری کاهنان و شاهزادگان
و بخشندگان و نوازندگان بودایی فراهم آمده اند. شیوه بیان

تشریح شاهکار

نوشین نفیسی

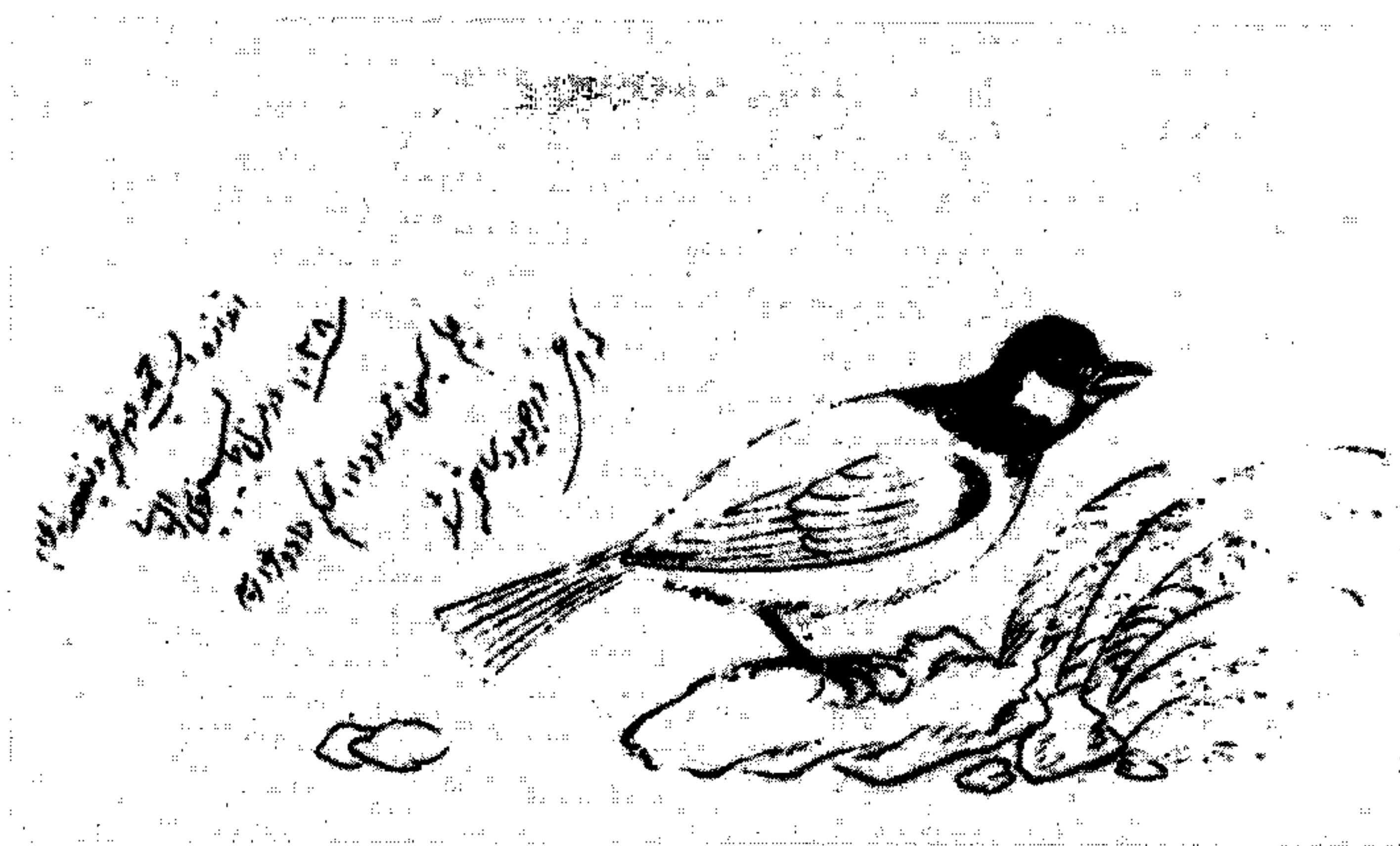
بر آن قرار دارد. (تصویر شماره يك).
میان ملل مشرق‌زمین چینی‌ها استعداد هنری زیادی را



مینیا تور سده نهم - موزه هنرهای زیبای بوستون

در سده دهم هجری نقش تگ‌پرندۀ از زمره موضوع‌های اتفاقی هنرهای مصور ایران درآمد. بیشتر هنرمندان گهگاه براه تفنن نقشی از آن می‌ساختند - پیش از آن بخصوص در شیوه هرات نقش پرندۀ منحصر به پرستوهای سفید و سیاه بود که دو بدو بر بلندترین شاخه درخت چنار و یا نوك سرو می‌نشستند، و یا لك‌لك‌هائیکه به شیوه خاور دور بدنبال هم در آسمان پرواز میکردند که در هر حال جزء ناچیزی از کمپوزیسیون‌های مفصل بود. این نکته شگفت است که چرا در نقاشی شیوه هرات توجه بیشتری بنقش پرندۀ نشده است و جنبه سمبولیک آن را نشان نداده‌اند، در حالیکه نقاشی و تصوف زمان بستگی بسیار نزدیکی داشتند و پرندۀ در داستانهای متصوفان نقشی بسزائی دارد (دهد در منطق‌الطیر عطار نشان دهنده راه تصوف است و یا در داستانهای فلسفی بوعلی سینا سالک بشکل پرندۀ درمی‌آید. . . .) تنها جائیکه نقش پرندۀ در کتاب آرائی ایران بدست آورده بر پاره‌ای از برگهای کلیله و دمنه و یا کتابهای عجایب‌المخلوقات و جز آن بود.

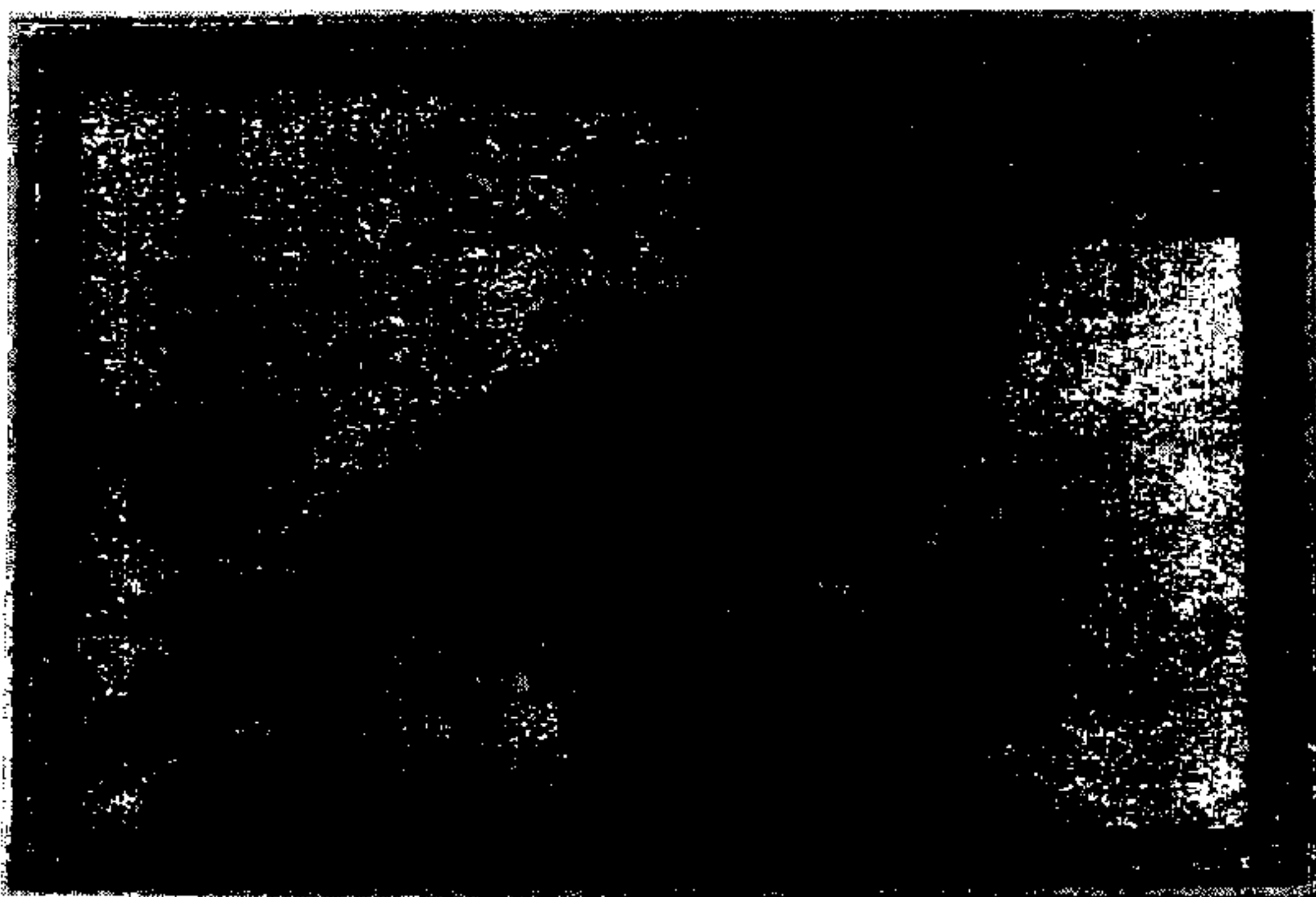
و در مورد دوم نیز تخیل بر هر اندیشه دیگری برتری داشته و سبب میشد که تفنن به استعداد هنری نقاشی چیره شود. از برگهای مصور سده نهم که در دست است مجلسی منسوب به خسرو شیرین نظامی و صحنه بزم در باغ است. خسرو و شیرین همراه يك ملازم بر قالیچه‌ای نشسته‌اند و در کنار آنان دخترکی کمانچه میکشد منظره پشت سر آنان که بنا به شیوه زمان میبایست از عوامل معماری بسیار مجلل و يك درخت تنومند و بوته‌های گل و چند لکه ابر در آسمان تشکیل یابد در اینجا منحصر شده است به شاخه درخت شکوفان سیب که يك قرقاول



سیاه قلم رضا عباسی - اندازه ۱۱/۳ × ۱۷/۳ سانتیمتر

مینیا تور رضا عباسی - اندازه تقریبی ۱۴ × ۲۳ سانتیمتر





اثر شفیع عباسی - کتابخانه ملی پارس



مرقع اثر شفیع عباسی -
موزه ارمیتاژ - لنینگراد

هنرمندان دربار وی از زیبایی و شگفتی‌های خلقت که ملاحظه کرده بود ، بسازند از جمله هنگامیکه یکی از امرای لشکری از ایالت گوآ پرتغالیان بوقلمونی را برای او تحفه آورد چنان مجذوب پرنده شد که شرح مفصلی از زیبایی مرغ درخاطرات خود نوشت و دستور داد تا تصویری از آن نیز بسازند تا همراه آن درخاطراتش ضبط کند و همین طبع زیباپسندش بود که به منصور نقاش پرنده‌ساز لقب نادرالزمان را داد و امر کرد که از بازشکاری محبوبش تصویری بسازد و در سفرها ملازم باشد تا از هر گل زیبایی که دیدند نقشی بردارد بر گهای بیشمار

در ساختن نقش پرنده‌ایکه بر شاخه گل نشسته باشد صرف کرده‌اند - در ایران اگر این موضوع بدنبال هنر چین رایج نشده باشد بی‌شک برانگیزنده آن نمونه‌های چینی بوده که در دربار صفوی بسیار تحسین میشد . در شیوه چینی نقاشان پرندگان را چون سایر عوامل طبیعی با دید Objective اثرکتیو مینگریستند و کوشش آنان در پی هرچه بهتر نشان دادن یکی از زیبایی‌های خلقت میبوده است .

باستناد توزوک جهانگیری ، جهانگ پادشاه هندوستان نظر بتوجه خاصی که بهنرهای مصور داشت دستور میداد که



سیاه قلم میرزا بابا - موزه ایران باستان



اثر شاه عباس دوم - موزه کاخ گلستان

ذاتی و حتی در مواردی با بینش مذهبی پیوند دهند .
از نخستین هنرمندان صفوی سلطان محمد توجه خاصی
باین طرح داشته است و ما آنرا بر قطعه زری سورمئی رنگی
ملاحظه میکنیم که طرح آن منسوب باین هنرمند است و از
بافته هائیکست که برای آستانه شیخ صفی الدین اردبیل تهیه شده
و اکنون در موزه ایران باستان نگهداری میشود در این طرح
جوانی با ، جامه درباری صفوی دیده میشود که جام و صراحی
در دست در باغی ایستاده است و منظره باغ منحصر به شاخه های
نازک گیاهی است که برگهای پهن نوک تیز همراه گل های چند برگ
کوچکی بر آن منظم روئیده است . برانحنای هر شاخه نازک
پرند دلم بلندی نشسته است ، موضوع تک پرند در طرح های
سفید و سیاه و رنگی رضا عباسی هر دو آمده است در تصویر شماره
دو سیاه قلم از آلبوم زاده میتویچ گنجشک آوازخوان به قطعه
سنگ قرار دارد بنا بر رسم زمان از کنار سنگ علف روئیده است .

از مرقع های جهانگیری برجای مانده است که مرغان گوناگون
را نشان میدهد و این موضوع حتی در آرایش حواشی نیز
بکار رفته است .

در شیوه ایرانی نقش پرند گرچه بدقت رسم شده است
گهگاه تمام ریزه کاریهای آن با طبیعت مطابق است ولی هدفش
علم تاریخ طبیعی نبوده بلکه زیبایی شاعرانه مدنظر نقاشی بوده
است و بعبارت دیگر حال عارفانه پرند تنها - این نقاشیها
در نخستین نگاه بی ادعا و عاری از تکلف مینماید - ولی در تمام
آنها اصل مشترکی مراعات شده و از شیوه های مشخصی نیز
برخوردارند (پرند منزوی دریابان بر شاخه شکسته و پرند
آوازخوان پرند در مرغزار پر گل . . .) تنها قومی چون
ایرانیان که تا این حد میتوانند در طبیعت گرداگرد خود غور
کنند قادر میباشند از چنین موضوع ساده ای مکتبی در نقاشی
بسازند تا در آن حقایق خاصی را با احساس عمیق شخصی و شعر

در حاشیه آن عبارتی بخط هنرمند چنین خوانده میشود .
اندازه است جمعه دوم شهر ذیقعده الحرام ۱۰۲۸ در منزل
جالینوس الزمانی .

حکیم سینا حکم داد

که مرغ درجیده ساخته شده

از آثار رنگی رضا عباسی تصویر سینه سرخی در یک برگ مرقع
بازمانده است در اینجا قلو و سنگی که پرنده بر آن نشسته است
در پای درخت سپیدار یا برگ‌های رنگارنگ جای دارد .
هماهنگی و تضاد پرهای رنگارنگ پرنده در کمال دقت ساخته
شده . شاخه زرین نام درخت شکسته بید همراه چند طرح مهم
ابرچینی منظره را کامل میکنند (تصویر ۳) .

یکی از نمونه‌های گرانبهای این مکتب در کاخ گلستان
تهران نگهداری میشود کیوتتری با پرهای رنگین به تنه درختی
آرام ایستاده است . شاخه نازکی با چند برگ مهم از کنار مقطع
درخت روئیده است در حاشیه عبارت «در قلعه کلامش قد شد شاه عباس
بتاریخ شهر رجب ۱۰۴۵ خوانده میشود و منظور شاه عباس دوم
است» (تصویر شماره ۴) .

محمد شفیع پسر رضا عباسی نخستین هنرمندیست که
ساختن طرح گل و پرنده را چون تخصص برگزید ، هنرمندان
سده دوازدهم و سیزدهم این شیوه پیروان او بشمار می‌آیند -
محمد شفیع نیز چون ملازم شاه عباس دوم بود «عباسی» رقم
میکرد .

ما هنوز بدرستی نمیدانیم که چه موقع پس از مرگ
شاه عباس دوم بهندوستان رفت و در آنجا به سلك نقاشان دربار
شاه جهان در دهلی پیوست و در آن سرزمین بسال ۱۰۸۵ در گذشت .
نخستین اثر شفیع که در این نوشته ملاحظه میشود نقش
سینه سرخی است که در کمال دقت با استفاده از هماهنگی
و تضاد ساخته شده بر ساقه گل نرگس نشسته است که در اثر
سنگینی بدن پرنده خم شده است دو زنبور عسل و یک پروانه
مکمل نقش میباشند . در ساختن برگ‌های بوته نرگس از سایه
و روشن استفاده شده و پیاز نرگس از میان زمین چمنزار روئیده
است در بالای صفحه عبارت در تاریخ هفتم شهر رمضان المبارک
۱۰۶۲ مجسمه ثواب کامیاب اشرف اقدس ارفع خلد الله ملکه
و سلطانه سمت تحریر یافت رقم کنیه شفیع عباسی (تصویر
شماره ۵) .

تصویر شماره ۶ نمونه دیگری از کار شفیع عباسی را
هنگام اقامت در هندوستان نشان میدهد . پرنده انتخابی او در اینجا
طوطی است که بر شاخه درخت فندق نشسته است بوته پامچال نیز
چون تصویر پیشین در چمنزاری روئیده است و زنبور عسل و دو
پروانه نیز ملاحظه میشود ، رقم کنیه شفیع عباسی نیز بر آن
مشهود است اصل این نقاشی اکنون در موزه لنینگراد نگهداری

میشود . طرح‌های شفیع عباسی نیز چون کارهای سلطان محمد
برای نقش پارچه نیز بکار میرفت . ولی در این مورد همیشه
طرح گل اهمیت بیشتری از پرنده داشت .

شیوه شفیع عباسی در سده دوازدهم موضوع برگزیده
کتاب آرائی هندی بود . و در ایران نیز سده‌های دوازدهم
و سیزدهم در ایران دوران درخشان این طرح خصوصاً در
نقاشی روغنی بود و در سطح داخلی جلد کتاب و قاب آینه
شاهکارهایی ساخته‌اند .

تصویر شماره هفت طرح سیاه‌قلم است گنجشکی است
بر شاخه شکوفه بادام از مرقعی همراه چند تصویر گل دیگر که
هر دو قطعه آن رقم میرزا بابا نقاش باشی فتحعلیشاه و عبارت
«بامر خسرو والا فتحعلی شاه مشق شد» ملاحظه میشود .

یکی از کارهای روغنی معروف همین هنرمند که از کاخ
گلستان به موزه ایران باستان منتقل شده است جعبه بزرگی است
که بر روی آن کمپوزسیون مفصلی از دو گنجشک میان گل‌های
سنبل و نسرین و بوداق و میخک و شکوفه بهاری ساخته شده
است و تاریخ ۱۲۱۸ دارد . یکی از پرندگان که بر شاخه شکوفه
بادام نشسته است و سرش را بالا گرفته کاملاً شبیه این سیاه‌قلم
است و احتمال میرود که این گل‌های سیاه‌قلم اتوهای برای تهیه
این کمپوزسیون بزرگ بوده است .

مشهورترین هنرمند سده گذشته ایران لطفعلیخان شیرازی
نیز از وفاداران این مکتب بود کارهای روغنی او مخصوصاً
بر جلد کتاب از آثار گرانبهای کتابخانه سلطنتی تهران بشمار
می‌آید در کارهای او کم کم پرنده کوچکتر میشود و گل سهم
بیشتری از کمپوزسیون را بخود اختصاص میدهد . گل درخت
بادام هنوز هم گیاه برگزیده هنرمندان است (تصویر شماره ۸) .

در این هنگام یکی دیگر از مفاهیم لطیف ادب فارسی
وارد این شیوه نقاشی شده و حسن ختام شاعرانه‌ای بر آن میگردد .
داستان عشق بلبل و گل سرخ ، از آن پس پرنده بلبل را همیشه
در کنار گل سرخ می‌بینیم که سر خود را بالا گرفته و چهچهه می‌زند .
گاهی نیز پروانه و زنبور عسل مونس تنهایی او می‌باشند .

برگ‌های مرقع با رقم لطفعلیخان شیرازی



مختصری پیرامون فرهنگ عامیانه‌ی همدان و کوشش آن*

پرویز اذکابی

از تحقیقات مرکز ملی پژوهشهای مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

یافتی بنوشتی. بعد از او، املاک و اسباب هیچ بنماند. و زن و فرزند نیندوخت. وارثان و برادران، پنجاه من کاغذهای دو بیٹی قسمت کردند.»^۱

همچنین، شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، آورده است: «کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و وضع به انشاء و انشاء ایات فهلوی مشعوف یافتیم و به اصغاء و استماع ملحونات آن مولع دیدیم. بل کی هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانهای معجز و داستانهای مهیج، اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنبانید و دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی‌آورد که:

لحن «اورامن» و بیت پهلوی

زخمه رود و سماع خسروی.»^۲

اما عناصری که در طول تاریخ وارد درگوش و فرهنگ عامیانه‌ی همدان شده، چنانکه معلوم همگان باشد:

۱- پس از حمله‌ی عرب، مقداری واژه‌های عربی و روایات سامی.

۲- از قرن پنجم و ششم که آغاز دوران تسلط ترکان بر همه‌ی ولایات ایران است، عناصر ترکی، از این زبان، بسیاری واژه درگوش شهری و روستایی همدان وارد گشته است؛ و باید گفت که: زبان روستائیان همدان (جز چند مورد)، جملگی ترکی است. و در داخل نیز، تا این اواخر اصولاً زبان‌بازاری

«شنیدم ز دانای فرهنگ دوست

که‌زی هر کس آیین شهرش نکوست»

(اسدی طوسی: گرشاسنامه، ص ۱۱۷)

فرهنگ محلی همدان، همچون دیگر فرهنگهای عامیانه‌ی زوال‌یافته، یا در حال زوال، بویژه در اثر تحولات دو سه دهه‌ی اخیر و گسترش روابط اجتماعی و اقتصادی و اختلاط و استحاله‌ی اقشار و طبقات و یکسان‌گشتن «آرمان»ها، روی به نابودی گذارده است.

همدان و توابع آن، از دیرباز، دارای فرهنگی ریشه‌دار و غنی بوده است، که قدمت برخی از عناصر آن به تحقیق برابر تاریخ سه هزار ساله‌ی شهر می‌باشد. قرآینی هست که می‌توان دانست تحولات و دگرگونی‌هایی که سابقاً و در طول تاریخ، در فرهنگ عامیانه‌ی این ولایت رخ داده، بسبب «پویا» (Dynamic) نبودن جامعه و یا کندی جریانهای «زیرساخت»ی آن، به اندازه‌ی امروز، سریع و زوال‌آور نبوده، و از اینرو جریانهای «روساخت»ی - از جمله فرهنگهای محلی، و فرهنگ عامیانه‌ی همدان نیز - کمتر دستخوش تحول و دگرگونی گشته است. زیرا فی‌المثل، بازمانده‌ی زبان پهلوی - که درگوش عوام آن ولایت رسوب کرده - همواره به عنوان «فهلویات» نام‌برده و یا مورد جستجو و تحقیق واقع گشته است.

محمد بن علی بن سلیمان راوندی گوید:

«... و این مرد [= نجم‌الدین همدانی] را «نجم دوییتی» خواندندی. اسبابی نیکو داشت، صرف‌کردی براهل هنر. و بادوات و قلم، طوف می‌کردی تا کجا دوییتی [فهلوی]

* خلاصه‌ی این مقاله، بطور خطابه در شعبه‌ی مردم‌شناسی و فرهنگ عامه‌ی نخستین کنگره‌ی ایران‌شناسی دانشگاه تهران ایراد شده است.
۱- راحة الصدور، ص ۳۴۴.

و تجاری (در معامله با روستاییان) ترکی بوده، چنانکه امروزه هم تقریباً چنین است.

ورود این عناصر، عموماً نتیجه و معلول تسلط پرمادانه‌ی ترکان در ایران زمین از سده‌ی پنجم و ششم و خصوصاً تسلط سیاسی و اجتماعی و پدید آمدن مناسبات ارضی جدید، توسط ترکان سلجوقی در عراق عجم و تشکیل دولت سلجوقیان عراق، که نزدیک به یک قرن (= سده‌ی ششم)، همدان پایتخت و توابع و روستاهای آن، هر یک اقطاع سرکردگان سلجوقی و جولانگاه‌های تقهر نظامی آنان بر یکدیگر بوده، که همواره مورد غارت و تصرف قرار می‌گرفته است.

۳ - وجود و رسوم عنصر «یهودی» در گویش ولهجه‌ی همدان. چنانکه مشهور است، این قوم در نگهداری آداب و سنن خود سعی بلیغ داشته؛ و ظاهراً در مورد زبان محلی نیز، که از دیرباز بدان خوگر و متکلم بوده، توان گفت بی‌تأثیر نبوده‌اند. بویژه اینکه عمده‌ی جریانهای اقتصادی و معاملات تجاری و داد و ستد با عوام و خواص بوسیله‌ی آنان صورت می‌گرفته است. چنانکه مهمترین «راستا بازار» کنونی شهر و یکی دو محله‌ی دیگر بنام آنان موسوم بوده و هست.

در هر حال، گویش عامیانه‌ی همدان از تأثیرات «فهلوی» و گویا «یهودی» برخوردار بوده است. برخی از محققان، ارتباط این دو عنصر را تا بدان حد دانسته‌اند؛ که خصوصیات صرف و نحوی واحدی برای آندوقایل شده‌اند. چنانکه دکتر آبراهامیان در کتاب:

«Dialectes des Israelites de Hamadan et d'Ispahan et dialecte de Baba Tahir; Paris, 1936».

ترجمه‌ی دوبیتی‌های باباطاهر به زبان ارمنی و تحقیق در لهجه‌ی همدانی، کوشیده است لهجه‌ی یهودیان همدان را بالهجه‌ی

۲ - المعجم فی معاییر اشعار العجم، ویرایش دوم مدرس رضوی، چاپ دانشگاه، ص ۱۷۳.

- و نیز رجوع شود به مقاله‌ی آقای دکتر خانلری در مجله‌ی «پیام نو» (سال اول: ۱۳۲۳ - ۴، ش ۸ و ۹) به عنوان «دوبیتی‌های باباطاهر». * این اشارات، تکه‌های کوتاه و مختصر شده‌ی است از کتاب «فرهنگ عامیانه‌ی همدان» تألیف نگارنده؛ که در ۷ بخش در حال تدوین و تکمیل است: ۱ - آداب و رسوم عامه، مشتمل بر چند فصل از جمله: فقه‌اللغه‌ی اماکن، و عقاید و رسوم مربوط بدانها. ۲ - قصه‌ها. ۳ - ترانه‌ها و اشعار محلی و فهلویات با شرح آنها. ۴ - ویژگیهای دستوری و گویشی، که بخشی از آن شامل پساوندها و پیشاوندها و ترکیبات لغوی است. ۵ - واژه‌نامه و فرهنگ مصطلحات با ضبط و شرح و «فقه‌اللغه»‌ی برخی از آنها که بتحقیق پیوسته. ۶ - واژه‌نامه‌ی لغات رسمی و ادبی معادل با واژه‌های محلی همدانی، طبق اصول و نمونه‌ی گردآوری گویشها.

حتی‌الامکان، در تألیف این فرهنگ از منابع قدیم و جدید سودجسته، به استناد و مقایسه نیز پرداخته است.

باباطاهر تطبیق دهد و بدین نتیجه رسیده است که لهجه‌ی باباطاهر یکی از لهجه‌های متعددی است که با لهجه‌ی یهودیان همدانی - که مرتبط بالهجه‌ی یهودیان اصفهانی است - ارتباط داشته است. . . . اما توضیحاتی که آقای دکتر آبراهامیان داده‌اند، بخلاف نظر ایشان، ارتباط لهجه‌ی باباطاهر را با لهجه‌ی یهودیان همدان بهیچ وجه ثابت نمی‌کند. . . . * * *

موجبات چندی نیز، ملایم با آنچه پیشتر در بیان بجاماندن پدیده‌ها و آثار کهن در برخی آداب و رسوم و گویشهای محلی همدان ذکر شد، وجود داشته، که بنظر نگارنده بدین قرار است:

۱ - جدا و محصور بودن محلات شهر، که هر یک «کدخدانشین» مستقلی بوده است.

۲ - تعصبات و دشمنیهای مذهبی - مانند: حیدری و نعمتی، و قومی - طاعن و مقیم - و محله‌ی و خانوادگی.

۳ - نداشتن ارتباط و یا کم ارتباط داشتن برخی از محلات با روستاییان و ترکی‌زبانان - و مرکز بازار -، و اشتغال آنان به صحراکاری و باغداری - مانند «دروآبادی»ها.

۴ - پایدار نگه داشتن و مراقبت برخی محلات و اقوام و خانواده‌ها، آداب و رسوم و زبان خود را.

از اینروست که در همدان چند گویش فرعی وجود دارد (یادداشت): حماری، جولانی، و رمزیاری، و . . . که برخی واژه‌های این گویشها مخصوص بخود آنهاست، که در دیگر مکان ولهجه‌ی منسوب بدان، شنیده و یا دانسته نمی‌شود. متأسفانه، واژه‌های همدانی و قواعد گویشی آن، و نیز آداب و رسوم و خلاصه؛ عناصر «فلکلور»ی آن ولایت؛ تاکنون نه بطور تقریباً کامل و همه‌جانبه‌ی گردآوری شده و نه همان چند گردآوری پراکنده، به طبع رسیده است. مگر چندتایی ترانه و شعر و قصه. و باید گفت، گویش و فرهنگ عامیانه‌ی همدان در خورد کتابی مستقل بوده و هست، لکن همچون تاریخ سه هزار ساله‌اش نامدوّن مانده و عنایتی به تألیف آن نشده است.

* *

* آنچه از ویژگیهای دستوری گویش همدان، اشاره

۳ - دکتر خانلری: دوبیتی‌های باباطاهر، پیام نو، سال اول، ش ۹، ص ۳۹.

* - ویژگی آواشناسی گویش همدانی، بطور کلی، همان به کسر تلفظ کردن واژه‌ها، و این بگفته‌ی دوست ارجمند «آقای فریدون بدره‌ای»: معلول «هماهنگی یافتن معنوها» است؛ که از مباحث زبانشناسی امروزه است. این عامل در همه‌ی زبانها کم و بیش مؤثر است، بخصوص در زبان ترکی؛ که از ویژگیهای آواشناسی و ساختمان زبانی آن بشمار می‌آید. پس چون این عنصر زبانی، در گویش همدان - چنانکه اشاره رفت - تأثیر فراوان داشته؛ توان گفت آن «ویژگی» آواشناسی گویش همدانی، اگر بالاصاله و خصوصیت ذاتی آن نبوده باشد، محتمل و ممکن است که متأثر از این ویژگی زبان ترکی باشد.

در اینجا بیان می‌شود، که مهمترین آنهاست، یکی همان ابتدا به کسر کردن، هنگام تلفظ واژه‌هاست، و تغییرات حاصل از آن، که آواشناسی خاصی را در گویش آنجا بوجود آورده است. مثلاً برخی اسمهای عام و نیز گاهی خاص، که بیشتر دو یا سه حرفی‌اند، خواه حرکات حروف آنها در اصل کسره باشد یا فتحه — مضموم‌الاول‌ها مستثنا هستند — در حالتی که مضاف واقع شوند، حروف آنها مکسور می‌شود، بویژه حرف اول. مانند: پدر، سر، مشهد. در حالت اضافه مثلاً به «من» و «تو» چنین می‌شود: «پدرمه» — Pederema ، «سیر — Sereto و «میشد» — Meçad .

این وضع در لهجه‌ی یهودیان همدان عمومیت داشته و ابتدا به کسر کردن در بیشتر کلماتی که ادا می‌کنند، غالب است. دوم، در حالت اضافه‌ی اسمها به ضمائر متصل: در مورد دوم و سوم شخص، حرف آخر اسم مکسور می‌شود، مانند: کنایت، قلّیش... و در مورد اول شخص، حرف آخر اسم مضموم می‌گردد، مانند: کتابم، قلّم...^۴. در مورد جمع این ضمائر نیز همین قاعده جاری است، الا اینکه امروزه گاهی درباره‌ی اول شخص جمع، از قاعده‌ی عدول شده، به کسر تلفظ می‌شود.

* *

همچنین از میان دهها ترانه و شعر محلی، نمونه‌وار، اشعاری از «مالا پروین همدانی» (۱۲۳۸ — ۱۳۱۲ ه.ق) آورده می‌شود، آنگاه بشرح و توضیح دو سه واژه‌ی آن — که متضمن بعضی ویژگیهای «فلکلوری» محلی هم می‌باشد — بسنده می‌کند، و معانی برخی دیگر از واژه‌ها را به بخش آخر این مقاله — «گزیده‌ای از واژه‌های گویش همدانی» — حواله می‌دهد:

کرده خواهی ز من آن مه عمل دشواری
اصطلاحات زنان همدان را باری
وخی اماچ بمال دخدره عید آمد آخر
قرچمانه زده؛ آخر چغذر رو داری؟
حالا چنگول میگیری نکه برودت افتاد؟
اما شی، مثل بوای... بیعاری
دیه ای چالمه شیه شرتی کنان هشتی سرت
اینه هشتی که بگن یعنی تونم دین داری؟

۴ — گویا همین امر موجب و موهوم این شده است که در حالت اضافه‌ی ماده‌ی فعلها به ضمیر متکلم، حتی هنگامی که فعل متعدی نیست، «ترانه‌خوانان رادیو» همه‌ی این اضافات را در اشعار «بابا» و ترانه‌های محلی — اگر هم در اصل مضموم نبوده — حرف ماقبل ضمیر را مضموم تلفظ کنند. (در این باره رجوع شود به مقاله‌ی آقای «ابراهیم صفایی» به عنوان «شعرهای بابا را غلط می‌خوانند»، مجله‌ی ارمغان، سال ۳۱ (۱۳۴۱)، ش ۷، ص ۲۹۸ — ۹).

پسره رد شو برو وایسادی اینجا شی کنی
هی میزلانی بشم چشمات با یقوچ واری
لوبان نشده بودی شی بکنی ای سره خور
چشمت افتاده به اربایم بنه بازاری؟
آش پلته مخوری پت پیلت پند میده
هی ماقت می‌چینه، هی همه روزه بیماری
شور رم شو زدتیم لیمه سی کن شی شده
خوش حال تو که ار روی شورور بیزاری
روزسینزه قوزوله‌ی تیج می‌وریم هفت لانیچین
خش نکن خانه مه کردم همه ر گردواری
اکه‌ی شی شده باز، مگه دایرت زدت؟
داملا بشننه می‌پلماتش گو واری
Karde Xâheç ze man ân mah amal-e doçvâri.
estelâhât-e-zanân-e hamadân râ bâri.

Vaxi ommâj bemâl doxdere ayd âmad âxer.
qercemâne zede âxer ceqazar rudâri.
hâlâ cangul migiri nekke berudat eftâd.
ammâ si mesle böây... bi 'âri.
diye i câlme çiye çerti konan haçti seret.
ine haçti ke began y'ani tonam dindâri.
pesere rad çu boro vaysâdi injâ çi koni
hey mizollâni beçom çeçmâte bâyquevâri.
lô-ebân neçdeludi çi bokoni ey seraxor.
çeçmet eftâde be erbây-m-e bene bâzâri.
âç-e palte moxori pett-e pilat pandomide.
hey mâqet micine hey hamme ruze bimâri.
çuerom çö zedetom lammeme sey kon çi çode.
Xoç-e hâl-e toke a r(r)uy-e çuar bizâri.
ruz-e sinze quzuley tej miverim haf lanjin.
Xeç nekon X â n-e m-e kardam ham-e r-e gerdvâri.
akkehey çi çode bâz mega dâyat zedetet.
dâmolâ beçnafe mi-pelmâneteç gövâri.

* *

هفت لانیچین = هفت لانیچین

«لانیچین»، ظرفی است استوانه‌شکل — تفرار مانند — گلین و سفالین (= لعلینی/للینی/لالجینی*) به اندازه‌های مختلف که همواره از ارتفاع آن بتقریب مساوی شعاع دایره‌ی قاعده‌ی ظرف است.

«هفت لانیچین» = هفت لانیچین، (چون این مطلب از

* لالجین، دهی است بزرگ، نزدیک همدان که در آنجا — بواسطه‌ی مناسب بودن خاک — ظروف سفالین می‌سازند. (رش: مجله «هنر مردم» — شماره‌ی ۳۰ — فروردین ۴۴، ص ۱۰ — ۱۶، و شماره‌ی ۳۹ و ۴۰ — دی و بهمن ۱۳۴۴، ص ۳۱ — ۳۸). وازباب اطلاق نام مکان به شی، همدانیان اصولاً به هر مصنوع سفالی، «للینی — lalini = لالجینی» گویند.

لحاظ « عدد هفت »^۵ اهمیتی خاص دارد ، از این رو راجع بدان هرچه می‌داند ، می‌نویسد) : سنگی بزرگ و سیاه بود ، که اندازه‌ی آن - تا جایی که بیاد می‌آورم - بتقریب ۳۵×۲۵×۲۲ می‌بود. این سنگ در گوشه‌ی یکی از باغهای واقع در سمت غربی رودخانه‌ی دره‌ی « مرادیگ » (= ماوشان رود باستان) ، پایین‌تر از مجدیه قرار داشت ؛ که امروز ، زیر پی و بنیاد ساختمانی فرورفته است.^۶ در سطح بالایی این سنگ ، شش فرورفتگی مدور (= حوضچه‌ی گرد) مانند « لانجین » مذکور ، کنار هم وجود داشت ، که بعید نیست ساختگی بوده باشد.

هفتمی ، در سطح بالایی سنگی کوچک - بتقریب ۱×۱×۱ - هم بدانگونه و نزدیک سنگ بزرگ قرار داشت ؛ که رویهم می‌گفتند: « هفت لانجین » . و نیز می‌گفتند در آغاز ، این هفت تا - که خواهران یکدیگرند (یعنی : هفت خواهران) - کنار هم بوده‌اند ، بعدها آن یکی - سنگ کوچک - قهر کرده و جدا شده است . چون سابق براین ، زمینهای اطراف آنجا « یونجه‌زار » بود ، زنان و دختران با « قوزوله \ کوزوله = کوزه‌ی کوچک » پراز ثفل سرکه (= « تیج ») ، گردش کنان بدانجا می‌رفتند و از آن « یونجه » ها می‌چیدند و تر و چسبان با « تیج » می‌خوردند . دیگر اینکه نذرونیازهایی نیز برای هفت لانجین - از دیرباز - در هم آنجا بجای می‌آوردند ، نظیر آنچه زنان و دختران برای « سنگ شیر » انجام داده و می‌دهند.^۷

زیارت هفت لانجین و گردش در آن حوالی ، همه وقت ، بخصوص روزهای « سیزده بدر » زنان و دختران را « همراه با سبزه گره زدن »^۸ اولی می‌نمود.

سنگی دیگر ، از جنس سنگ شیر^۹ - که از سنگهای « خورزنه »^{۱۰} است - بنام « هفت پسان = هفت پستان » ، در محلی

۵ - رش : « شماره هفت ... » ، دکتر محمد معین ، منشور مجله پشوتن - سال ۱۳۲۷ . و نیز « خاتون هفت قلعه » تألیف : دکتر باستانی پاریزی .

۶ - واقع در میان خانه‌های شماره‌ی ۶۱۷ - ۶۲۱ : (ساختمان حاج ابوطالب سبزواری) .

۷ - رش : معجم البلدان ؛ یاقوت حموی ، چاپ بیروت - ج ۵ ، ص ۴۱۷ (آنجا که درباره‌ی سنگ شیر گوید : « پیوسته نیازگاهی برای سلیمان - ع - بوده است » .) و نیز : نیرنگستان ؛ صادق هدایت ، ص ۱۵۷ - ۸ بویژه ص ۱۶۰ . همچنین : هگمتانه ؛ مصطفوی ، ص ۱۶۱ . و « خاتون هفت قلعه » ، دکتر باستانی .

- تاریخچه و اخبار و روایات درباره‌ی « سنگ شیر » ، ترجمه از گزارش باستانشناسی آلمانی و از متون عربی و گردآوری روایات فارسی ، بوسیله‌ی نگارنده و آقای بزرگ سلطانی ، بزودی به عنوان « باستانشناسی همدان ، ۱ : سنگ شیر » چاپ و نشر خواهد شد .

۸ - نیرنگستان ؛ هدایت ، ص ۱۵۴ .
۹ - رش : معجم البلدان ، چاپ بیروت ، ج ۵ ، ص ۴۱۷ .

بهمین نام^{۱۰} ، وجود دارد ؛ که بعکس هفت لانجین - که دارای هفت فرورفتگی است - دارای هفت برجستگی بوده ، شبیه پستان زنان . این سنگ بر بالای چشمه‌ی است بهمان نام .

پایین هر پستان سوراخی است که از آن آب می‌آید . درازای سنگ نزدیک به ۲۵ متر و به پهنای ۱۸ متر ، که قسمت نمایان آن شامل پنج پستان است . در اطراف این سنگ نیز روایات ، - خرافات - و ترانه‌ها بوده و یا هست ، که نگارنده نشینده و یا بیاد نمانده است . اما همین قدر می‌دانم که چند سال پیش ، گویا کسانی چند از شهری آمده و بانیرنگ سازی خواسته‌اند زیر سنگ را بشکافند و بکاوند ، بلکه گنجی که به پندارشان در زیر آنست ، ببرند !^{۱۱}

* *

واژه‌هایی گزیده - از گویش همدانی *

آتش‌پلشگه (âtiç-peleşge) - جرقه‌های آتش . صفت نیز هست : آتشپاره .

آلام‌بولوم (âlâm-bulum) - سنبیل کردن ، ریخت و پاش ، مختصری فراهم کردن برای تشریفات ، از سرباز کردن . (ترکی است) .

آلشگونه (âleşgue) - آشغال‌دان ، مزبله = خاشکدان .
آوج (âvej) - آوجی - اوجی \ باجی \ آقا + « باجی » (ترکی است) : خواهر ، لقب خواهر و مادر . اسم و لقب احترام برای زنان . « آجی » (گویش تهران) ، « آبا جی » (گویش بروجرد) . ایضاً : « آواجی » و ترکیباتی نظیر : « آوج \ آواج خاتون \ خانم » . « شاواجی (= شاه + باجی) ، خاماجی (خانم + باجی) » (گویش همدان) .

اتر (etar) - مرغوا ، فقط « فال‌بد » . مرکب با « زدن » : اتر زدن = شگون بد آوردن .

اتل‌متل ... (e/atal-me/matal) - الفاظ آغاز برخی از قصه‌ها و ترانه‌ها و اشعار هجایی و بازیها . شرح آن به روش عرفانی شیعی ، در مجموعه‌ی خطی شماره‌ی ۴۲۹۱ ، بتاریخ

۱۰ - واقع در میانه‌ی محلات : پول مراد و کوچی خانم دراز و پیرگرگ و چشمه‌ی عبدالعزیز .

۱۱ - این گنجهای پنهانی امامزاده‌ها (!) و جایهای متبرک ، آفت ویرانی آنها و اسباب تحریک بیچارگانی ابله گشته است . از جمله ، همین دو سه سال اخیر ، چند امامزاده‌ی همدان را ، و در نوروز ۱۳۴۷ - که خود رفتم و دیدم - « خانم گرجی » را نقب زده بودند (!) .

* حروف فوتتیک این واژه‌ها را همکار گرامی ام آقای محمد کریمزاده اصلاح کرده و چند گوشزد نیز نموده‌اند که موجب سپاس و امتنان است .

* در حروف فوتتیک واژه‌ها حرف « ش » با علامت C و حرف « چ » با علامت C نشان داده شده است .

ج ۱/۱۱۱۲ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه (ص ۲۲۳ - ۲۳۱)
چنین آمده :

«اتتل توتته تتل»
پنجه بشیرمال وشکر
هفتاد میخ آهنی
ژلزل پای احمدك
احمدك جان پدر
تیشه بردار وتبر
برو بجنگك شانه‌سر
شانه سر غوغا کند
پوست ... وا کند
برو بحوض توتیا
خود را بشوی وزود بیا .

در بعضی حکایات غریبه و عبارات عجیبه از فواید بعضی
افاضل متأخرین، صاحب‌صافی وافی، مولانا محمد محسن کاشی؛
و هذا عبارتہ : برضمیر ارباب دانش واصحاب بینش مخفی‌نماناد
که هیچ لفظی نیست که اورا در حقیقت در معنی نباشد ... از
آنجمله اسماء الفاظ «اتتل توتته تتل» است ... گویند: شخصی
بود محمد نام و پسری داشت احمد نام . و آن پسر را نصیحت
می‌نمود بزبان کودکان با وی حرف می‌زد ... بنابراین امر
بفرزند خود گفتی «اتتل توتته تتل» . بدانکه همزه حرف ندا ایست
و «تتل» منادی است، یعنی: ای فرزند آنچه می‌گویم ترا
یاد بگیر و بدان عمل نمای . و می‌تواند بود که «اتتل» متکلم
وحده باشد، یعنی تلاوت می‌کنم من از برای تو چیزی را که چون
بخوانی و بدانی، ترا اصول خصمه ذیل حاصل شود ...^{۱۲}

اراسکانی \ اراسی (arâsi) - (=از+راستکانی)، از
راستی، براستی (در مقام سوآل): واقعاً، حقیقه؟
اشگه (ağge) - قطره، اندکی آب و یا هرمایع دیگر.
گویا صورتی از «اشگ» فارسی است، و دخیل در ترکی،
چنانکه کسروی ترجمه‌ی «اشگه‌سو» را «آب باریک» ذکر
کرده؛ که نام دهی است در آذربایجان.^{۱۳}

اصله‌من‌زاده (asleman...) \ اصل‌من‌زاده - شریف و
نجیب و بزرگ‌زاده (=اصل+مند+زاده). قس، ترکیب عربی
فارسی: «فضلومند»^{۱۴}.

انه (ene) - زن‌پدر. «انه‌زاده» - فرزند او. قس:
ننه \ نانایه \ ننه‌یا = nanaia - ربه‌النوع مادر بعضی ملل
قدیم آسیای غربی.^{۱۵} ونیز: «انه \ انی eney / اینی iney» =

۱۲ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، جلد ۱۳، ص ۳۲۶۰.
۱۳ - رش: آذری، ص ۱۸.
۱۴ - سیرالملوک؛ چاپ هیوبرت دارک، ص ۶۵ و حواشی کتاب،
ص ۳۲۰ و ۳۲۹.
۱۵ - رش: خاتون هفت‌قلعه؛ دکتر باستانی پاریزی، ص ۲۸۸
(و مآخذ همان مقاله).

آنر (âne) - مال. چنانکه: فلان چیز، آنر اوست \ از آن
اوست = مال اوست.

اوسگوله (usgule) - کنج، گوشه (؟). ترکیب:
«اوسگوله‌دان» - حفره، ثقبه، آلونك.

اوگی (eögi) - (از ترکی: ügey: عوضی) -
ناتنی. ترکیبات: ننه اوگی - زن‌پدر (=انه)، پدر
اوگی - شوهر دوم مادر، برادر اوگی - برادر ناتنی، و دیگر
قربانهای نسبی و سببی.

ایسوا (isvâ) - (گویا: ایست+وا) - نگرستن،
زیر نظر آوردن. معادل «تماشا» ی عربی. مرکب با «گرفتن»:
ایسوا گرفتن صرف می‌شود.

بانگلان (bângellân) - (=بان \ بام + گلان [صفت
فاعلی از مصدر لازم «گلیدن = غلتیدن»]): «غلتبان»^{۱۶} =
«غلتبان ... سنگی بزرگ و مدور باشد، مانند نیم‌ستونی که
در بعضی ولایات بریامها دارند تا بوقت آنکه باران بارد، آنرا
بر اطراف بام بغلطاند تا خرابی که از آمد و شد حاصل شده
باشد، به اصلاح آید. و زمین بام هموار شود. و زعم این ضعیف
آنست که آن سنگ را غلتبان بیاید گفت بغین معجم نه بقاف،
چه بیعض از زبانها «بام» را «بان» گویند ...^{۱۷}.

بایه‌قوش (bâyequç) - نیز: بایه‌قوچ - مایه‌قوچ:
جغد. (در ترکی، مطلق): طایر، پرنده. ونیز «بایه‌قوش»:
جغد. (در کردی نیز همین):

«سه‌کس لی دنیا شو» ندارو رخو
اول بایه‌قش دویم ناره راو
سیم او که له دوس بریایه
چو برا مردی جرگی نریایه

(معنا):

سه‌کس در این دنیا شب خواب ندارد:

اول جغد، دوم نعره آب

سوم آن‌کس که از دوست بریده شده است،

چون برادر مرده جگرش سوخته است ...^{۱۸}.

بس (bas) - (گویا: بست): پیوند و لحیم و بندی
که بدان تیکه‌های چیزهای شکسته مانند کاسه‌چینی و جز آن را
بهم محکم و متصل می‌سازند.

\ پش \ «پش: بفتح باء بندی بود آهنین یا سیمین یا
برنجین که آنرا از بهر محکمی به میخ برصندوق‌ها و یا درها
زنند. فردوسی گفت:

۱۶ - برهان، ص ۱۴۱۶.

۱۷ - صحاح‌الفرس، ص ۲۴۹.

۱۸ - مقدمه شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ص ۵۰.

بدو گفت بگرفتمش زیر کش

همی بر کمر ساختم بند و بش...»^{۱۹}

و «بس زدن» مصدر مرکب آنست.

بسو (bassu) — کوزه‌ی سفالی \ «پشتو...» و بفتح اول و واو معروف مرطبان سفالین باشد و معرب آن «بستوق» است.^{۲۰} — «بسدوله» : کوزه کوچک، و نیز «بسدو» . (در صحاح الفرس — ذیل «آنین» — ص ۲۳۰ چنین آمده) : «بستویی»^{۲۱} بود که دوغ بدان زنند تا کره ازو جدا شود.

بمانی (bemâni) — صیغه‌ی دوم شخص مفرد مضارع الترامی از «ماندن». علامه قزوینی در یادداشتهای راجع به کتاب «التدوین» رافعی، گوید: «گویا شنیده‌ام یا خوانده‌ام که بعضی‌ها که اولادشان نمی‌ماند، اسم او را بنمان یا نمونی می‌گذارند، تا بماند. ندانستم چطور و در اثر چه علت ولو موهومی. شاید برای گول زدن ملك الموت یا گول زدن بخت بد او و ستاره نحس او که خیال کند: خوب اینکه نماندنی است، دیگر سروق او نیاید! آقای اقبال هم همچو چیزی می‌گفتند که شنیده‌اند یا دیده‌اند. خودشان ابتدا بساکن گفتند نه بعد از صحبت من... = از اسامی معموله ایرانیان (محاسن اصفهان، للمافروخی، ص ۳۳ م ۳۵، ۱۱۸).»^{۲۲} * قس: «آتسز\ اتسز» ترکی^{۲۳}. و بهمین معنا، نگارنده در همدان «نمیر» و نیز ترکیباتی از ماده‌ی یاد شده، مانند «دایز بمانی»^{۲۴} شنیده است.

بوه (beve) — بچه‌ی کوچک و شیرخواره. \ به به. قس: baby انگلیسی. و نیز ترکیب «چتلی بوه»^{۲۵} : عروسک تندیسک‌های کوچک و ریز.

پنج (paxj) — «پهن شده باشد در زمین...»^{۲۶}. پنج کردن = پهن کردن. (بیشتر در مورد حبوب بکار می‌رود.) «عنصری گفت:

اگر بر سر مرد زد در نبرد
سر و تنش را با زمین پنج کرد.»^{۲۷}

پشگل (peçgel) — «بشک: سرگین گوسفندان باشد. ابوالعباس گفت:

بشک بز ملوکان مشکست و زعفران

میسا و مشکشان و مده زعفران خویش»^{۲۸}

و نیز مصدر مرکب «پشگل زدن» — که صرف می‌شود — بهمان معنای «بشگون زدن» (تهرانی).

پشگه (peçge) — قطره، اثر و قطراتی از مایع که بروی چیزی پاشیده شده باشد. قس: «بشک — نمی‌باشد که بامدادان برگیا و سبزی نشیند، بلعباس عباسی گفت:

ور کنون باز ترا برگ همی خشک شود

بیم آنست مرا بشک بخواهد زدنا»^{۲۹}

پلگار (pelgâr) — طاقت، صبر، حوصله، کار و بار (مأخوذ از این دو صورت استعمال): از پلگار در آمدن = بی‌حوصله شدن و ناتوان و کوفته گردیدن. به پلگار کسی زدن = کاروبار کسی را زار کردن، شوراندن، بهم ریختن، و طاقت کسی را طاق کردن.

ترنگه (terenge) همواره مرکب با «گرفتن»: ترنگه گرفتن — کسی را بیازی گرفتن، آزار کردن، دست انداختن، مسخره کردن. (= «ترانک») که بعدها ترانه و امروز «ترنگه» و ترنگ و رننگ می‌گویند...»^{۳۰}

تلواسه (talvâse) — تلاش، تقلا. همواره مرکب با «زدن»: تلواسه زدن = رنج کشیدن و تلاش کردن.

«ولم از در دراومد کاسه داره

دو چشم نیمه مست خاصه داره

اگر روزی دو صد بارش ببینم

هنوز هم این دلم تلواسه داره»^{۳۱}

تنجیدن (tenjidan) — از «تنج — در هم فشردن باشد...»^{۳۲}

قس: «ترنج: یعنی تنج و فراهم»^{۳۳}. چنانکه عنصری گفت:

بتنجید عذرا چو مردان جنگ

ترنجید بر بارگی تنگ تنگ»^{۳۴}

تمارزو\ تامارزو (te/tâmârzu) — آرزومند و حسرت —

۲۸ — صحاح الفرس، ص ۱۷۴.

۲۹ — لغت فرس، ص ۸۷.

۳۰ — مقدمه هفتصد ترانه روستایی (فهلویات): شادروان بهار. و نیز فرهنگها.

۳۱ — هفتصد ترانه، ص ۲۴.

۳۲ — لغت فرس، ص ۱۹.

۳۳ — در صفحه ۵۲ صحاح: فراهم بمعنای فشردن آمده. فراهم نوردند، یعنی روده را پر کردند. و در نسخه بدل: فراهم آمده شده. ظاهراً: فشرده شده.

۳۴ — صحاح، ص ۵۲. لغت فرس، ص ۱۹.

۱۹ — صحاح الفرس، ص ۴۷ و ۱۴۸. لغت فرس، ص ۶۹.

۲۰ — برهان، ص ۴۰۸ — ۹.

۲۱ — شادروان دهخدا، در حاشیه «سبویی» خوانده است، لکن و گویا همین بستو = بسو، اقرب بصواب باشد.

۲۲ — مجله دانشکده ادبیات، سال ۳، ش ۲، ص ۱۷.

* در برخی از نواحی فارس خصوصاً در نقاطی که گویش مردم از گویش لری تأثیر پذیرفته است، نام «بمانلی» و «بمونی» بسیار می‌توان یافت. (کریمزاده).

۲۳ — تعلیقات چهارمقاله، بکوشش دکتر معین، ص ۵۹.

۲۴ — دایز و دایزه — (گویا: دایی + زن): خاله.

۲۵ — چتلی (cotteli) — چمباتمه.

۲۶ — صحاح الفرس، ص ۵۷.

۲۷ — لغت فرس، ص ۲۳.

بدل (مطلق برای خوردنی). و گویا: طعام آرزو \ طامارزو.
تون (tun) - «گلخن - تون باشد...»^{۳۵} و ترکیب:
«تونه بان» - گلخنی.

چپه (cappe) - دسته، گردآمده. \ «چپیره: ساخته
و جمع شده باشد. فردوسی گفت:

بفرمودشان تا چپیره شدند

سپاه و سپهد پذیره شدند»^{۳۶}

چك (cak) - سیلی. و گویا مقلوب محرف «کاچ»
سیلی» باشد. عنصری گفت:

مرد را کرد گردن و سر و پشت

کوفته سربس به کاچ و به مشت»^{۳۷}

چلم \ (ce/colm) - دربرهان (ص ۷۶۵) ولغت فرس
(ص ۱۲۹) بهمین معنا «چلم» - آب سطرینی بود. عسجدی
گفت:

همان کز سگی زاهدی دیدمی

همی بینم از خیل و خدو».

چول بر (cul-bor) - میان بر: راهی بغیر از جاده
اصلی، که تا مقصد کوتاهتر و بدان نزدیکتر است. (در ترکی:
«چول - cöl» یعنی «صحرا»). و ترکیب آن با «رفتن»:
«چول بر رفتن».

خره (xarre) - «گل تروسیاه باشد»^{۳۸}. و بیشتر مرکب
با «خس» گویند: «خره خس».

خف کردن (xaf-...) - خاموش کردن. از یوسف
عروضی:

بیک پف خف توان کردن من او را

بیک لیج پخج هم کردن توانش

«خف - رگوی سوخته باشد. یعنی حراق. عنصری
گفت:

کزو بتکده گشت هامون چو کف

به آتش همه سوخته شد چو خف».^{۳۹}

واسمی مرکب از این ماده، مستعمل است: «درخف کن» -
ساجی، بالشی مدور که زنان از تکه پارچه ها می دوزند و برای
دم کشیدن پلو، به روی قزقان ها می گذارند.

درانه (derâne) - درگاهی، پاگرد در، آستان.
دك و دیم (dek-o-dim) - معادل «دك و پوز»
(تهرانی). صحاح، ذیل رخساره: «دیم باشد، یعنی روی
مردم» (ص ۲۷۸). «... این لغت از اتباع است بمعنی

سر و صورت و سر و رو باشد. چه دك بمعنی سر و دیم بمعنی
صورت و رو بود» (برهان، ص ۸۷۲). «در اراك
(سلطان آباد) بهمین معنی مصطلح است. (مکی نژاد)»^{۴۰}.

«امشیر ز عشق دیمت دل باز می تیلیشه

هرچی ماخام بگیرم حاجت کنم نیمیشه»^{۴۱}.

دگمه پسند (dagme-...) مشکل پسند و ایرادگیر.
(و لذا): «دگمه (چنانکه از ظاهر معنا برآید) = مشکل
و غیر معمولی». لکن «دگمه» از مصدر «دگماق» ترکی،
یعنی: «دست تزن». و گویا کنایه از غیر قابل دسترسی باشد.
و درست بمعنای دست نیافتنی یا «بعید المنال»^{۴۲} و «دگمه پسند» =
بعید المنال پسند.

دلنگوآن (delenguân) - آویزان. قس: «دلنگولوس»
(بروجردی) = دلنگ^{۴۳} \ دلنگو + آن \ دلنگان^{۴۴} (گوش
اراك). و مصدر لازم مرکب: «دلنگوآن شدن» و مصدر متعدی
مرکب «دلنگوآن کردن». و نیز مترادف با «دَر (dor)
شدن» (گوش همدان).

زاق زاق توئه - بچه های کوچك و شیرخوار.
قس: «زاق»^{۴۵} / زق / زه (+ دان = زهدان =
بچه دان، رَحَم) \ زاه؟ (+ و = زاهو؟ = زائو = زَسْبَان) -
گوش همدان و نیز دخیل در ترکی. قس: زاق و زیق
(اسم صوت)^{۴۶} = زق زق.

سره خور (Sera-xor) - ظاهراً: سرخور، خورنده ی
سر. و گویا مأخوذ از معنای «سر کسی را خوردن» = به مرگ
آن کس نشستن = مرگ آن کس را دیدن. نظیر: «حلو خور».
فحشی است نه زیاد زشت و شدید. و نیز لفظ تحقیر است و هم
صفت.

«مرکب هشته بودم تنخه جواز سره خور

زده گِلانده او نه، آلو تنخه چریده»^{۴۷}

سرکو (serku) - = «جواز» و «جوازه: هاون
چوبین بود که بدان «سیر» و چیزی بگویند»^{۴۸}. ظاهراً:

۴۰ - حواشی برهان، ص ۸۷۲.

۴۱ - اندیشه و هنر، سال ۱، ش ۲، ص ۸۲ (اشعار محلی همدان؛
ناصر پاکدامن).

۴۲ - این اصطلاح در آثار علی دشتی زیاد بکار رفته است، آنهم
در مورد زنان داستانهای او. (رجوع شود به انتقادات پرویز نقیبی از
دشتی و آثار او در مجلات فردوسی سال ۴۵ - ۴۶). و اصطلاح
«دگمه پسند» نیز در همدان، بیشتر در مورد مردانی گفته می شود که زنان
«بعید المنال» می پسندند!

۴۳ - برهان، متن و حاشیه، ص ۸۷۵.

۴۴ - برهان، ص ۹۹۸.

۴۵ - از اشعار منسوب به ظهیرالدوله (صفا).

۴۶ - صحاح الفرس، ص ۱۲۵ و ۲۷۲.

۳۵ - لغت فرس، ص ۱۵۳.

۳۶ - صحاح الفرس، ص ۲۷۲.

۳۷ - لغت فرس، ص ۲۷.

۳۸ - صحاح الفرس، ص ۲۷۴.

۳۹ - لغت فرس، ص ۲۴.

سرکو \ سیرکو = سیرکوب . « گویش ملایر نیز هست* .
لاکن قول به « سیرکوب » همانا فقه‌اللغه‌ی عامیانه است .
(دکتر ابوالقاسمی) . این هاون‌چوبی در همدان ، برای کوبیدن
گوشت و پختن « کفته \ کوفته » همه وقت ، وبخصوص برای
دوروز از سال - کفته‌ی « سیزده بدر » و « سیزده ماه صفر » -
بکار گرفته می‌شود . این ترانه نیز بهمین مناسبت رایج است :

« آفتاب رفته پشت کو
زنکه و خنی گوش بکو
گوشدیره گربه برده
زنکه آغصه مرده . »

سنوی (senevi) - قسمت پیشین حیاط خانه - صحن
جلو اطاقها (که گویا از سطح حیاط اندکی بلندتر باشد) . در
ترکی بهمین معنا : « سنبه sanabe » .
سوک (suk) - گوشه^{۴۷} ، « یه‌سوکی نشستن » = گوشه‌یی
نشستن .

سیس (sis) - سفت و سخت و جرّ و مقاوم .

« دلارومم دلارومم خبیصی^{۴۸}

جواب نامه‌ام چی می‌نویسی

جواب کاغذت چیزی ندارم

دوتا جارو و یک ریسمون سیسی^{۴۹} . »^{۵۰}

سیم (sim) - « آستیم / استیم / اوستیم »^{۵۱} \ « ستیم :

خونی را گویند که در جراحت باشد و چون سر جراحت بهم
آید ، ریم شود . رودکی گفت :

گفت فردا نشتر آرم پیش تو

خود بیا هنجم ستیم از ریش تو . »^{۵۲}

« سیم کردن » (سرما خوردن و ورم و آماس کردن جراحت ؛

برهان) مصدر مرکب آنست .

شند (çand) - « نرم و چون پشم با هوا . شند و کلفت

و تبپوز و منقار در ددان استعمال کنند . کلفت و شند جز مرغ را
نگویند . عماره گفت :

* « در اغلب نواحی فارس « سیرکو » یا serku بمعنای همین

هاون چوبین است » (کریمزاده) .

۴۷ - صحاح الفرس ، ص ۱۸۲ .

۴۸ - از نواحی کرمان .

۴۹ - ریسمانی است که از پوست خرما می‌بافند . بی‌نهایت محکم

است . در کرمان بیشتر ریسمانهایشان ، ریسمان سیس است . در گویش

همدان ، « سیس » برای اشخاص ، صفت هم قرار می‌گیرد ؛ همچنانکه
در کرمان . (دکتر باستانی) .

۵۰ - هفتصد ترانه ، ص ۲۶ .

۵۱ - برهان ، ص ۱۲۷ (متن وحاشیه) و ۱۳۹ ، ۱۸۵

۵۲ - لغت فرس ، ص ۱۴۰ و صحاح ، ص ۲۲۲ .

مرغ سپید شند شد امروز ناودان
اکنونکه زیب مرغ شد آن مرغ سرخ شند^{۵۳}

طنوی (tenevi) - اطاقی کوچک و فرعی که در جنب
اطاق اصلی باشد و این غیر از صندوقخانه است . صحاح (ص ۷۴)
ذیل « باد غرد : ... خانه تابستان و بعضی آنرا « طنبی »
گویند . » . حافظ گوید :

« به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست . »^{۵۴}

قد (qed) - جنب ، پهلوی ، تیک (tek) ، کنار ، به ،
چسبیده به ... ، نصب به ... ، در امتداد . چنانکه در بیتی از
« پیغمبر دزدان » آمده :

« هر کس که کند خدای قدر رودخانه شد

آن کند خدا ، خداست نه برگ چغندر است . »^{۵۵}

قل (qoll) - بغل ، (بازو و دست) . گویند مردی
« و ز مزیاری »^{۵۶} به دامستان چنین شکایت کرد :

« آم علیک مشدی

لت چطوره

لت خوبه ایشالام

ای غلام بچه قرزده یه قرداغی زیر « قلش » جست
میدانی شست بیکل پیش نهجه ؟ »^{۵۷} .

« وادادام صبیّه سینجید میتکاندم که یهو

شاقه اشگسیده ، زده کلمه یه « قلش » کریده »^{۵۸}

گوآله (guâle) \ جوآل (juâl) \ جوال (jevâl) =

« گاله » (گویش تهرانی)^{۵۹} - کیسه‌یی بزرگ که از نخ و
بندهای سبتر و محکم بافند و دوزند ، و « خرکداران » بر پشت
خر و یا دیگر ستور گذارده ، پراز محمول کنند . اما بیشتر ،
خاک و شن و دیگر مصالح ساختمانی را بدانها حمل می‌کنند .

۵۳ - لغت فرس ، ص ۴۰ .

۵۴ - دیوان حافظ ، مصحح قزوینی ، ص ۴۵ .

۵۵ - پیغمبر دزدان ، بکوشش دکتر باستانی پاریزی ، چاپ چهارم ،

ص ۱۰۵ .

۵۶ - ورمزیار (Varmeziyâr) یا (Varmezyâr) ، محلی

است در جنوب غربی همدان ، که مردمان آنجا بسی غیر تند و جسور
و لوطی منش و « اهل صحرا » و نیز « اهل دعوا » و چوب‌بدست و البته
بی‌سواد بوده‌اند ، و پای‌بند سنتهای محلی .

۵۷ - بدین معنا : سلام علیک مشدی . حالت چطوره ، حالت خوبه

ان شاء الله ، این بنده زاده یکه فرش دزدیده (کش رفته) ، زده زیر بغل
و فرار کرده ، می‌توانی آیا بگیریش (تعقیبش کنی) و نگذاری فرار
کند (دربود) ؟

۵۸ - از اشعار منسوب به ظهیرالدوله (صفا) .

۵۹ - مثل : « این که به آن گاله ارزانی » (علویه خانم ؛ صادق

هدایت) .

قس : گواره \ « گواره : سبدي باشد چون گهواره ای که انگور بدان آورند. »^{۶۰}

گیجین و گیجینگ (gijing) - جای پاشنه (ویا خود پاشنه‌ی) در خانه، پیخ و گوشه‌ی در ویا چهارچوبه‌ی درها. (گویا از: گیج = چرخ و گردش + ین پساوند نسبت) : جای گردش - (محور) - پاشنه‌ی درها. و صورت استعمال «از گیجین در آمدن» در مورد در واضح است، اما در مورد آدم؛ مقایسه شود با «پلگار» و «از پلگار در آمدن» = بستوه آمدن.

لپرگه (leperge) - آمد و شد و جنبیدن بسیار و بی جهت (?) قس : «شرتکه» (çerteke).

لانجین^{۶۱} کلاش (lânjin-kelâş) - آخرین فرزندی که در هر خانواده دنیا آمده است. معادل «ته تغاری» (تهرانی).

نزم (nezm) - پایین، کوتاه و فروکشیده. «بکسرون، بخاری بود بگونه‌ابر، لیکن بر زمین بود و عرب ضباب گوید.»^{۶۲} نوجه - نوجه نوجه (Nujje) - ذره، ذره. کم، کم کم = خورده خورده. مترادف: چوله چوله = چکه چکه - کم کم (برای مایع).

نوز - نوز نوز - نوزه (nuz) - سوسو، روشنایی بسیار اندک.

ورجله ورجو (varjele-varjö) - جست و خیز. معادل «جفت و جلا» (تهرانی)^{۶۳}.

وردنه (vardene) - نورد، چوبی خراطی شده که در «لواش‌پزی» ها با آن «چونه» ی خمیر را پهن کرده، بدست شاطر می‌دهند.

«لانجین پیاله‌کن که لب یار وردنمس».

وروات (varvât) - ویران (= ظاهراً: برباد). ترکیب آن دو گونه است: «وروات‌مانده»، «وروات‌شده» = ویران‌مانده، شده (در مقام نفرین).

وزم (vazm) - پاروی پهن برف‌روبی. این غیر از پارویی است که در همه جا از چوب و تخته‌ی یک‌تیکه می‌تراشند

۶۰ - صحاح، ص ۲۸۸. اینگونه سبد را در همدان «لبده» گویند.

۶۱ - درباره‌ی «لانجین»، به صفحه‌ی ۶۸، زیر عنوان «هف لانجین» رجوع شود.

۶۲ - صحاح الفرس، ص ۲۵۵.

۶۳ - مثنوی انقلاب ادبی ایرج میرزا.

و می‌سازند. گویا این «وزم»، خود و اصطلاحش، خاص همدان و همدانی است؛ که به‌سرما و برف فراوان مخصوص و معروف (و محکوم!) است. واضح است که آن‌همه برف را که «سواران در آن غرق شوند»^{۶۴} و «به‌بلندی نیزه بیارد...»^{۶۵} پاروهای معمولی رو فتن نتواند. پس، آنرا از تخته‌های ستبر، بشکل مربع و گاهی مستطیل، بس محکم ساخته و بدسته استوار می‌سازند.^{۶۶}

وندیک \ ونه‌دیگ (venedig) - شیشه، پنجره. شیشه پنجره (فقط). «به معنای «وینز» (venisie) که بعضی شیشه‌های ظریف را از آنجا می‌آورده‌اند.»^{۶۷}

وهسو (vahsö) - مرکب با «زدن»: با هم بازی کردن: جست و خیز و دویدن، پرسه زدن.

هیوره (heyvere) - ظاهراً: وحشی. (بتقریب): افسارگسیخته، بی‌ملاحظه، کسی که حرکتی زمخت و ناپسایست، نه از روی خرد، از روی سرزند. (گویا: هی^{۶۸} + وره \ وارم پسوند لیاقت و شباهت).

هنبوی \ هنبو \ همبو (hambö) - جاری، زنان دو برادر نسبت به یکدیگر. (گوش بروجرد نیز هست). (هن = هم + بوی \ بو؟). واضح است که جزء اول، لفظ مشارکت و همانست که در هنباز \ همباز = شریک.

هله‌کو (heleku) - چوب و چوبدستی است که گازران و قالی‌شویان و نیز زنان، بدان جامه‌ها و فرشها و گستره‌ها را در میان آب می‌کوبند، تا گرد و چرک و پلیدی از آنها برود و زدوده شود. (ظ: هله؟ + کو \ کوب).

یاگینه \ یگینه (yegine) - واگرنه، وگرنه، ورنه، اگرنه، گرنه، ارنه.

۶۴ - البلدان؛ ابن‌الفقیه همدانی، چاپ لیدن، ص ۲۴۰.

۶۵ - معجم البلدان؛ یاقوت حموی، ج ۵، ص ۴۱۷.

۶۶ - همچنین شنیده‌ام سالهای پیش که در جاهای دیگر - از جمله همین تهران - برفهای سنگین و شگرف آمده بود، چندین کامیون از این «وزم» ها از همدان آورده بودند. اکنون با «شیروانی» و یا «اسفالت» شدن اغلب بامها، چه در همدان و چه در شهرهای دیگر، صنعت وزم‌سازی (!) در ولایات ما و صادرات آن (!) از رونق افتاده و لذا توان گفت که به «اقتصاد شهری (؟)» ولایت سرمازده‌ی ما، چه زیانها که وارد نگشته است (!).

۶۷ - راهنمای کتاب، سال ۹، ش ۱، ص ۸۲ (مقاله‌ی دکتر آریان).

۶۸ - در این صورت: «هی» باید نام جانور نتراشیده و نخراشیده‌ی باشد (!).

کاوشهای حاشیه دشت لوت

کشف تمدن پیش از تاریخ در بیابان شهدا

علی حاکمی
رئیس گروه باستانشناسی
دشت لوت
۱۳۵۱

هدف اکثر دانشمندان و جهانگردان غربی که از قرن ۱۷ به بعد باین منطقه مسافرت کردند، اکتشافات جغرافیائی، زمین شناسی، خاک شناسی، گیاه شناسی، جانورشناسی و معادن بوده است. پاره ای از اینان برای پیشبرد منظور حتی به اعمال متهورانه ای دست زده اند. تا چندسال پیش، به قصد باستانشناسی و شناخت تمدنهای حاشیه لوت مطالعه و جست و جوی صورت نگرفته بود، چرا

موقعیت استثنائی دشت لوت همیشه برای کاوشگران و محققین وسوسه انگیز بوده است. قدیمی ترین مطالبی که درباره لوت از جغرافیایان و نویسندگان اسلامی مانند «اصطخری»، «ابن حوقل» و «مقدسی» برجای مانده، مربوط به اواسط قرن چهارم هجری (دهم میلادی) است. اینان در آثارشان راهها و اسامی دهات و آبادیهائی را شرح داده اند که بعدها بطورنسبی مورد تأیید محققین قرار گرفت.

کاوشهای حاشیه دشت لوت



که تصور وجود تمدنهای کهن در کناره‌های این دشت غیرمسکون نمیرفت. ولی در سال ۱۳۴۶ هنگامیکه گروه مؤسسه جغرافیائی دانشگاه تهران در بخش شهداد (خبیص) مشغول مطالعات جغرافیائی وجست‌وجو و بررسی بود، در شرق این ناحیه، در محلی بنام چاله‌تکاب به نمونه‌هایی از سفالهای سطحی برخورد کرد. وجود سفالهای پراکنده مورد توجه دکتر احمد مستوفی رئیس گروه مزبور قرار گرفت.

ایشان پس از مراجعت بتهران نمونه‌های مزبور را طی نامه‌ای در اختیار اداره کل باستان‌شناسی قرار دادند. با توجه به این امر در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۷ هیئتی از طرف اداره کل باستان‌شناسی همراه گروه جغرافیائی دانشگاه عازم شهداد شد تا برای شناسائی محل نامبرده بررسی کاملتری انجام دهد.

گروه باستان‌شناسی دشت لوت که از این تاریخ موجودیت یافت، در شرق خبیص (شهداد) به مطالعات و بررسیهای دامنه‌داری دست زد. در نتیجه به کشف تمدنهای قبل از تاریخ اواخر هزاره چهارم و هزاره سوم «ق-م» توفیق یافت و پس از انجام کار گزارش مطالعات و بررسیهای خود را به اداره کل باستان‌شناسی تسلیم کرد.

با توجه به اهمیت باستانی محل نامبرده از سال ۱۳۴۸ به بعد هر ساله گروه باستان‌شناسی دشت لوت مستقلاً در شرق خبیص (شهداد) به کاوشهای علمی ادامه داد.

* * *

دشت لوت که منطقه وسیعی از ناحیه شرق ایران را دربر میگیرد وسعتی برابر با ۸۰۰۰۰ کیلومتر مربع دارد. کوهستانهای جنوبی بیرجند و طبس از شمال، ارتفاعات سیستان و زاهدان از شرق، رشته کوههای بارز از جنوب و کوههای سیرج و جفتان جوشان و هشتادان و گوگ در غرب، آنرا محصور میکنند.

طبق بررسیهای چندساله گروه مؤسسه جغرافیائی دانشگاه تهران، لوت، از لحاظ محیط زیست گیاهی و حیوانی به سه منطقه شمالی - مرکزی و جنوبی تقسیم میشود. خشک‌ترین ناحیه لوت قسمت مرکزی آنست که پست‌ترین قسمتهای آن ۲۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

لوت از غرب بوسیله پیکر رشته کوهستان جنوبی از شهرستان کرمان جدا میشود. این رشته کوهها از طرف شمال تا منطقه راور و دربند ادامه دارد، سپس ارتفاعات کوتاه‌تری از شرق بدان می‌پیوندند که به کوههای نایبندان و طبس منتهی میشود و در آنجا تنگناهایی، ارتباط لوت جنوبی را تا شمال برقرار میکنند. از سمت جنوب این رشته کوهها تا شهرستان بم ادامه می‌یابد که دماغه انتهائی آن به جاده کرمان و بم میرسد.

«خبیص» که نام جدید آن «شهداد» است، در حاشیه غربی و دامنه شرقی این کوهستان واقع شده است. این بخش



یکی از مقابر مکشوفه در حاشیه دشت لوت که در آن قبری جهت مجسمه مکشوفه ساخته بودند

در پای بلندترین کوههای مرتفع این ناحیه یعنی سرچ و جفتان قرار گرفته و ارتفاع بلندترین قله آن به ۳۹۹۰ متر میرسد، قله ارتفاعات این کوهستان تا اواخر اردیبهشت‌ماه مستور از برف است، از این رو آب‌های نسبتاً فراوانی بطرف دشت جریان دارد. از لحاظ موقع جغرافیائی شهداد کنونی یا خبیص سابق در دشت قرار گرفته، یعنی در محلی که چند رودخانه شکافهایی در کوهستان پدید آورده است.

در حاشیه غربی دشت لوت جز در منطقه بم، هیچ مکانی باین اندازه از آب دائمی برخوردار نیست. بنظر میرسد که از هزاران سال پیش، اطراف خبیص بزرگترین ناحیه جهت تمرکز جمعیت محسوب میشد.

شهداد در ارتفاع ۴۳۰ متری از سطح دریا قرار دارد. از سمت شرق فاصله آن تا دشت لوت در حدود ۳۰ کیلومتر و مشرف به جلگه ایست بنام تکاب که بخش اصلی خبیص را تشکیل میدهد. آب دائمی شهداد از رودخانه درختگان تأمین میشود. این رودخانه از ارتفاعات «هی نامان» سرچشمه میگیرد و از راه دره درختگان عبور کرده، در مدخل تنگ چهارفرسخ بطرف شمال منحرف میشود، سپس از طریق آبادی «ابراهیم آباد» به سوی لوت جریان می‌یابد. آب این رودخانه در زمستان فراوان و در تابستان کاسته میشود. در تنگ چهارفرسخ شعبه‌ای از رودخانه درختگان جدا شده مستقیم رو به شرق، بطرف شهداد جاری است. در محلی بنام سربند آب زراعتی شهداد را از این شعبه جدا کرده در مجرائی زیرزمینی انداخته بطرف شهداد هدایت میکنند.

خبیص همیشه منطقه اقتصادی مهم کرمان محسوب میشد و از این لحاظ مورد تاخت و تاز اقوام مختلف قرار میگرفت.

موقعیت تاریخی : با بررسیهای اجمالی که در اطراف شهداد بعمل آمد، گسترش تمدن قدیمی خبیص را تا مسافت ۷ کیلومتری شرق شهر مزبور نشان میدهد. با وجودی که دشت شهداد نسبتاً هموار و کم شیب است، بر حسب يك سنت قدیمی زمینهای زراعتی کرت بندی میشود. کرت های متروکه در جنوب و شرق شهداد تا فاصله چهار کیلومتری دیده میشود. انباشتگی کرت ها از ماسه و شن و بریدگیهای فراوانی که در جنوب شهداد کنونی و کنار مسیل کناران قرار دارد وسعت خبیص سابق را در دوران اسلامی معلوم میدارد. انهدام این شهر بزرگ بر اثر سیل عظیمی که در قرن ششم یا هفتم هجری از مجرای کناران جاری شد و تمام شهر زمان سلجوقی را دربر گرفت. ضمناً بناهای منفرد قدیمی که در جنوب و شمال و شرق شهداد از دوران ساسانی تا قرن هشتم هجری باقیمانده، اهمیت شهر مزبور را در دوران گذشته نشان میدهد.

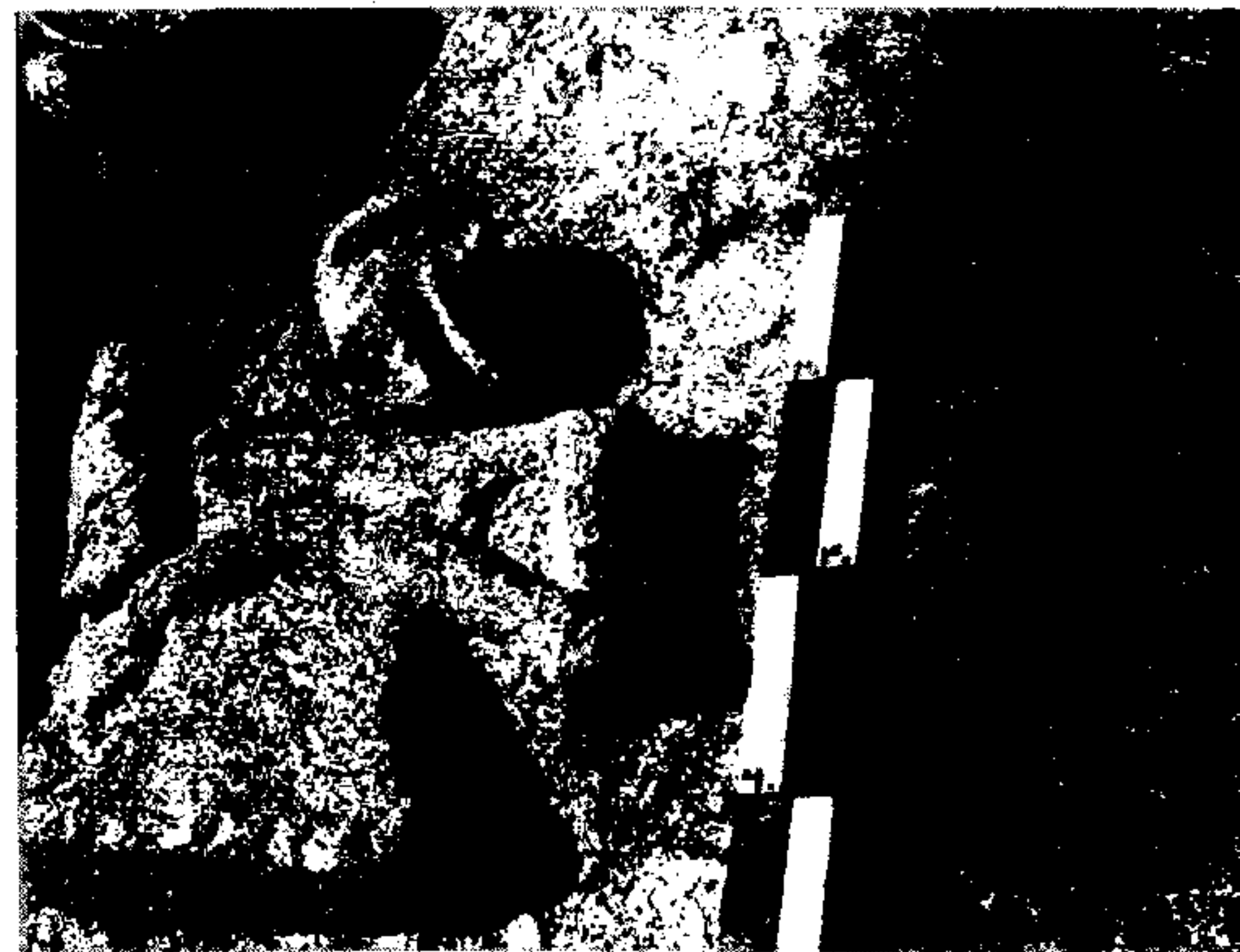
اگر جابجاشدن شهر خبیص از دوران قبل از تاریخ تا عصر حاضر بررسی شود، وسعت زمینی را که این شهر در زمانهای مختلف در آن تغییر مکان یافته در حدود ۶۴ کیلومتر مربع است.

مساکن قبل از تاریخ، تقریباً در حدود ۶ کیلومتری شرق شهداد قرار گرفته و منطقه خبیص کهنه و ملحقیات آن در جنوب شهداد، در امتداد مسیل خرم آباد و اندوگرد بچشم میخورد. شاخه ای از مسیل قدیمی که آب در آن جاری بود از کنار مساکن قبل از تاریخ خبیص میگذشت.

مهمترین آثاریکه امروزه در اطراف شهداد وجود دارد، دوی بنای ساسانی قلعه و کوشک رمسوك است که در دوران اسلامی تغییراتی در آن صورت گرفت. قلعه کهنه ساسانی و بنای امامزاده زید و آقوس کلیا در مشرق و بنای قلعه چه غوکی در جنوب شهر کنونی برجای مانده است.

جغرافیایانویسان بعد از اسلام مانند ابن حوقل و مقدسی راه مرکزی لوت را چنین توصیف کرده اند: « از نرماشیر به دارستان و از آنجا به رأس الماء میرسید. و از رأس الماء بخط مستقیم و از وسط لوت رو به شمال به ده سلم منتهی میگشت. » رأس الماء همان آب شبرنیک یا بلوچ آب است ولی هیچیک از جغرافیایانویسان اسلامی از ارتباط این راه به کشیت و خبیص مطلبی ننوشته اند. با بررسیهایی که از وضع اقلیمی این نواحی به عمل آمد، قرنهای پیش از « ابن حوقل » و « مقدسی » و « اصطخری » راه کشیت به خبیص راه ارتباطی مهمی محسوب میگردد.

از دوران قبل از اسلام هیچ مدرک تاریخی و جغرافیائی درست نیست. بعد از اسلام از سده سوم هجری به بعد جغرافیای



مجسمه گلی مکشوفه در داخل قبر

در جنوب غربی بخش چهار فرسخ رودخانه دیگری از منطقه مرکزی کوهستان جغتو سرچشمه گرفته در ده کشیتو وارد دشت چهار فرسخ میشود. این رودخانه آب زیادی ندارد و خشک روده های متعددی در جنوب به آن ملحق میشود. این رودخانه در شرق چهار فرسخ از کناره کناران گذشته و در جنوب شهداد به مسیل خرم آباد می پیوندد، سپس از طریق دشت جنوبی بطرف آبادیهای شرقی شهداد یا تکاب روان گشته و در لابلای ماسه ها و کلوت های دشت پخش میشود.

از وضع بستر این مسیله معلوم است که زمانی آب فراوانی از این خشک روده ها بطرف شرق جریان داشته و به مساکن قبل از تاریخ خبیص میرسیده است، چرا که وضع مسیله در مغرب شهداد، یعنی در دشت واقع بین این شهر و آبادی چهار فرسخ نشان میدهد که تحولات فرسایشی عظیمی در این منطقه رخ داده است.

شهداد کنونی بشکل مثلثی است که رأس آن بطرف دره کناران و قاعده آن به سمت شرق در حوزة تکاب قرار گرفته و به کلوت های موازی حاشیه لوت منتهی میشود. سطح شهداد تماماً پوشیده از باغهای مرکبات و خرماست. اراضی زراعتی کم آن در شرق و شمال شهر قرار دارند. عامل مؤثر جلب و نگهداری انسان را در این ناحیه باید وجود همان آب دائمی دانست، زیرا در دشتی که فاقد زندگی گیاهی و حیوانی است آب ارزش فراوان دارد. ولی گذشته از آب باید عوامل دیگری را که باعث سکونت انسان از هزاران سال پیش در این منطقه شد، جستجو کرد، چرا که در طول ماجراهای اندوه بار تاریخ،

نویسان بزرگی پیدا میشوند که هر يك با سبك مخصوص بخود كتابی نوشته اند ، * مانند ابن خردادبه - قدامة - یعقوبی - ابن رسته - ابن فقیه و در قرن چهارم - اصطخری - ابن حوقل - مقدسی - كتاب حدود العالم - در قرن پنجم و ششم ناصر خسرو - ابن بلخی - ادریسی و در سده هفتم یاقوت - قزوینی ، در قرن هشتم ابوالفدا - مستوفی - ابن بطوطه ، در قرن نهم حافظ ابرو و شرف الدین علی یزدی . كتاب عقدا لعلی از افضل کرمانی که حکومت ملك دینارغز را بر کرمان و بلاها و خرابیهای وارده بر خبیص را شرح میدهد یکی از آثار با ارزش است .

حمزه اصفهانی درباره بسیاری از اسامی جغرافیای قبل از اسلام اظهار نظر کرده است . نام اصلی خبیص در هیچیک از کتب جغرافی نویسان اسلامی نیامده فقط یاقوت نقل از حمزه اصفهانی گوید خبیص معرب هیج است .

بعد از حمله عرب به ایران در دوران اسلامی چنانچه درباره نام قدیمی شهرها دقت شود ، تغییر نام هیج به خبیص را میتوان روشن کرد . در خصوص تغییر حروف « ه » به « خ » و « گ » به « چ » و « ج » به « ص » موارد بسیار دیده میشود . مثلاً اصطخری و ابن حوقل و مقدسی نام دیر گچین یا دیر گچ را در آثار خود دیر الجص نوشته اند .

این بنا در نزدیکی رود شور جاده قم قرار دارد . راه قدیمی ری به اصفهان از کنار آن و از مسیر محمد آباد - کاج و حوض سلطان میگذشت .

جص که معرب گچ است با تغییر حروف شکل و تلفظ اصلی خود را از دست داد حال با مطالعه اسم جص که در اصل

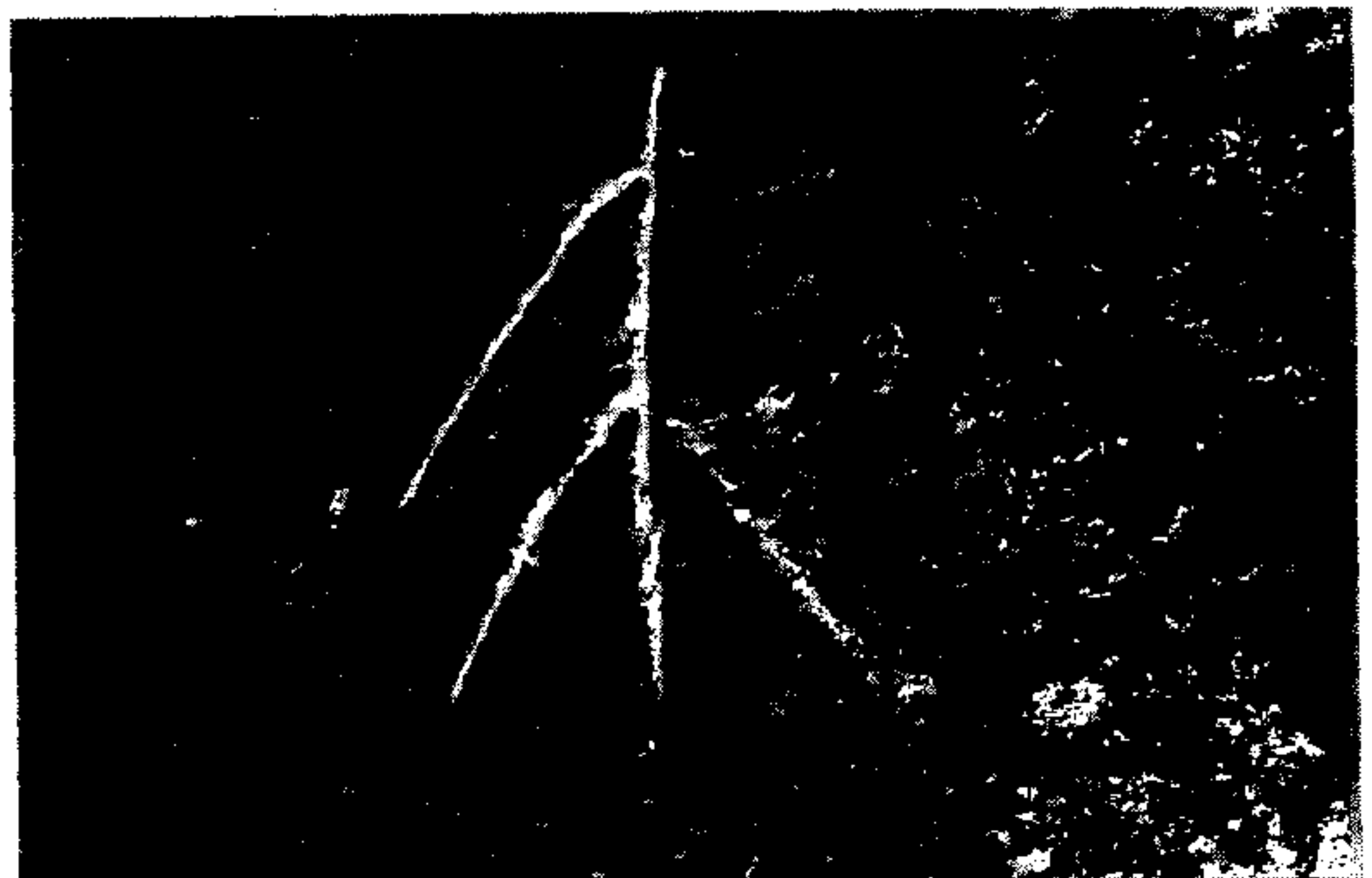
گچ است و نام خبیص دوران اسلامی که بنابه گفته حمزه اصفهانی قبلاً هیج بوده و مقایسه آن با نام جص و گچ چنین استنباط میشود که اعراب « ه » را به « خ » و « ج » را به « ص » تبدیل کردند در نتیجه « هیج » بصورت خبیص درآمد ، بنابراین گفته حمزه در این مورد صحیح بنظر میرسد . از طرفی امروزه در حوالی شهداد (خبیص) آبادیهای وجود دارد که نامهای قبل از اسلام خود را حفظ کرده اند ، مانند کشیت - رموك - کشیتو - سیرج - گوگ و جهر و غیره .

ذكر مطالب اجمالی فوق تاحدی وضع مناطق حاشیه لوت و خبیص را روشن میکند . چون قبل از شرح کاوشهای علمی لازم بود که علاقمندان اندك آشنائی به وضع اقلیمی و جغرافیای تاریخی این محل پیدا کنند .

کاوشهای باستانشناسی : گروه باستانشناسی دشت لوت از سال ۱۳۴۷ در حاشیه این بیابان وسیع بکار بررسی و مطالعات باستانشناسی خویش ادامه میدهد . این گروه ضمن بررسیهای خود در شرق شهداد (خبیص) محلی را که در سال ۱۳۴۶ توجه گروه مؤسسه جغرافیائی دانشگاه تهران را جلب کرده بود ، مورد تجسس قرار داد .

در سرزمین وسیعی که سیلابهای عظیم گذشته و بادهای موسمی سطح آنرا در هم ریخته و هیچگونه محیط زیست گیاهی و حیوانی وجود ندارد ، پس از تلاش مداوم چند ساله ، در لابلای طبقات رسوبی به کشف آثار با ارزش قبل از تاریخ نایل آمد .

خطوط نشانه های Pictographique اوائل هزاره سوم ق . م



پیاثه از سنگ صابون Stéatite اواسط هزاره سوم ق . م



گروه باستان‌شناسی کاوشهای علمی خویش را در محلی بنام خبیص کهنه ادامه داد و با کشف آثار و اشیاء و خطوط ارزنده‌ای به تمدن درخشانی در نواحی شرق ایران دست یافت که قدمت آن به اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم قبل از میلاد می‌رسد.

خبیص کهنه در قدیم یکی از مناطق مهم ارتباطی محسوب میشد. این محل که در ۵ کیلومتری شرق شهداد کنونی قرار دارد ارتفاعش نسبت به آن با کمی اختلاف و در حدود ۴۰۰ متر است. به سبب وجود کوه‌های مرتفع غربی دشت لوت آب و هوای این منطقه خشک بری بوده و گرمای هوا در فصل تابستان شدت بالا می‌رود.

خبیص سابق و شهداد امروزی و نواحی اطراف آن بسبب عدم راه‌های ارتباطی، از لحاظ رشد اقتصادی و کشاورزی متوقف شده و از مزایای تمدن جدید بی‌بهره مانده است. خبیص در دوران اسلامی، از شهرستان‌های معروف و حاصلخیز کرمان محسوب میشد. بقایای آثار این شهر قدیمی حاکی از ویرانی‌هایی است که در قرون گذشته بر اثر سیل و بادهای موسمی و تاخت و تاز اقوام مختلف بوجود آمده است. این شهر از قرون

خمره كوچك سفالي نقش‌دار با درپوش



هشتم و نهم هجری رو با انحطاط گذاشت، بطوریکه قهر طبیعت به کمک نیروی مخرب انسانی در محو آثار این سرزمین طوری همداستان شدند که امروزه جز چند بنای مخروبه در فواصل دور از یکدیگر به چشم نمی‌خورند.

گرچه بعد از هزاره چهارم قبل از میلاد محل خبیص کهنه از تهاجم سیل و بادهای موسمی لوت در امان نماند، ولی ساکنین این ناحیه هم در این خرابی سهیم بودند چون با قطع تدریجی درختان گر و از بین رفتن جنگلهای انبوه که تاسافتی از حاشیه لوت را می‌پوشانید، سد عظیمی را که در مقابل طوفانهای شن وجود داشت از بین بردند و باعث پیشروی عوامل فوق شدند.

در کاوشهای سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در بدنه گورهای حفاری دو طبقه لایه سیلابی «لیمونی» سبزرنگ کشف شد. یکی از لایه‌ها در پائین مقابر مکشوفه قرار داشت و دیگری از ارتفاع ۹۰ سانتیمتری آنها می‌گذشت. ضخامت لایه‌ها در حدود ۲۰ سانتیمتر بود. وجود این دو لایه سیلابی در دو فاصله معین حاکی از جریان دوسیل عظیم است که یکی در هزاره چهارم ق - م و دیگری چندین قرن بعد از تدفین مردگان به وقوع پیوست. جریان سیل اخیر باعث از بین رفتن آثار بنا و نقاط مسکونی خبیص باستانی شد. نفوذ آب سیلابی در فساد استخوانها و اشیاء فلزی بی‌تأثیر نبوده است، چرا که در خاک این ناحیه املاح قابل تجزیه بسیار دیده میشود که با آب ترکیبات فاسد کننده‌ای را تولید میکنند. باین سبب در گورهای مکشوفه هیچگونه آثار استخوان دیده نشده است. ولی با وجود نفوذ آب، شکل مقابر محفوظ مانده که جهات آن در امتداد شرقی و غربی قرار دارند.

در سال ۱۳۴۸ هیئت باستان‌شناسی دشت لوت ضمن بررسیهای خود در شرق شهداد در فواصل ششصد و سیصد متری شمال غربی و شمال کارگاه اصلی، به دو تمدن دیگر که به قبل از تاریخ تعلق دارند، دست یافت. سفالهایی که از این دو کارگاه آزمایشی بدست آمد، با سفالهای کارگاه اصلی کاملاً متفاوت است، یعنی از لحاظ فرم، جنس و نقش کاملاً با سفالهای قرمز رنگ و نقش‌دار کارگاه اصلی اختلاف داشت. سفالهای دو محل فوق بشکل کوزه یا کاسه كوچك مدور ساده به رنگ نخودی نارنجی - یا سیاه رنگ است که روی بدنه آنها با خطوط موازی یا منحنی تزئین شده است. ضمناً مقدار ماسه در خاک سفالهای مزبور بیش از نوع سفالهای دیگر است و از لحاظ پخت خشن مینماید.

شیئی جالبی که در کارگاه آزمایشی اول بدست آمد گلوله سفالی تو خالی نقش‌داری است که در جوف آن تعدادی سنگهای كوچك ریخته و در آنرا بسته‌اند. از این گلوله بعنوان نامه ارسالی استفاده میشد، یعنی به تعداد سنگهای داخل گلوله صاحب جنس میبایست کالائی تحویل گیرد. از این نوع گلوله‌های در بسته در شوش تعدادی پیدا شد که سطح خارجی آن با

استوانه‌های نقش‌دار مهر شده است و از آنها به منظور فوق استفاده می‌شد. قدمت این گلوله‌های گلی به اواسط هزاره چهارم ق.م (به زمان شهرنشینی جدید ایلام) مربوط می‌شود. با تطبیق گلوله گلی خبیص با گلوله‌های مکشوفه درشوش، قدمت این کارگاه آزمایشی به اواسط هزاره چهارم قبل از میلاد می‌رسد. علاوه بر گلوله مزبور، تعدادی ظروف سفالین ساده نخودی - نارنجی و خاکستری رنگ کشف شد که از لحاظ ساخت و شکل با سفالهای کارگاه اصلی تفاوت کلی دارند. در همین محل بود که گروه باستانشناسی موفق به کشف چهارقبر با اسکلت انسان شد. ضمناً مقدار کمی اشیاء مسی از این محل بدست آمد که شامل تعدادی سنجاق کوچک و میخ و یک عدد تبر فلزی و چند ظرف فلزی از جنس مس و سرب است.

حداکثر عمق کار در این کارگاه از ۴۰ سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد، لذا غالب آثار و اشیاء مکشوفه تقریباً در ارتفاع کمی پیداشد. چون قدمت این کارگاه نسبت به دیگر کارگاهها بیشتر بود (قدمت آن به اواخر دوران کالکولتیک می‌رسد) ممکن است در آتیه کاوشهای دامنه‌داری در آن انجام گیرد.

همانطوریکه قبلاً اشاره رفت کارگاه آزمایشی شماره ۳ در سیصد متری شمال کارگاه اصلی قرار دارد. گروه باستانشناسی دشت لوت در همان سال اقدام به گمانه‌زنی در این محل نمود و موفق به کشف سه قبر با اسکلت انسان شد. استخوانهای سه گور تقریباً از بین رفته بودند. در این کارگاه تعدادی سفالهای مرغی شکل بدست آمد. وجود ماسه بسیار در خمیر اولیه سفالها، ناهمواریهای در سطح ظرفها بوجود آورده است. گرچه سفالها از لحاظ فرم محدود است، ولی مهارت سازنده در شکل دادن به سفال و تزئینات و نقشهای کنده روی آن چشمگیر است.

علاوه بر سفال، تعدادی ظروف فلزی و سنگی ظریف پیدا شد، از جمله ۴ تبر مسی زیباست که بشکل سر حیوان ساخته شده است و نیز ظرفهایی از جنس استاتیت (سنگ صابون) و مرمر کشف شد که از جنبه هنری واجد اهمیت بسیار است.

اشیاء و آثار این کارگاه در عمق ۶۰ سانتیمتری کشف شد. آثار بنا و خشت در آن دیده نشد، ولی با مقایسه کوزه‌های ساده مزبور با اشیاء فلزی و سنگی، قدمت این کارگاه به اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم ق.م می‌رسد.

در خصوص آثار بنا در نواحی شرقی خبیص و منطقه تکاب یادآور می‌شود بر اثر از بین رفتن جنگلهای گز، مراکز سکونت در معرض خطر بادهای موسمی و سیلاب قرار گرفت. فرسایش باد و پیشروی ماسه‌های روان، مساکن اقوام قبل از تاریخ خبیص را یکی پس از دیگری از بین برد. بدین جهت امید دسترسی به بنا و آثار معماری آن زمان بسیار دور و تقریباً غیر ممکن است.

با وجود نتایج مهمی که در حفاریهای فوق عاید شد،

گروه باستانشناسی دشت لوت از اولین سال کاوش خود، یعنی مدت چهار سال در محلی بنام کارگاه شماره ۳ بکار حفاری اشتغال داشته است. محل مزبور در حقیقت کارگاه اصلی هیئت را تشکیل میداد، گرچه قدمت آن از دو قسمت فوق‌الذکر کمتر است، ولی نظر به کشف خطوط تصویری و سفالهای متنوع و اشیاء فلزی و سنگی جالب هیئت تصمیم گرفت که کار اصلی خود را در آنجا تمرکز دهد.

در قسمت مهمی از محل مزبور خاکبرداری انجام گرفت و در نتیجه آثار و اشیاء ارزنده‌ای از جنس سفال و فلز و سنگ که مربوط به نیمه اول هزاره سوم قبل از میلاد است در یک طبقه کشف شد. عمق کار بعلاوه ناهمواریهای زمین که بر اثر سیلابهای گذشته بوجود آمده بود، در همه جا یکسان نیست، به همین جهت عمق مقابر از ۳۰ سانتیمتر تا ۱۸۰ متر تغییر میکنند.

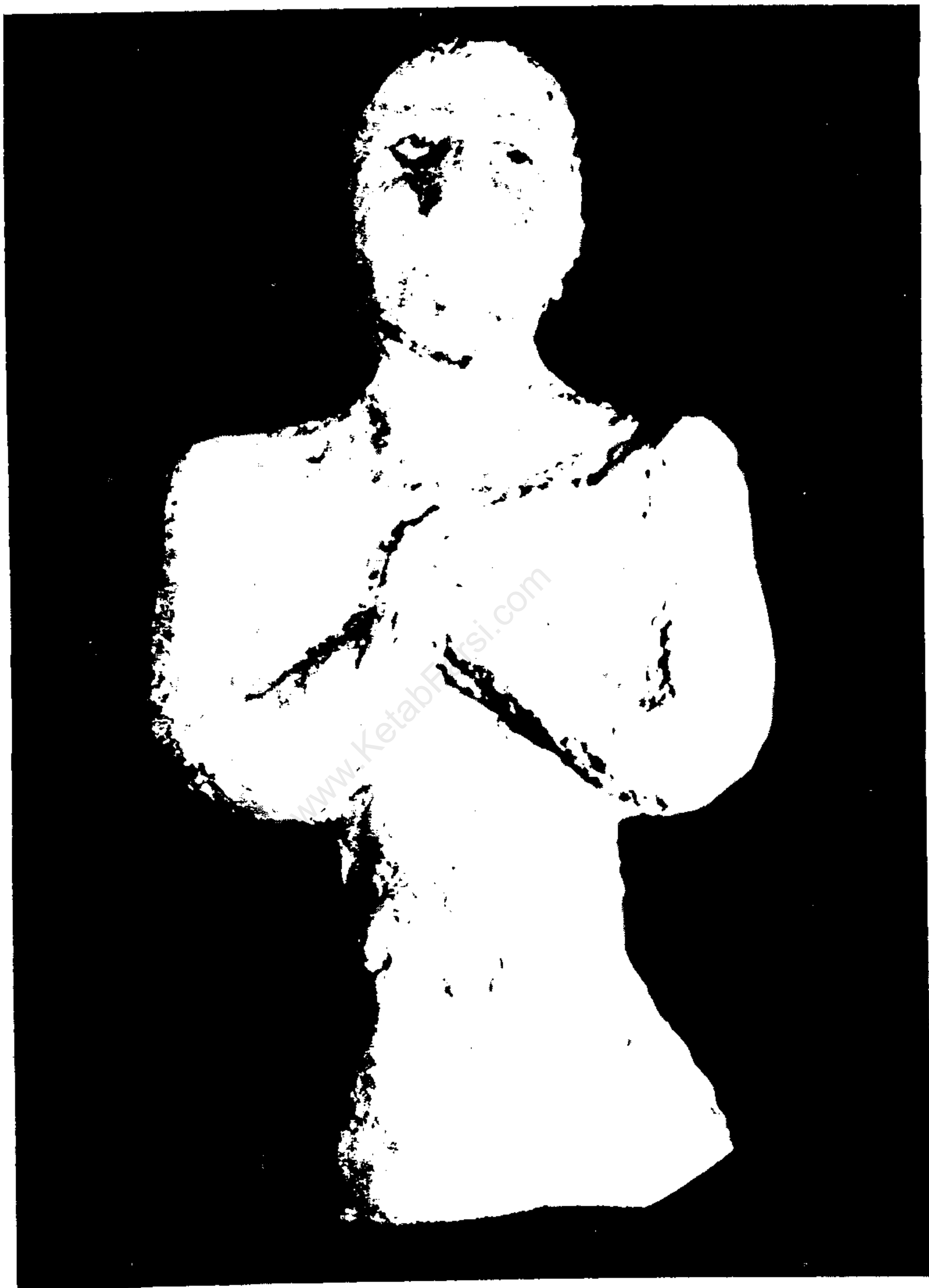
سفال: سفالگری از فنون متداول مردم ساکن این ناحیه بوده است. سفالگران خبیص با مهارت و سلیقه خاص خود توانستند شکلهای متنوعی بسفالهای ساخته شده بدهند و با نقشهای مختلف به زیبایی آن بیفزایند. سفالهای نخودی - قرمز - نخودی مایل بسبز و خاکستری مکشوفه، از لحاظ پخت و استحکام با ظروف سفالین سایر نقاط قبل از تاریخ ایران برابری میکند. نقوش حیوانات و گیاهان که بر سفالها دیده میشود، غالباً از طبیعت و اشیاء موجود زمان الهام گرفته و هنرمند با رنگ سیاه، تصاویر مختلفی را به یاری تخیل عرضه کرده است، از این رو در سفالهای نقش‌دار، سفالگر شیوه خاص هنر جنوب شرقی ایران را جلوه میدهد. ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که تمام ظروف سفالین مکشوفه ساخته و پرداخته این محل نبوده، بلکه تعدادی از آنها بصورت کالا از خارج وارد منطقه شده است، مانند ظروف خاکستری و کوزه‌های رنگارنگ که بمقدار کم در مقابر بدست آمد که نمیتوان آنها را جزو سفالهای محلی محسوب داشت.

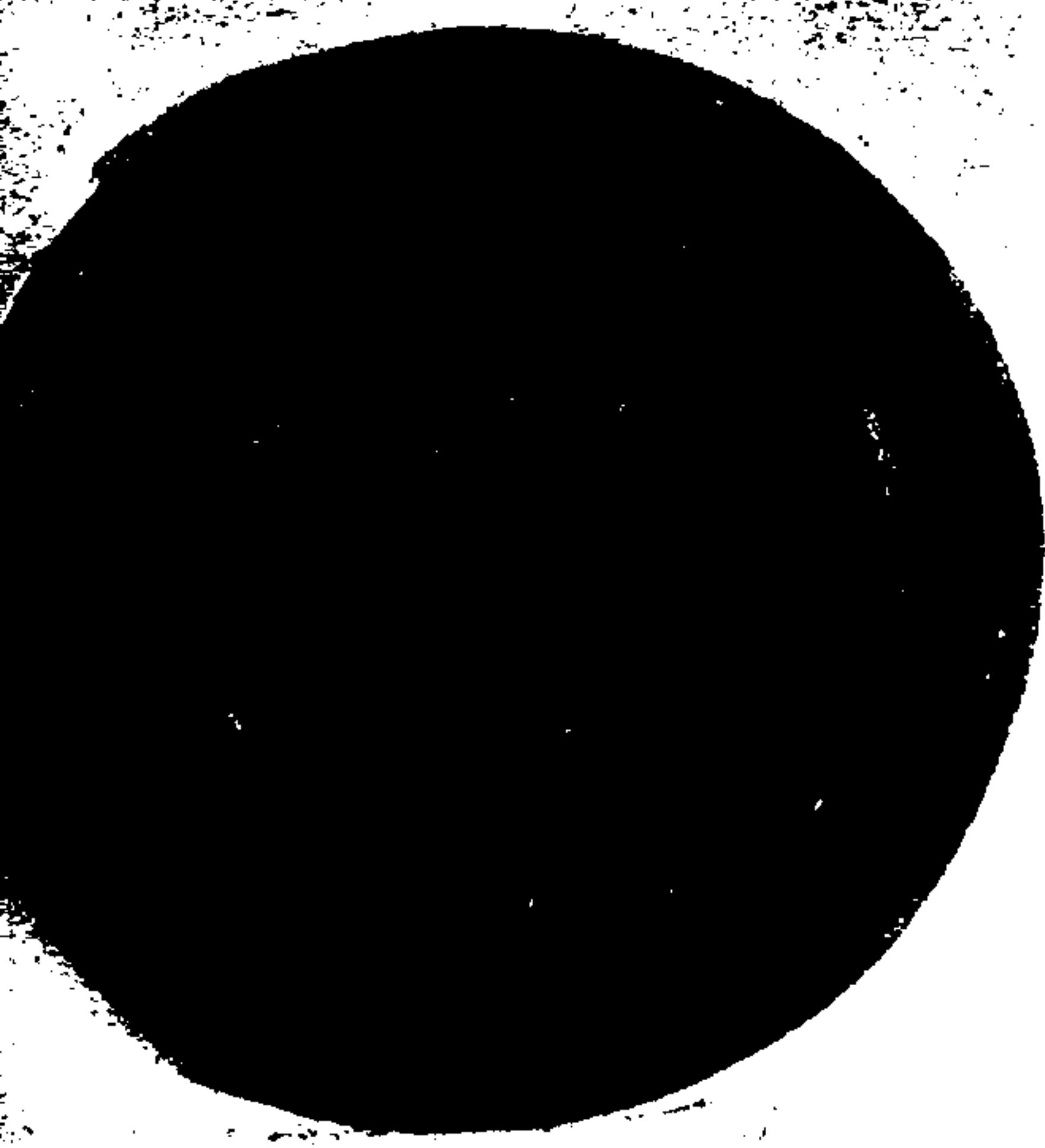
سفالهای مکشوفه در خبیص شامل انواع کاسه، پیاله، کوزه‌های مختلف و خمره‌های کوچک و بزرگ است. سفالهای قرمز رنگ از لحاظ شکل چندان تنوع ندارند، فقط از حیث اندازه متفاوتند، ولی با وجود قلت فرم، در کمال مهارت و استادی ساخته شده است. بنظر می‌رسد از آنها فقط به منظور خاصی استفاده میشد. ضمناً صنایع فلزی و سنگی، هنر سفالگری را تحت الشعاع قرار داده بود.

در مقابر مکشوفه خبیص بیشتر سفالهای قرمز رنگ از حیث شکل و اندازه شباهت زیادی بایکدیگر دارند. این می‌رساند که



مجسمه گلی ایستاده اواسط هزاره سوم ق.م





ظرف می با نقش ماهی در حال حرکت

مراکز متمدن آترمان ایجاب میکرد که فن سفالگری در آنجا رونق گیرد. البته تنها دوری راه را نمیتوان عامل پیشرفت این صنعت دانست، بلکه وضع اجتماعی و احتیاجات محلی هم در این امر مؤثر بوده است.

بر روی سفالهای مکشوفه قرمز رنگ در کارگاه اصلی تعداد قابل توجهی علامات و خطوط نشانه‌ای بدست آمد. خطوط مزبور غالباً در کنار کعب یا در بالای کوزه زیر دهانه و بعضی اوقات بر روی لبه ظرف حک شده است. این نشانه‌ها را قبل از پخت بدو طریق بر روی کوزه‌ها می‌نوشتند. کلمات مشکل بوسیله مهر فلزی یا سنگی در بدنه ظرف فشرده و علامت ساده خطی با قلم کنده میشد. تعداد ظروفی که تا کنون با علامت مختلف کشف شده از ششصد عدد متجاوز است. تعداد کلمات روی ظرف متفاوت است و از یک تا پنج علامت تشکیل میشود. کلمات تصویری مکشوفه در خبیص مرحله تازه‌ای را درباره پیدایش خطوط ابتدائی اقوام قبل از تاریخ نواحی شرق ایران می‌گشاید، چرا که وجود این همه علامت مختلف در سرزمینی که امروز دور افتاده‌ترین محل محسوب میشود، موقعیت و اهمیت

رسم مشابهی را در تدفین اموات رعایت میکردند.

سفالهای نقش‌دار آقوس با سفالهای بمپور، خوراب، تپه‌دَمین و سایر نقاط قبل از تاریخ بلوچستان و کرمان، خصوصاً سفالهای مناطق باستانی لوت جنوبی و حاشیه کویر جازموریان تشابه زیادی دارند. حتی با سفالهای مناطق شرقی بلوچستان و سیستان و مغرب دره سند قابل مقایسه هستند، چرا که نظایر سفالهای کشف شده توسط اورل‌اشتین در مناطق بمپور - دَمین - خوراب - در خبیص (شهداد) هم پیدا شد. ارتباط وسیعی که در هزاره سوم «ق-م» بین خبیص و نواحی لوت جنوبی و سایر مناطق متمدن شرق ایران وجود داشت، باعث رونق هنر سفالگری در این ناحیه شد. هرچه کار گروه باستانشناسی دشت لوت در این سرزمین توسعه یافت، آثار و اشیاء سفالین تازه‌ای از دل خاک بیرون آمد که نمونه بارزی از پیشرفت هنر سفالگری آن عهد است.

در کنار سفالهای قرمز رنگ، گاهی سفالهای نقش‌دار پیدامیشود که از لحاظ نقوش و شیوه کار به اواخر هزاره چهارم و اوائل هزاره سوم ق-م مربوط میشود. چون تعداد این سفالها کم است بنظر میرسد که دوران سفالهای نقش‌دار روپایان است و ظروف قرمز رنگ جایگزین آنها میشوند.

گروه باستانشناسی دشت لوت به سال ۱۳۴۸ در شرق کارگاه اصلی (شماره ۳) به قبوری دست یافت که در آنها تعدادی سفالهای منقوش قرمز و نخودی رنگ پیدا شد که با سفالهای سبز خشن ساده همراه بودند. در این مقابر اشیاء فلزی بسیار کم و اشیاء سنگی بطور کلی یافت نشد. ساخت سفالهای ساده نخودی مایل به سبز از چند فرم تجاوز نمیکرد، ولی سفالهای قرمز نخودی رنگ نقش‌دار متنوع پیدا شد. روی سفالهای مزبور با نقوش پرندگان استیلیزه یا خطوط راست و منحنی یا شکسته هندسی نقاشی شده است. گاهی نقش درختان خرما و گری بطور متقارن در آنها دیده میشود. بر روی سفالهای نخودی مایل به سبز که نقوش آن زیاد ماهرانه نیست، تصاویر خورشید، برگ خرما، یا خطوط هندسی بطور ابتدائی نقش شده است و در ساخت آنها هم دقت کافی بعمل نیامده و غالباً به شکل کوزه‌های دهانه باز ساخته شده و تعدادی از آنها در اثر حرارت کوره تغییر شکل یافته است.

در حوالی منطقه حفاری دو کوره سفالگری مربوط به اوائل هزاره سوم قبل از میلاد کشف شد. متأسفانه بعثت مرور زمان و هجوم بادهای موسمی از بدنه کوره چیزی باقی نمانده است، فقط قسمتی از کف آنها بدست آمد که سوراخهای تقارنی جهت عبور حرارت در آنها تعبیه شده بود. در داخل حفره‌های مزبور قطعاتی از سفالهای نقش‌دار نازک پیدا شد. وجود کوره‌های سفالگری در خبیص خود دلیل بر ساخت سفالهای مختلف در این ناحیه است و از طرفی بعد مسافت و دوری محل مزبور از

ممتازی را برای خبیص دوران قبل از تاریخ بوجود میآورد. استفاده از خط و علائم مشخصه در آن عصر مربوط به اقوامی بود که از لحاظ روابط اقتصادی و سیاسی در سطحی بالاتر از سایر اقوام قرار داشتند. ضمناً وضع اجتماعی آنان ایجاب میکرد منظور خویش را نه تنها از طریق گفتار، بلکه بوسیله کتابت عملی سازند.

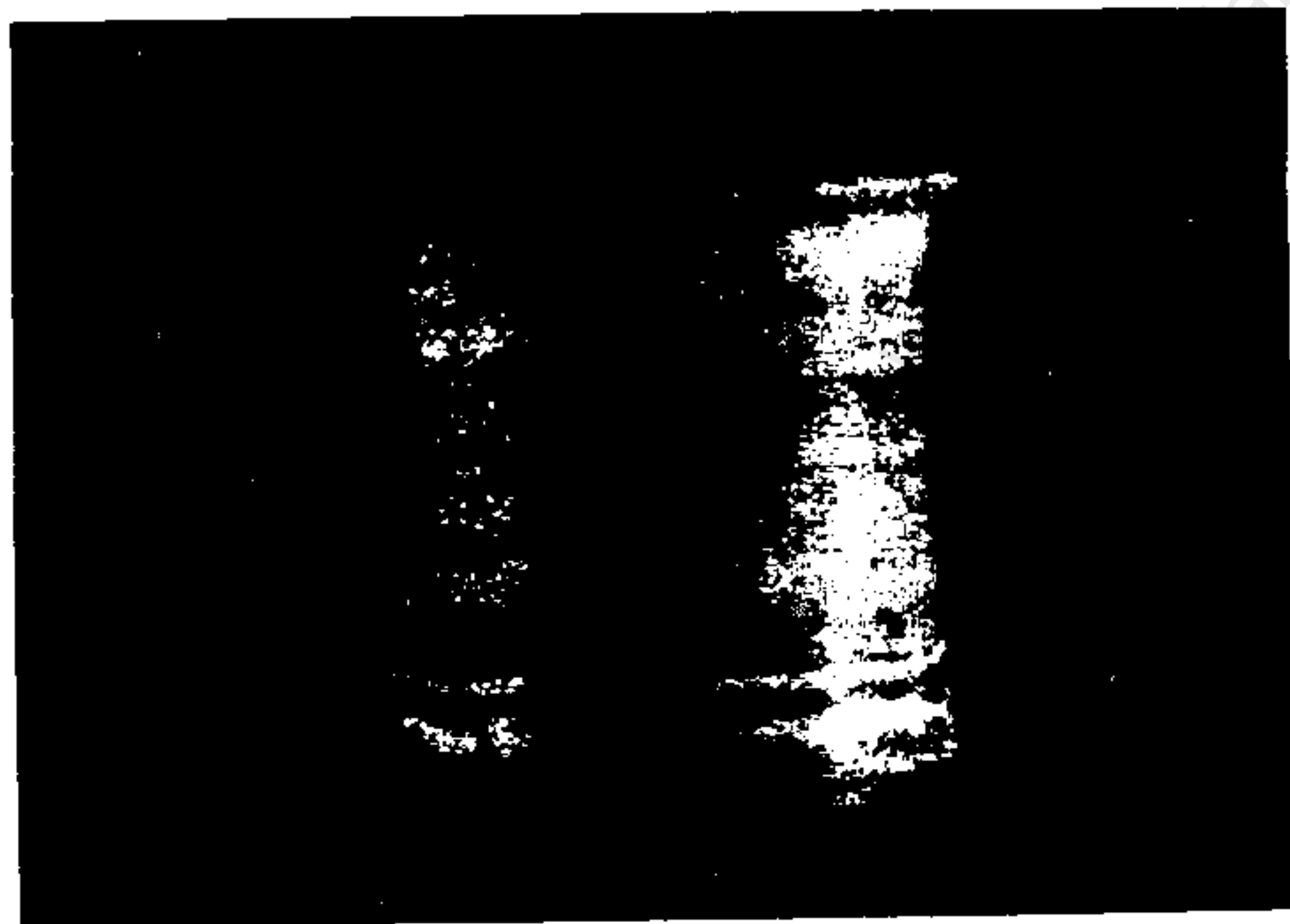
همزمان با علائم مکشوفه خبیص درخوزستان در دوران ارکائیك نوشتن خط در غرب ایران مراحل اولیه تکامل خویش را میپیمود. خطوط کهن ایلامی بر روی الواح گلی و سنگی معمول شد. در سومر خطوط تصویری جای خویش را به خطوط دوران ارکائیك و سپس به میخی اولیه داد. بطور کلی خط در نواحی جنوبی و شرقی ایران و بینالنهرین و دره سند دوران تحول وسیع خود را طی میکرد.

با کشف خطوط و علائم تصویری و نشانه‌ای و نیز کتیبه کوتاهی بنخط کهن ایلامی بر لبه خمره کوچکی در کاوشهای سال ۱۳۴۸ این نتیجه حاصل میشود: گسترش خط در هزاره سوم قبل از میلاد محدود به مناطق غربی ایران و جنوب بینالنهرین و دره سند نبوده، بلکه در حد فاصل سند و بینالنهرین بعضی از اقوام قبل از تاریخ توجه خود را به درك مطالب از طریق کتابت معطوف داشتند، بدین لحاظ در هزاره سوم ق-م استعمال خطوط نشانه Pictographique تا دورترین مساکن قبل از تاریخ رواج یافت. زیرا بین دو تمدن بزرگ شرق و غرب یعنی مبهو و هندو و هارپا از يك طرف و ایلام و سومر از طرف دیگر روابطی برقرار بود، بنابراین بعید بنظر میرسد که در فاصله بین این دو سرزمین اجتماعات دیگری باتمدنهای پیشرفته وجود نداشته باشد، گرچه هنوز کاوش و بررسیهای وسیعی در نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران صورت نگرفته تا بتوانیم این فاصله را پر کنیم، ولی این نظر تاحدی اثبات شده است. اقوامی که در مسیر شاهراه شرق و غرب سکونت داشتند از طریق این شاهراه روابط خود را با سایر مراکز تمدنی آنروز حفظ میکردند. آنها از لحاظ اقتصادی و اجتماعی از اقوام ساکن شوش و اور و اورک و دره سند چندان ضعیفتر نبودند و به رسوم شهرنشینی جدید مانند سایر نقاط ادامه میدادند. ضمناً با تمدن و هنری ارزنده در زمره اقوام متمدن آن روزی قرار داشتند.

کلمات و نشانه‌های زیر کوزه‌های قرمز رنگ در مرحله اول این توهّم را بوجود آورد که علائم مزبور علامات مشخصه خانوادگی یا نشانه کوزه‌گران آن عهد است. ولی پس از سه فصل حفاری تعداد علائم و کلمات چنان روبه‌زونی گذاشت که این پندار دچار ضعف شد. در بعضی از کوزه‌ها تعداد علائم، بسیاری گرفت. ضمناً با کشف يك سطر کتیبه کهن ایلامی بر لبه يك خمره كوچك، نظر قبلی تاحدی مردود شناخته شد. چون این همه علائم و کلمات مختلف نمیتواند مربوط به چند شخص یا چند سفالگر محدود باشد، پس استفاده این علائم از صورت خاص خود خارج شد و جنبه عمومی بخود گرفت. باتوجه به مطالب فوق و رواج خط و کلمات نشانه‌ای در سایر نقاط قبل از تاریخ، علائم مزبور هر يك بصورت کلمه‌ای نشان داده میشود و وجود چند کلمه در يك ظرف بمنظور بیان جمله‌ایست.

ادامه دارد

ظرف مرمر رنگدار



ابوریحان بیرونی

این روایت بی شک آمیزه‌ای است از حقیقت و افسانه، اما در ورای آن میتوان به نمائی از شخصیت فرزانه‌ای دست یافت که بسیاری از ناممکن‌های زمانه‌اش را ممکن ساخت و درانظار بصورت يك افسانه در آمد، «بروکلمان» مستشرق معروف میگوید: «بیرونی از لحاظ علمی در چهارچوبه تمدن و فرهنگی که در آن میزیست از دیگر علما برتر و دایره اطلاعاتش وسیع تر بود»^۱ و «ویل دورانت» نامی‌ترین مورخ غرب درباره‌اش مینویسد: «درچشم مسلمانان يك «لایب‌نیتر» بود»^۲ و اضافه میکند: «شاید برای شرق همان موقعیتی را داشت که «لئوناردو داوینچی» برای فرنگیان»^۳

با اینهمه ستایش و حرمت، عجیب نیست که «بیرونی» درانظار عامه حتی صاحب معجزات و کرامات شناخته شود و پیشگوئی‌های شگفتی‌آور به او نسبت دهند و واقف به اسرار غیب و عالم به راز و رمزهای خلقت بدانندش. «بیرونی» در عصر خود که اوج تمدن و شکفتگی قرون وسطی بود، بصورت يك نقطه اوج درآمد. پاره‌ای از نظرات علمی او تا قرن‌ها پس از مرگش در شرق و غرب تدریس میشد و بعضی از پیروزی‌های تحقیقی‌اش صدها سال بعد از او تازه برای دانشمندان اروپا تحقق یافت. عرصه او آنقدر متنوع و وسیع

«... آورده‌اند که سلطان محمود به شهر غزنین بر بالای کوشکی در چهاردری نشسته بود، به باغ هزار درخت. روی به «ابوریحان» کرد و گفت: «من از این چهار در از کدام در بیرون خواهم رفت؟ حکم کن و اختیار آن بر پاره‌ای کاغذ بنویس و درزیر نهالی بنه.» و این چهار در راه گذر داشت.

«ابوریحان» اسطراب خواست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره‌ای کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد. «محمود» گفت: «حکم کردی؟» گفت: «کردم.» محمود بفرمود تا تیشه و بیل آوردند و بر دیواری که بجانب مشرق بود دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت و گفت آن کاغذ پاری پاره بیاوردند. «ابوریحان» بروی کاغذ نوشته بود که: «ازاین چهار در هیچ بیرون نشود. بر دیوار مشرق دری کنند و از آن بیرون شود.» «محمود» چون بخواند طیره گشت و گفت: «اورا بمیان سرای فرو اندازید.» چنان کردند، مگر با بام‌میانگین دامی بسته بود. «ابوریحان» بر آن دام آمد و دام بدرید و آهسته بزمین فرود آمد، چنانکه آزرده نشد. محمود گفت: «یا بوریحان ازاین حال باری ندانسته بودی.» گفت: «ای خداوند دانسته بودم.» گفت: «دلیل کو؟» غلام را آواز داد و تقویم از غلام بستند و تحویل خویش از میان تقویم بیرون کرد. در احکام آن روز نوشته بود که: «مرا از جای بلند بیندازند و لکن به سلامت به زمین آیم و تندرست برخیزم...»

... مسعود طیره‌تر گشت^۱.

۱ - چهار مقاله عروضی. چاپ دکتر معین. صفحه ۹۳.

۲ - تاریخ فلسفه فی الاسلام - صفحه ۲۹۷.

۳ و ۴ - تاریخ تمدن. جلد ۱۱ - ترجمه ابوالقاسم پاینده -

صفحه ۱۵۲.

است که باور آن دشوار مینماید. «یاقوت حموی» مورخ پرآوازه میگوید: «تصانیف او در نجوم و هیات و منطق و حکمت برتر از شماره است که من فهرست آنها را در شصت ورق دیده‌ام.»

و «ویل دورانت» از او به عنوان، فیلسوف، مورخ جهانگرد، جغرافیدان، لغت‌شناس، ریاضی‌دان، منجم، شاعر و عالم طبیعیات یاد می‌کند، با این تأکید که: «بیرونی در همه این رشته‌ها تألیفات معتبر و تحقیقات مهم ابتکاری داشت.»

مورخان اغلب از «ابوریحان» با نوعی تحسین آمیخته به شیفتگی یاد کرده‌اند. مستشرق نامی «ساختاو» با مروری در آثار نابغه ایرانی دامنه‌شیدائی را تا آنجا میکشاند که میگوید: «بیرونی بزرگترین دانشمندی است که تاریخ‌نشان داده است.»

«ب. سمت» بیرونی را درخشانترین چهره علمی و ریاضی زمانه‌اش می‌شناسد. و می‌نویسد: «اروپائیان بسیاری از معلومات کمیاب خود را درباره «هند» مدیون «ابوریحان» و آثار ارزنده اویند»^۵.

«جرج سارتن» که بشدت تحت تأثیر «بیرونی» است در کتاب «مقدمه‌ای بر تاریخ علم» فاخرترین صفت‌های دستوری را در معرفی او بکار می‌گیرد. این عین اظهار نظر اوست:

«بیرونی نه فقط از فیلسوفان و ریاضیون و جغرافی‌دانان نامبردار است، بلکه از بزرگترین مورخان اسلام و از نامدارترین دانشمندان جهان است.»^۶

«صلاح صفدی» او را چنین توصیف کرده است: «... یگانه دوران خود در فنون حکمت و ریاضیات بود و در طب و نجوم تبحر و تخصص داشت.»^۷

«سختاو» (Sachau) خاورشناس آلمانی که تحقیقات گرانقدری درباره بیرونی دارد، درباره او می‌گوید: «بیرونی بزرگترین شخصیت عقلی است که تاریخ اسلام نظیر او را بخود ندیده است.»^۸

«بروکلمان» در تاریخ رجال اسلامی، پرمایه‌ترین کلماتش را در معرفی «ابوریحان» مورد استفاده قرار میدهد: «حقیقت اینست که شجاعت فکری «بیرونی» و حب او به آگاهی علمی و دور بودنش از توهم و دوستداری حقیقت و تسامح و پاکی ضمیر او جملگی از خصایلی است که در قرون وسطی بی‌نظیر بوده است. در واقع او نابغه‌ای نوآور بود و در مسائل علمی بصیرت کامل داشت و نظر صائبش از نفوذ خاص برخوردار بود.»^۹

ستایش و تجلیل از این گونه بسیار است و نقل تمامی آنها «مثنوی هفتاد من کاغذ شود». همین چند نمونه برای نشان دادن طرز تلقی جهان از ابوریحان و اندیشه‌ها و شخصیت علمی او کفایت میدهد، اگرچه آثار «بیرونی» خود بارزترین اسنادی است که جاودانگی پراز حرمت او را تضمین و تثبیت میکند.

زندگینامه ابوریحان بیرونی

بسیاری از لحظه‌ها و دقائق زندگی پرماجرایی «بیرونی» در ابهام و تاریکی مانده است. آنچه از زندگی او بدست مورخان به تاریخ سپرده شده، کلیاتیست درباره خطوط اصلی زندگی و خصایل و افکار او. زمان و حادثه‌ها حتی بسیاری از آثار پراز او را از میان برداشته است.

ارزشهای وجودی انسانها را در جزئیات کردار و منش و مناسبات آنان باید جست. جوهر انسانی به اصیل‌ترین شکل، در ساده‌ترین روابط و اعمال نقش می‌بندد و روانشناسی علمی از این نخب به اعماق آدمی راه می‌گشاید و به بازگشائی و نقد و تحلیل و شناسائی او می‌نشیند. درباره «ابوریحان» دست آگاهی کوتاه است. لاجرم شناخت دقیق جنبه‌های فردی زندگی او و ویژگیهای اخلاقی و روحی و تمایزات عاطفی و نیز سرچشمه‌های فرهنگی و علمی که او از آنها بهره برداشته، کار دشواری است. با اینهمه ابوریحان بطور عریان در مجموعه آثارش میدرخشد. این آتش بلند و سوزان، حرارت و رنگ و پرتو خود را حتی از ورای اعصار و حتی فراموشی‌ها بجا میرساند. آثار بازمانده او به اضافه کلیات زندگیش برای ملاقات با حقیقت وجودی این نابغه‌ای که مورخان شرقی او را «شیخ عالمان» میخوانند، کافی به نظر میرسد.

«ابوریحان» به سال ۳۶۲ هجری (۹۷۳ میلادی) در دهستان «بیرون» از توابع خوارزم متولد شد. سالیان نخستین زندگی را در این فضای روستائی بسر برد و در خوارزم با علوم و معارف عصر خویش آشنائی یافت. عطش آگاهی و شوق و شور حل مجهولات از کودکی در وجود او

- ۵ - تراث العرب العلمی - قدری حافظ طوقان. ص ۲۷۵.
- ۶ - بنقل از کتاب «تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز» - تألیف و نگارش «علی‌اصغر خلی» ص ۳۴۴.
- ۷ - به نقل از کتاب «فلاسفه شیعه» تألیف عبدالله نعمه. ترجمه سیدجعفر غضبان. از انتشارات کتابفروشی ایران. صفحه ۳۸۱.
- ۸ - «تراث العرب العلمی». تألیف: استاد قدری حافظ طوقان. ص ۲۷۵ - به نقل از کتاب تاریخ فلاسفه ایران.
- ۹ - تاریخ فلاسفه ایران. صفحه ۳۴۵.

خفته بود. این خصایل در جوانی در وجودش بارور شد و از او شاگردی تیزهوش، پرذکاوت، خستگی‌ناپذیر و حساس ساخت. درتواریخ و تذکرها یاد شده است که حادثه‌ای خطیر سبب‌ساز عزیمت «ابوریحان» به «گرگانج» شد، اما کمترین شرح و تعریفی درباره این حادثه مهم نشده است. آیا وسوسه علم انگیزه این سفر بود؟

آیا حکم و ضرورت معیشت این عزیمت را باعث شد؟ آیا يك آشنائی تازه، يك شیفتگی احساسی یا علمی. يك سودای بلند، او را به این مسافرت برانگیخت؟ همه این عوامل محتمل است، با اینهمه هیچیک از این گمان‌ها از پشتوانه قاطع برخوردار نیست.

اقامت «بیرونی» در «گرگانج» دیری نپایید و دیگر بار مسافر شوریده بار سفر بست و راهی «گرگان» شد. این وسوسه دائمی سفر و زیارت دیدنیهای تازه و ملاقات با مردم ناشناخته و دقت و تفحص در احوال و آداب و عقاید و افکار و آثار آنها يك وسوسه دائمی در وجود «ابوریحان» بود. این وسوسه خاموش نشدنی در تمام عمر بر او فرمان راند و از این وادی به آن وادی، از این شهر به آن شهر و از این سرزمین به آن سرزمینش راند.

در «گرگان» نخستین جوانه های نبوغ شکفت و ابوریحان بزودی به خدمت «شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری» امیر گرگان و طبرستان درآمد. پیوند دانشمند جوان با امیر طبرستان روز بروز محکمتر شد. «قابوس بن وشمگیر» به بهای گوهری که در دست داشت واقف بود. علاوه بر این «بیرونی» را حس میکرد، بارقه تیزی را که در عمق چشמהای او سوسو میزد می‌دید و می‌فهمید و در تجلیل او می‌کوشید.

دانشمند جوان در دربار «قابوس» نخستین اثر تحقیقی و درعین حال یکی از بزرگترین تألیفات خود را به پایان رساند و آنرا به امیر «زیاری» اهدا کرد. (به سال ۳۹۰ هجری) این اثر «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» نام داشت. (چگونگی مضامین این کتاب در فصل مربوط به آثار «ابوریحان» خواهد آمد).

«آثار الباقیه» با وجود پرمایگی علمی و ارزش تحقیقی‌اش، محصول دوره‌ای است که «ابوریحان» هنوز به مرز سی سالگی نرسیده بود. «قابوس» که می‌خواست رشته های الفت را هر چه نزدیکتر کند، به فیلسوف جوان پیشنهاد کرد تا در شبستانی در درون کاخ او اقامت گیرد تا فرصت مجاورت و مجالست بیش از پیش فراهم آید. اما تشریفات کاخ حکومتی و پذیرش قیود و آداب ناشی از قرابت بزرگان، با طبع آزاده و خوی ساده‌پسند دانشمند جوان سازگار نبود. «ابوریحان» از سلطان عذر خواست. و امیر زیاری پیشنهاد دیگری ارائه

داد. او خواست تا «ابوریحان» در جرگه خاصان او قرار گیرد و کار امر و نهی را بپذیرد. «بیرونی» با لبخندی که جواب «نه» او را می‌پوشاند دیگر بار عذر خواست.

مرتبه احترام به «ابوریحان» در نزد سلطان تا حدی بود که گاه مایل به دیدار او میشد، امر به احضارش نمیداد و خود به زیارتش میشتافت و «بیرونی» در هر لحظه از شبانه‌روز که مایل بود، یا ضرورتی در می‌یافت، بدون اذن و بار به دیدار سلطان میرفت.

با اینهمه تردیکی و انس، «ابوریحان» در دربار زیاری هم ماندگار نشد. روح سودائی او در جست‌وجو بود. بر که‌های دانش، سرچشمه‌های معرفت و حکمت، جویباران اندیشه و فرهنگ، او را به خود میخواندند. شاید این جست‌وجو، عزیمت ناگهانی او را از «گرگان» به «گرگانج» باعث شد. شاید هم نه. چه انگیزه‌ای در کار بود. این محقق نیست. بازگشت به «گرگانج» بی‌مقدمه و درعین حال بظاهر نامنتظره بنظر می‌آمد. «ابوریحان» در «گرگانج» به دربار مامونیان - پادشاهان خوارزم - راه یافت و صاحب مرتبت عالی شد. شهرت او پیش از آنکه خودش به «گرگانج» برسد، زمینه‌های مساعدی برایش آماده کرده بود. برای دربار خوارزم، گوهر یکتا چون «ابوریحان بیرونی» مغتنم بود. در همین دوران سلطان محمود غزنوی که در سایه

شمشیر قلمرو وسیعی به چنگ آورده بود، برای کسب شهرت و فرونی نام و اعتبار، دربار خود را با وجود دانشمندان و عالمان آذین می‌بست. شاعران نامور روزگار چون فرخی و عنصری و عسجدی و از این همه برتر حماسه‌آفرین همه دورانها «فردوسی» در کنار ۴۰۰ سراینده و ریسنده دیگر، سرمایه معنوی دربار «محمود» بودند. محمود میخواست سهمی از جاودانگی را از جاودانگان زمانه‌اش به وام بگیرد و انگیزه دعوت دانشمندان بزرگی که در خوارزم و طبرستان بودند همین خوی و اشتیاق بود. شادروان استاد سعید نفیسی درباره دعوت محمود مینویسد: «... بیشتر دانشمندان آنروزگار خراسان، از آن جمله «ابن سینا» و «ابوریحان بیرونی» از شعوبه بودند و محمود بواسطه تعصب خشکی که داشت هر يك از این نواحی را که میگرفت در صدد تضییق به اینگونه دانشمندان بر می‌آمد، چنانکه در صدد برآمد «ابن سینا» و ابوسهل مسیحی دانشمند معروف ریاضی را از دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه به غزنین نزد خود ببرد. چون «ابن سینا» و «ابوسهل» به او اطمینان نداشتند، نرفتند و از ترس او آواره شدند. «ابونصر عراق» و «ابوالخیر خمار» و «ابوریحان» بدربار او رفتند...»

«دل‌بستگی فوق‌العاده «ابوریحان» به مسایل علمی به حدی بود که دعوت «محمود» را پذیرفت تا به هندوستان که

در آثرمان از مراکز دانش جهان بود نزدیکتر شود.^۹

«ابوریحان» در دربار محمود غزنوی منزلی درخور خویش یافت. جاذبه شخصیت او در پرتو آگاهی دریاوارش، او را در میان گروه بسیار دانشوران و ادبای دربار غزنوی متمایز ساخت.

اقامت «بیرونی» در غزنین مصادف با لشکرکشی‌های محمود به هندوستان بود. گنجینه‌های خیره‌کننده و شهرهای آباد و پر نعمت آن سامان سلطان غزنوی را وسوسه می‌کرد. همین وسوسه لشکرکشی‌های پیاپی محمود را به هندوستان که در لفافه «جهاد» صورت می‌گرفت، باعث میشد. در زیر شعار «جهاد» و مبارزه با کفر بخاطر گسترش آرمانهای اسلامی، نیروهای عظیمی برانگیخته میشد و جانبازان مسلمان ایرانی در این نبردهای فاتحانه شهرهای بزرگ هند را یکی پس از دیگری تصرف می‌کردند.

کاراین پیروزیها تا فتح سومات بتکده بزرگ هندوان که مملو از ذخایر سیم و زر و گنجینه‌های گوهر بود ادامه یافت.

«بیرونی» در چند رشته از این جنگها همراه بامحمود به هندوستان رفت و هربار مدتی در این سرزمین ماند. در آخرین سفر اقامتش در هند دیرپاتر بود. او در ملاقات با روح اسرارآمیز و نیرومند هند مسحور شد. صدای بی‌طنین و خفته این روح بزرگ و مغموم تا اعماق وجود او منعکس شد. بیرونی انگار آن گمشده ناشناس را که در تمامی عمر جست‌وجویش میکرد، یافته بود. فرهنگ متنوع و درعین حال اصیلی که ریشه‌های عمیق در فلسفه و حکمت داشت و هر گوشه آن رنگ و معنای بکری را آوازی داد «ابوریحان» را از خود بی‌خود کرد.

«بیرونی» در سالیان اقامت در هند، دمی از کنجکاوی و کاوش و تحقیق بازنیستاد. کتب قدیمی و افکار پراکنده‌ای که در برخورد با شخصیت‌های علمی هندوستان در دسترسش قرار می‌گرفت، مجالی بود تا هرچه بیشتر خود را لبریز کند. زبان هندی سنسکریت و سریانی را آموخت و با احاطه‌ای که به ادب پارسی و زبان عرب و عبری داشت، قلمرو وسیعی برای خود فراهم آورد.

«ابوریحان» در مدتی که در هند بسر برد، در یک‌جا آرام ننشست و مدام در گشت‌وگذار بود. این نکته را کتاب بزرگ او «تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل اومردولة» که حاصل مطالعات و کاوشهای او در هند است آشکار می‌سازد. اهمیت و ارزش این کتاب را «بروکلمان» چنین توصیف می‌کند:

«نظر به تصویر کامل و معرفت و اطلاع سرشاری که در این کتاب هست، باید آنرا برترین نتیجه‌ای دانست که

علمای اسلام در میدان شناخت امتها بدست آورده‌اند.»

«بیرونی» در هند فلسفه یونان را تدریس میکرد و در عین حال از آنچه به هند تعلق داشت و تنها در هند یافته میشد می‌آموخت.

قرائن نشان‌میدهند که زندگانی پرتوش و بار «بیرونی» پس از بازگشت از هند بغزنین دیری نپایید. او تا دم مرگ لحظه‌ای از دانستن وجست‌وجو باز نماند. عطش علم در همه سلول‌هایش رخنه کرده بود «عبدالله نعمه» در کتاب «فلاسفه شیعه» تصویر قابل تأملی از این شوق و عطش بدست میدهد: «او اعجوبه زمان خود بود... حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن از تفکر دور نمی‌ماند. مغزش مدام در حال اندیشه، دستش در حال تحریر و زبانش مشغول تقریر بود. فقط در دوروز از سال (نوروز و مهرگان - بزرگترین اعیاد ایرانی است) از اشتغال به انواع رشته‌های علمی و فکری خودداری میکرد.»

«یاقوت» حکایت تکان‌دهنده‌ای از این شور عاشقانه روایت میکند: «ابوالحسن علی بن عیسی و لوالجی فتیه گفته است که من در دم مرگ بدیدار ابوالریحان رفتم. چون مرا دید مسئله‌ای از فقه پرسید. گفتم: در این حال دانستن این مسئله چه ضرورت دارد؟ گفت: اگر من در دم مرگ این را بدانم بهتر است که ندانسته از جهان بروم. من مسئله را برای او بیان کردم و چون از ترسش رفتم، در راه فغان و ناله خانواده‌اش را شنیدم که بر مرگ او می‌گریستند.»

بدعت‌ها و اکتشافات «بیرونی»

بیرونی فیلسوف نبود، اگرچه بر نظرات و عقاید فلسفی عصرش احاطه داشت. او یک سیستم فکری و یا دستگاه و مکتب فلسفی را شالوده نهاد، اما گاه و بیگاه در آثارش نقطه‌نظرهای فلسفی عمیقی برجای گذاشته است. «ابوریحان» بیشتر در سیمای یک دانشمند تجلی میکند که آراء و افکار و بدعت‌هایش پراز تازگی و غنای علمی است.

او طریقه‌ای برای بدست آوردن قوه اعداد بدون توسل به عملیات ملال‌انگیز جمع و ضرب پیدا کرد. برای بعضی از قضایای هندسی راه حل‌هایی کشف کرد که بنام وی معروف شد. فرهنگنامه مبتکرانه‌ای در هیئت و نجوم و ریاضیات تألیف کرد و علت بیرون آمدن آب را از چشمه و چاه «آرتربن»، طبق قانون ظروف مرتبطه شرح داد.

صدها سال پیش از دانشمندان غرب در باره کرویت

۹ - تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا عصر حاضر، تألیف «مرتضی راوندی»، جلد سوم، صفحه ۲۴۵.

زمین سخن گفت و نیروی جاذبه را تشریح کرد. او معتقد بود که اشیاء بطرف مرکز زمین جذب میشوند. تأکید کرده بود که حقایق هیئت را مطابق این فرض که زمین هرروز یکبار بدور محور خود و هر سال یکبار بدور خورشید میگردد، بهمان سهولت میتوان توضیح داد که اگر عکس آنرا فرض کنیم. «بیرونی» به نحوی غریب، و هم هوشمندانه - که بهرحال مورد تأیید دانش امروز نیست - از پیوند نسل انسان به میمون سخن میگوید. عین کلام او را در این باب از کتاب «الجماهر ذیل باب الوان الجواهر والیواقت» نقل می‌کنیم:

«عامه می‌پندارند که جرم یاقوت رنگ برنگ میشود و برنگهای سفید و سیاه و سفید و زرد درمیآید و سرانجام سرخ میشود... این توجه طبیعی دانان در باب جواهر و فلزات حاصل نشد، مگر از آنچه درباره انسان دریافته‌اند که وی نسبت به حیوانات فروتر از خود به حد نهایت کمال نایل آمده است و چون به سنخ و گوهر وی در مینگرد، می‌بینند که او از انواع خود به انسانیت صعود کرده است، تاجائیکه از پایه خرسی به بوزینگی ارتقاء یافته و سرانجام از آن درجات بمرحله انسانی رسیده است.»^{۱۰}

«ابوریحان» روش ساده‌ای برای اندازه‌گیری محیط کره زمین کشف کرد. این کشف را در کتاب «اسطرلاب» به شرح آورده است:

«شناختن آن راه مبتنی بر وهم ولی از راه برهان صحیح است و عمل کردن و رسیدن به نتیجه در آن مشکل است، زیرا اسطرلاب کوچک است و مقدار چیزی که مبنای ما در اسطرلاب میباشد نیز کم است و کیفیت آن اینست که برکوهی مشرف بر دریا یا مشرف بر زمین صاف بالا رویم و شاهد غروب خورشید باشیم. در اینجا انحطاطی که یاد کردیم دیده میشود. پس از آن مقدار عمود آن کوه را تعیین کرده و در جیب مستوی تمام انحطاط موجود ضرب میکنیم و مجموع آنرا بر جیب معکوس همان انحطاط تقسیم میکنیم. خارج از قسمت را در بیست و دو ضرب و سپس بر هفت تقسیم میکنیم، نتیجه معادل با مقدار زمینی است که ارتفاع کوه بدان اندازه‌گیری شده است. از این انحطاط و کمیت آن تجربه‌ای نداریم، ولی آنچه ما را بر نقل این روش و طریقه جرأت داده مطلبی است که ابوالعباس نیریزی از ارسطو حکایت کرده است که درازترین ارتفاع کوهها پنج میل و نیم است، مقداری که قطر زمین را بوسیله آن به سه هزار و دویست میل تقریباً به دو نیم کرده است.

بمقتضیات حساب مزبور لازمست که در کوهی که ارتفاع آن بدین اندازه است انحطاطی تقریباً به اندازه سه درجه وجود داشته باشد. دراموری از این قبیل باید به تجربه

پناه برد و در صورت صحت، بر آن اطمینان کرد. «بیرونی» به علم مثلثات سخت دلبسته بود و کتابهای او بر این امر دلالت میکند که او قانون تناسب جیب‌ها را میدانسته است. آمده است که او یکی از معاصرانش جدولهای ریاضی را برای «جیب وظل» تهیه کردند.

بیرونی نخستین بار طریق بدست آوردن وزن مخصوص اجسام را یافت. فهرستی از فلزاتی که وزن مخصوص آنها بوسیله «بیرونی» استخراج شده در دست است که با وجود نقص وسایل و ابزار آثرمان تقریباً با حقیقت منطبق است. نمونه‌ای از این فهرست را با قیاس با ارقام مستخرجه به یاری دانش امروز می‌آوریم:

فلزات	استخراج بیرونی	استخراج جدید
طلا	۱۹/۲۶	۱۹/۲۶
جیوه	۱۳/۷۴	۱۳/۵۶
مس	۸/۹۲	۸/۸۵
برنج	۸/۶۷	۸/۴

«ابوریحان» برای بدست آوردن وزن مخصوص اجسام، نخست جسم را در هوا وزن میکرد، آنگاه در آب آنرا می‌سنجید، بدین گونه که جسم مورد نظر را در یک ظرف مخروطی شکل که در نقطه‌ای در رأس آن منفذی ایجاد شده بود، قرار میداد، از روی مقدار آبی که جسم بیرون میریخت حجم آنرا تعیین میکرد و آب ریخته را هم وزن میکرد، و از وزن جسم در هوا و وزن آبی که بر اثر قرار دادن جسم در ظرف مخروطی شکل به بیرون ریخته شده بود، وزن مخصوص جسم را بدست می‌آورد.

ابوریحان در علم مکانیک و هیدروستاتیک (علم تعادل مایعات) نیز راه‌جوئی‌های تازه‌ای کرده است...

اندیشه‌ها و عقاید «بیرونی»

«دانش یقینی فقط از ادراکات حسی که بوسیله عقل به یکدیگر پیوسته شوند، بدست می‌آید.»^{۱۱}

این طرز تلقی «بیرونی» است که در عین اختصار، کلیتی از نظام فکری او را برملا میکند. بیرونی گرایشی ایمانی بسوی آئین اشعری داشت. «این آئین در عرصه دین تحولات بزرگی به بار آورد. یکی از این تحولات سرکوبی

۱۰ - «الجماهر...» ترجمه پروین گنابادی. صفحه ۸۰.

۱۱ - سیر فلسفه در ایران. اثر: محمد اقبال لاهوری. ترجمه:

۱. ح. آریان‌پور. ص ۵۱.

آزاد اندیشی ارتدادآمیزی بود که درحوزه فلسفه نیز موجد تغییرات عمده شد، از آن جمله نفوذ آئین اشعری باعث ایجاد زمینه‌ای شد که فلسفه یونانی آزادانه مورد انتقاد قرار گیرد. در آغاز سده پنجم هجری که آئین اشعری دژ خردگرایی را فرو ریخت، شیوه‌ای که باید آنرا اثبات‌گرایی ایرانی نامید، جمعی از متفکران را جلب کرد. «ابوریحان محمد بیرونی» و «ابوعلی بن هیثم» از این زمره بودند.^{۱۲} «بیرونی» با تعالیم «آریابهاتا» درهند آشنا شد و آنرا پسندید و درپرتو این تعالیم سخنانی چنین نوشت:

«شناخت آنچه در پرتو خورشید روشن شده است، ما را بس. آنچه درورای اینست هرچند وسعت ناپیمودنی دارد، ما را سودی نمیرساند، زیرا حواس چیزی را که از دسترس آفتاب برکنار باشد، ادراک نمی‌کنند و چیزی که حواس ادراک نکنند، برما دانسته نمی‌شود.»

بیرونی معتقد بود که طبیعت دارای قوانین ثابت و تغییرناپذیر است که ازحیطه آنها تجاوزنمی‌کند. «مخلوق‌های خارج از معنا و نادر را نباید از موارد خط و اشتباه درطبیعت دانست، چنانکه برخی بدان معتقدند، بلکه این اتفاق بر اثر خروج و انحراف ماده از حد اعتدال در مقدار است.» «بیرونی» با «ابن سینا» فیلسوف و متفکر و دانشمند نامی معاصرش مکاتباتی داشته است. بخشی از آراء و جلوه‌هایی از اندیشه او دراین مکاتبات و نیز انتقادات علمی و فلسفی‌اش بر نظریات ارسطو منعکس است.

سیری در آثار «بیرونی»

«بیرونی» از پرکارترین دانشمندان ایران است. او دائم در تکاپو و حرکت بود. جوشش و جنبش درونی او آرامش نمیگرفت و سیر و سلوک و پژوهش برای او يك راه بی‌پایان بود. درقاموس او ایستادن معنی نداشت و سکون بوی مرگ میداد و زندگی فقط جهش و عشق و آگاهی بود.

درباره‌اش گفته‌اند: «تصانیف او از بار شتری بیشتر است»^{۱۳}. ۱۱۳ تألیف باو نسبت میدهند که جز معدودی از آن باقی نمانده است و اکثر این مانده‌ها بزبانهای لاتین، انگلیسی و فرانسه و آلمانی برگردانده شده است. آثار بیرونی باقتضای زمان به زبان عربی نوشته شده است. نخستین و در عین حال ازپراچ‌ترین تألیفات او «الاثارالباقیه عن القرون الخالیه»^{۱۴} است که در آن از تقویم و اعیاد ایرانیان و یونانیان و اعراب و مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و صابیان سخن رفته است.

این اثر يك تحقیق علمی کاملاً بیطرفانه است و علیرغم بسیاری از تألیفات کهن، ازکینه‌ها و تعصبات و جانبداریهای

دینی مبراست. در مقدمه کتاب جلوه‌ای ازاین روح علمی بی‌شائبه را با این عبارات مینمایاند: «پس ازپاك کردن جان از عللی که غالب خلق را به سقوط میکشاند و موجباتی که چشم حق‌بین را کور میکند، چون عادت و تعصب و رسم رایج و پیروی هوس یا حب ریاست و امثال آن . . . که جز بدینوسیله هرچه بکوشیم و تحمل رنج کنیم بمقصود نخواهیم رسید.»

«الاثارالباقیه . . .» از بدعت گذارانی چون «مانی» و «مزدك» و «المقنع» و «منصور حلاج» تصویر و تحلیلی بدست میدهد و جدولهایی در مورد پادشاهان آشور، کلد، بابل، یونان و قبط و ازمنه کهن تا بعد از مسیحیت و نیز جداولی در باره پادشاهان ایران در عهد پیش از اسلام و طبقات اجتماعی آنها آورده است.



کتاب «التفهیم لاوائل صناعةالتنجیم» از زمره آثار معروف بیرونی است. این تألیف در دو - «تدمه و جبر و حساب و اعداد بحث میکند و سپس به هیئت و احکام نجومی میپردازد. «التفهیم . . .» به زبان ساده، شبهه سؤال و جواب تنظیم شده و با نقشه‌ها و اشکال ویژه‌ای تشریح شده است. بیرونی دراین کتاب نقطه‌نظر جالبی را مطرح میکند: «منجم را بدین نام نتوان شناخت مگر وقتی که این فروغ معرفت یعنی حساب و هندسه و جبر و عدد و هیئت عالم و احکام نجوم را بتمام بداند»^{۱۵}.

پاره‌ای از محققان براین گمانند که: «ابوریحان خود این کتاب را بهر دو زبان پارسی و عربی نوشته بدون اینکه یکی ترجمه از دیگری باشد»^{۱۶}. اما بعضی دیگر یکی ازاین دو کتاب را برگردان دیگری میدانند^{۱۷}. «التفهیم . . .» از بارزترین آثاری است که طرز نگارش و حدود آگاهی‌های علمی عصر مؤلف را بوضوح مینماید و از اینرو ذکر عباراتی از آن خالی از لطف بنظر نمیرسد:

۱۲ - سیرفلسفه درایران. اثر: محمد اقبال لاهوری.

۱۳ - کتاب مجمع‌الادباء تألیف یاقوت حموی.

۱۴ - «الاثارالباقیه» بوسیله آقای علی‌اکبر داناسرشت به فارسی برگردانده شده است. این اثر به سال ۱۸۷۸ میلادی در لایپزیک به چاپ رسید و به سال ۱۸۷۹ به انگلیسی در لندن نشر یافت.

۱۵ - تاریخ فلسفه فی‌الاسلام. صفحه ۲۹۸.

۱۶ - چهارمقاله عروضی. با حواشی شادروان محمد قزوینی. صفحه ۲۵۱.

۱۷ - «التفهیم» بیرونی. چاپ آقای همائی. به نقل از تاریخ فلاسفه ایرانی. تألیف علی‌اصغر حلبی.

باب سیم - حالها و آسمان و زمین

فلک چیست؟ جسمی است چون گوی گردنده اندر جای خویش و اندرمیان او چیزهاست که حرکت ایشان به سرشت خویش بخلاف حرکت فلک است و ما اندر میان اوئیم و او را فلک نام کرده‌اند از بهر حرکت او که گرداست ... و فیلسوفان او را «اثیر» نام همی کنند.

فلک یکی است یا بیشتر؟ فلک‌ها هشت گوی‌اند، یک بر دیگری پیچیده، همچون پیچیدن توپهای پیاز، و فروترین فلک‌ها آنست که بما نزدیکتر است و ماه اندراو همی رود و همی برآید و فرود آید تنهایی هفتاد ... کره دوم ... عطارد است و سوم آن زهره است و چهارم آن آفتاب است و پنجم آن مریخ و ششم آن مشتری و هفتم آن زحل. این گوی هفت ستاره رونده‌اند ...



کتاب «تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مردولة» گزیده‌ترین تألیف بیرونی است که شهرت بی‌همتائی برای او در غرب پراکنده است. این متن را شاهکار بیرونی و یکی از افتخارات تحقیقی کهن میدانند. در این اثر از تاریخ و فلسفه و ادب و مجموعه معارف اقوام هندی در فلک و نجوم و ریاضی سخن رفته است. «بیرونی» تحقیق بزرگ خود را از اوهام و افسانه‌ها پیراسته است و آنگونه که مؤلف تاریخ تمدن «ویل دورانت» میگوید: ابوریحان در «تحقیق ماللهند ...» آنچه را که شخصاً دیده با آنچه از دیگری شنیده، جدا کرده و از اقسام دروغ‌زنان که کتابهایی درباره تاریخ نوشته‌اند به نکوهش یاد کرده است.

تاریخ سیاسی هند فقط جزء ناچیزی از این تألیف بزرگ است. چهل و یک فصل کتاب به هیئت و نجوم هندی و بازده فصل به ادیان این سرزمین اختصاص داده شده است.

«ابوریحان» شیفته «بهاگاواد گیتا» شده بود - میان افکار صوفیانه ودایی و تصوف و نوفاثاغورثی و نوافلاطونی تشابهی یافته و منتخباتی از نوشته‌های متفکران هند را با نظایر آن از فلاسفه یونان مقایسه کرده و نظریات یونانی را به نظرات هندی برتری داده است. «ابوریحان» تصریح می‌کند که: «در هندوستان نابغه‌ای چون سقراط پا نگرفته و یک روش منطقی که علم را از اوهام پاک کند بوجود نیامده است.»

«ابوریحان» در کتاب «تحقیق ماللهند ...» که به سال ۱۰۳۰ میلادی به پایان رسیده، اوضاع و احوال و سیمای مردم هند را در محدوده عصری خاص بصورتی دقیق و علمی تصویر کرده و بدینسان یکی از معتبرترین مأخذها را برای

شناخت تاریخ و جامعه باستانی هند برای آیندگان گرد آورده است. از اینروست که «بروکلیمان» می‌گوید: «چون در این کتاب نموداری کامل و تعریفی جامع شده است، باید آنرا مهمترین اثری دانست که علمای اسلام در زمینه شناسایی ملتها فراهم کرده‌اند.»

«تحقیق ماللهند ...» بیشتر درباره ریاضیات و فلکیات بحث می‌کند و این بحث را به شیوه دلنشینی تا عرصه افسانه دیانت‌های هند امتداد می‌دهد.



کتاب «القانون المسعودی» را گوهر تابانی بر تارک آثار بیرونی خوانده‌اند. زمینه اصلی این تألیف هیأت و نجوم است و «بیرونی» به سال ۴۲۱ هجری آنرا برای سلطان مسعود، پسر محمود غزنوی فراهم آورد. «قانون مسعودی» ساده‌ترین و روانترین اثر علمی «بیرونی» است و مورخان را عقیده بر آنست که همانند «مجسطی» بطلمیوس برشته تحریر درآمده است.

«ابوریحان» در «قانون مسعودی» این نکته را تأکید میکند که کوشیده است تا کلیه جوانب فلکیات را هرچه وسیع‌تر بررسی کند. به این اثر حسابهای ملل گونه‌گون و تقویم آنها ضمیمه شده و دانش زیادی در پیرامون جغرافیای عمومی در متن آن گنجانده شده است.

نسخه‌های خطی «قانون مسعودی» در برلین و موزه بریتانیا نگهداری میشود. چاپ آلمانی و انگلیسی اثر نیز با احتمال قوی از روی همین نسخه‌ها صورت گرفته است.



«الجماهر فی معرفة الجواهر» کتاب بزرگی است درباره انواع سنگهای پربها. در این اثر ضمن آنکه سنگها و فلزات بسیاری از لحاظ طبیعی توصیف شده، از ارزش تجاری و خواص طبی آنها هم سخن رفته است. «بیرونی» در این کتاب وزن مخصوص ۱۸ قسم سنگ گرانها را تعیین کرده و این قانون علمی را برملا ساخته است که «وزن مخصوص جسم متناسب با مقدار آبی است که جایجا می‌کند.»

«بیرونی» در موضوع چگونگی ایجاد هر یک از سنگها سخن می‌راند و درباره برخی از آنها داستانهای جالبی نقل می‌کند و معادن بعضی از سنگهای پربها را نیز در نواحی مختلف معرفی می‌کند.

«بیرونی» علاوه بر «الجماهر ...» رساله‌ای نیز در باب سنگهای قیمتی و جواهرات دارد ...



از دیگر آثار «ابوریحان بیرونی» که در دست است و یا نام و نشانی از آنها باقی مانده فهرست وار یاد می کنیم :

- ۱ - الاستشهاد باختلاف الارصاد .
- ۲ - تجرید الشعاعات والانوار .
- ۳ - الشموس الثاقبة للنفوس .
- ۴ - اخبار المبيضة والقراطة .
- ۵ - تاريخ الهند (در چند جلد) .
- ۶ - مقالات الهيئة وما يحدث في سيط الكرة .
- ۷ - كتاب استيعاب الوجوه الممكنة في صفة الاسطرلاب .
- ۸ - تقاسيم الاقاليم (ياقوت از اين اثر در المعجم یاد کرده است) .
- ۹ - كتاب الدستور (در المعجم به اين اثر اشاره رفته است)
- ۱۰ - كتابي در بيان لوازم دو حرکت (بيشترين اين تأليف اقتباسی از كلام الله مجيد است) .
- ۱۱ - مقاله ای در تلافي عوارض زلزله .
- ۱۲ - مقالة في استخراج قدر الارض برصد انحطاط الافق عن قتل الجبال .
- ۱۳ - مقالة في اختلاف ذوى الفضل في استخراج العرض والميل .
- ۱۴ - مقاله ای در استعمال اسطرلاب كروى .
- ۱۵ - كتاب العمل في الاسطرلاب .
- ۱۶ - كتاب جمع الطرق السائرة في معرفة اوتار الدائرة
- ۱۷ - مقالة في التحليل والتقطيع للتعديل .
- ۱۸ - التنبيه على صناعة التمويه (در كتاب كشف الظنون از اين اثر نام برده شده است) .
- ۱۹ - العجايب الطبيعية والغرائب الصناعية (اين تأليف درباره جادو و طلسم سخن می راند) .
- ۲۰ - كتاب ايضاح الادلة على كيفية سمت القبلية .
- ۲۱ - كتاب تكميل صناعة التسطيع .
- ۲۲ - مقالة في تعيين البلد من العرض والطول كليهما .
- ۲۳ - مقالة في تصحيح الطول والعرض لمساكن المعمور في الارض .
- ۲۴ - كتاب في تهذيب الاقوال في تصحيح العروض والاطوال .
- ۲۵ - مقالة في تصفح كلام «ابى سهل الكوهي» في الكواكب المنقضة .
- ۲۶ - كتاب تصور امر الفجر والشفق في جهة الشرق و الغرب من الافق .
- ۲۷ - كتاب الارقام .
- ۲۸ - كتاب تسطيع الكرة .
- ۲۹ - رساله در اشكال هندسى .
- ۳۰ - اختصار كتاب بطليموس .

- ۳۱ - كتاب الاطوال للفرس .
- ۳۲ - كتاب التطبيق الى تحقيق حركة الشمس .
- ۳۳ - كتاب في تحقيق منازل القمر .
- ۳۴ - تمهيد المستقر لتحقيق العمر .
- ۳۵ - كتاب تحديد نهايات الاماكن لتصحيح مسافات المساكن .
- ۳۶ - كتاب مفتاح الهيئة .
- ۳۷ - كتاب اختلاف الاقوال لاستخراج التحاويل .
- ۳۸ - كتاب ترجمه مافى براهين سدهانه .
- ۳۹ - كيفية رسوم هندیان در یاد گرفتن حساب .
- ۴۰ - كتاب الصيدلة في الطب (اين كتاب درباره خواص و اسامی داروهاست) .
- ۴۱ - مقالة في نقل ضواحي الشكل القطاع الى ما يعنى عنه .
- ۴۲ - الارشاد في احكام النجوم .
- ۴۳ - «كتاب تكميل زيچ»، «حبش»، «بالعلل وتهذيب اعمال في الزلل» .
- ۴۴ - كتاب التعلل باحالة الوهم في نظم اولى الفهم .
- ۴۵ - كتاب سر السرور .
- ۴۶ - مختار الاشعار والاثار .
- ۴۷ - المسامرة في اخبار خوارزم .
- ۴۸ - تاريخ الامم الشرقية .
- ۴۹ - شرح ديوان ابوتمام .
- ۵۰ - كتاب جلاء الازهار في زيچ البتاني .
- ۵۱ - تاريخ سلطان محمود غزنوى و پدرش .
- ۵۲ - زيچ مسعودى

ترجمه های «بیرونی»

«بیرونی» در ترجمه نیز دستی قوی داشت . او برخی از آثار فلسفی هندیان را بزبان عربی برگرداند اهم آنها «كتاب شامل» نام دارد . اين اثر درباره موجودات محسوس و معقول سخن ميگويد . او كتب «پاتان جالی» و «خیاسوت» را نیز به عربی برگردانید . ولی آنچه از این ترجمه ها در دست است بر اصل سانسکریت آنها منطبق نمیشود . اصول هندسه اقلیدس و المجسطی «بطلمیوس» نیز از آثارى است که بوسیله «بیرونی» بزبان سانسکریت درآمده است . «ابوریحان» آثار دیگری را نیز از سانسکریت و دیگر زبانها به عربی ترجمه کرده است . «ویل دورانت» با تکیه بر این حقیقت است که میگوید : «او با ترجمه این آثار میخواست دین خود را به هند ادا کرده باشد .»

گنجور و برنامه او

(۶)

محمدتقی دانش پژوه

۲۵ - فهرست و برنامه .

نجاشی در رجال خود از «فهرستات» یاد میکند (ص ۱۱ و ۳۶) .

واژه فارسی «فهرست» را بسیاری از دانشمندان ایرانی و اسلامی در نوشته های عربی و فارسی خود بکار بردند و از آن فهرست روایتها و کتابها خواسته اند .

در قرائت و تجوید نیز این کلمه به ساخت «فرش الحروف» بکار رفته و در اشتقاق و ریشه شناسی آن سخنانی شگفت گفته شده است . نسخه ای از فرهنگ الادغام الکبیر الذی لابی عمر - البصری فی مجموع القرآن در مجموعه ش ۲۲۸۷ جامع یزد دیده شده است (ص ۶۸۲ فهرست میکروفیلها) که از آن برمیاید که واژه «فرش» باید برگردانده از فرهنگ باشد و آنها باید به گواهی مورد استعمال «فرش» همان «فهرست» باشد .

واژه دیگری هم در اینجا بکار میرود و آن «سجل» است که گفته اند به معنای پایان نامه و خود نامه است و با «سجیل» از یک ریشه است و هر دو نوشتن را می رسانند . برخی گفته اند که سجل «از سه گل» و سجیل «از سنگ گل» گرفته شده است^۱ . گویا هم «سجل» از «سیکیلیوم» یونانی گرفته شده باشد . در برابر واژه های تازه تر عربی «ثبت» ، «معجم» ، «مشيخة» واژه «برنامه» (برنامگ) در اندلس و «فهرسة» ، «فهرس» ، «فهرست» در خاور اسلامی بکار میرفته و میرود .

دانشمندان در برنامه و فهرست چهار روش داشته اند :

۱ - کتابها از روی موضوع و نوع علم بخش بندی و وصف و روایت می شده است مانند الفهرسة ابن خیر اشبیلی

و برنامه ابن مسعود ابوبکر محمد ابن ابی ركب خشی غرناطی که در ۵۴۴ در این شهر در گذشته است و المعجم المفهرس ابن حجر عقالانی .

۲ - به ترتیب شیوخ و خواجگان کتابها روایت می شده است مانند الفهرسة ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عطية محاربی غرناطی در گذشته ۵۴۱ و همچنین فهرستهای نجاشی و طوسی و مازندرانی و رازی و دیگران .

روش الفهرسته یا برنامه الشیوخ ابن الفخار ابوالحسن علی بن محمد بن عینی اشبیلی (۵۹۲ - ۶۶۶) هم به ترتیب شیوخ است بر حسب علوم آنها^۲ .

همچنین الفهرسة قاضی ابوالفضل عیاض بن موسی یحصبی سبتی (۴۹۶ - ۵۴۴) به ترتیب تهجی نام شیوخ است مگر اینکه نخست نامهای «محمد» آمده است .

۳ - روایتهای کتابها و تراجم شیوخ و سرگذشتهای خواجگان با هم آورده میشود مانند برنامه ابوالحسن ابن ابی الربیع عبیدالله بن احمد بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن ابی الربیع قرشی عثمانی اشبیلی نحوی (۵۹۹ - ۶۸۸) که در مجلة معهد المخطوطات (۱ : ۲۵۲) به روایت شاگردش ابوالقاسم ابن الشاط در ۶۸۳ چاپ شده و در دو فصل است : اسماء الشیوخ ، تحریر الاسناد للکتاب .

۱ - العرب جوالیقی ۵ و ۱۸۱ و ۱۹۴ .

۲ - از این فهرست نسخه ای هست با اجازه خود رعینی در رجب ۶۶۴ و نسخه ای دیگر نوشته از روی اصل در ۶۶۳ با اجازه مورخ ۷۱۲ ، این برنامه در مجلة معهد المخطوطات (۵ : ۱۰۳) دیده می شود .

همچنین برنامه‌ی ابو عبدالله محمد بن جابر وادیاشی تونس در گذشته ۷۴۹ که شیوخ و خواجگان خود را برمی‌شمرد نه به ترتیب تهجی سپس در جزو دوم مؤلفات بر شمرده شده است.

۴ - سرگذشت دانشمندان و خواجگان و روش رفتار و خوی و نکوییهای آنها با روایتها و آثار آنها بیاید با فوائد بی‌شماری امالی مانند و بسیار مفصل و گسترده مانند بغیة الراغب و منیة الطالب یا برنامه‌ی ابوالحسن بن مؤمن اندلسی فاسی در گذشته ۹۵۸.

۳۶ - فهرست آثار ارسطو و افلاطون

پولس فارسی گویا از نخستین کسانی است که به انواع آثار ارسطو اشارت کرده است او پس از بوئیوس فیلسوف (۴۸۰ - ۵۲۴) و پیش از ابن سینا که در الارجوزة و منطق المشرقیین که در منطق روش دیگری پیش گرفته و پیشوای متأخران مانند خنجی و رازی و دبیران کاتبی در این زمینه شده بود با چنین روشی رساله‌ای در منطق برای خسرو انوشیروان ساخته است که در دو زبان سریانی و لاتینی چاپ شده است. این رساله باید همان باشد که مشکوئیه رازی در ترتیب السعادات یا المسعدة از آن یاد کرده و سخنی که او درباره آثار ارسطو گفته است آورد.

فهرست کردن آثار ارسطو خود برای فیلسوفان اسلامی و ایرانی مساله‌ای بود. کندی و فارابی و ابن هیثم و ابن سینا و خواجه طوسی و قطب شیرازی درباره کمیت و شمارش آثار او و درباره اغراض او در این کتابها رساله‌ای جداگانه نوشته و یا در ضمن کتابهای خود از آن سخن داشته‌اند. فارابی آثار ارسطو و افلاطون فهرست نموده است بسیار روشن و دقیق.

چنانکه دیده‌ایم یعقوبی در تاریخ خود که به سال ۲۵۲ میرسد فهرست آثار دانشمندان یونانی گذارده است. ابن‌الندیم و قفطی و خزرجمی هم از فهرستهای کهن بهره برده در کتابهای خود آنها را فهرست کرده‌اند.

۳۷ - فهرست آثار جالینوس

مساله دیگری که دانشمندان اسلامی بدان ارج می‌نهادند فهرست آثار جالینوس بوده است. او خودش فهرستی دارد که آن را «پینکس» میخوانده‌اند و از آن به «فهرست عمده» تعنیر کرده‌اند. این رساله در دو مقاله است و ایوب رهاوی ابرش آن را به سریانی درآورده و حنین بن اسحق عبادی هم آن را برای داود متطبب به سریانی و برای ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی به عربی برگردانده است.

او فهرست کوچک دیگری هم دارد که در مجموعه جوامع آثار جالینوس نسخه ۴۹۱۴ دانشگاه می‌بینیم و این یکی گویا با رساله دیگر او بنام «کتاب فی مراتب قراءة کتبه» که اسحاق بن حنین برای بخت‌یشوع به سریانی و حنین برای ابوالحسن احمد بن موسی خوارزمی به عربی درآورده‌اند بی ارتباط نباشد (معارف اسلامی ۲ : ۵۰ - فهرست ابن‌الندیم ۳۴۸ - فهرست فیلمها ۶۴۳).

ابوزید حنین بن اسحاق عبادی حیری (۱۶۴ - ۶ صفر ۲۶۰ یا ۲۶۴) رساله‌ای دارد به نام فهرست کتب جالینوس الذی عمله حنین الی علی بن یحیی فی ذکر ما ترجم من کتب جالینوس بعلمه و بعض مالم یترجم که برای این دانشمند در گذشته ۲۷۵ در چهل و هشت سالگی خود به سال ۲ - ۲۴۱ ساخته است و آن از روی نسخه ۳۶۳۱ ایاصوفیا در مجله ایسیس (۸ : ۷۲۴) به سال ۱۹۲۶ چاپ شده است.

حنین پیش از این مقاله‌ای بر فهرست یافینکس خود جالینوس به سریانی افزوده و در آن چیزهایی آورد که او یاد نکرده بود.

سرگذشت خود حنین هم در همین مجله (۶ : ۲۹۶ - ۲۸۲) هست.

او در این رساله نکته‌های دقیقی در باره فهرست نویسی آن روزگار آورده است.

ابوبکر محمد بن زکریاء رازی «کتاب فی استدراک مابقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین ولا جالینوس نفسه فی فهرسته» دارد گذشته از فهرستی که برای آثار خود نگاشته است. ابن‌الندیم (ص ۳۵۸ - ۳۵۷) با عبارت «ما صنفه الرازی منقول من فهرسته» از آن یاد کرده است (نیز فهرست فیلمها ۵۵۶).

۳۸ - چند دانشمند فهرست‌نگار

۱ - جابر بن حیان صوفی استاد رازی آثار خود را فهرست کرده است (ابن‌الندیم ۴۲۱).

عبدان جانشین حمدان قرمط از سده سوم در «فهرست ماصنفه» آثار خود را بر شمرده است (ابن‌الندیم ۲۳۸ تا ۲۴۱).

۲ - ابوالریحان بیرونی برای کتابهای رازی و خودش فهرست ساخته است (فهرست فیلمها ۵۵۶).

۳ - ابو عبید عبدالواحد جوزجانی بر رساله سرگذشت ابن سینا افزوده و فهرست آثار او را در آن آورده است. بر این فهرست دیگران چیزهایی افزودند و قفطی و بیهقی و خزرجمی

۳ - مجله معاهد المخطوطات ۱ : ۹ و ۹۶.

۴ - ابن‌الندیم ۳۵۲ و ۳۴۸ - معارف اسلامی ۱۲ : ۴۸.

و شهر زوری هم باید از این رساله گرفته باشند.

۴ - صدرالدین ابوالمعالی محمد قونوی در گذشته ۶۷۳ به خط خود فهرستی برای کتابخانه خود در نیمه ۲/۶۶۵ در پایان نسخه ای از المواقف و المخاطات نفی عراقی (ش ۴۲۶۳ ملك در تهران) نوشته است رویهم در آن از صدویازده کتاب نام برده شده و از آن پیداست که وی به آثار فیلسوفان اسلامی نیز می نگریسته است.

۴۹ - فهرست نگاران شیعی دوازده امامی

۱ - ابن بطه ابوجعفر محمد قمی از سده سوم (ذریعه ۱۶ : ۳۷۴ - نجاشی ۲۵۶).

۲ - ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی در گذشته ۲۹۹ یا ۳۰۱ «فهرست کتب مارواه» دارد. او از دانشمندان سنت هم بهره برده است (ذریعه ۱۶ : ۳۹۱ - نجاشی ۱۲۶ - طوسی ۳۰۶ معالم العلماء ۳۴۹).

۳ - ابن الولید ابوجعفر محمد بن حسن بن ابی زید احمد بن الولید قمی فقیه رجالی در گذشته ۳۴۳ فهرست نگاشته است (منهج المقال ۲۹۰ و ۲۹۳ - نجاشی ۲۳).

۴ - ابوالحسن علی مسعودی مورخ در گذشته ۳۴۶ فهرست دارد.

(سرگذشت او در ارمغان محمد شفیع - ذریعه ۱۶ : ۳۹۴ - نجاشی ۱۷۹ و ۲۳۸).

۵ - ابن قولویه ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قمی در گذشته ۳۶۷ «فهرست مارواه من الكتب والاصول» نگاشته است.

(فهرست طوسی ۱۳۰ - ذریعه ۱۶ : ۳۷۵).

۶ - ابوجعفر محمد ابن بابویه قمی رازی ایلاقی در گذشته ۳۸۱ را فهرستی بوده که شیخ طوسی آن را داشته است و فهرست آثار خود او هم در دست بوده است. (طوسی ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۶۹۵ - نجاشی ۲۵۶ - ذریعه ۱۶ : ۳۷۴).

۷ - ابن الجنید ابوعلی محمد بن احمد کاتب اسکافی در گذشته ۳۸۱ در ری را «فهرست کتبه صنفها هو بابابابا» است. (طوسی ۵۹۰ - ذریعه ۱۶ : ۳۷۸ - ابن النديم ص ۲۷۷ چاپ مصر).

۸ - ابوالفتح عثمان ابن جنى (۳۳۰ : ۳۹۲) در اجازه به ابن نصر به سال ۳۸۴ از «فهرست تصانیف» خود یاد کرده است. (ذریعه ۱۶ : ۳۷۹ - معجم الادباء ۱۲ : ۱۰۹).

۹ - ابو عبدالله حسین حسن بن محمد بن موسی بن بابویه قمی فقیه دانشمند سده چهارم فهرست دارد.

(اعلام الشیعه ۱ : ۱۲ قاموس الرجال ۲ : ۲۷۷).

۱۰ - برای تصانیف ابوالحسن علی بن عدوی شمشاطی جزری شاعر معلم سده چهارم دو فهرست است یکی از ابونصر ریان دیگری از ابوالخیر سلامه بن زکریاء موصلی.

(ابن النديم ۲۹۱ - نجاشی ۱۸۸ - منهج المقال ۲۳۸ - قاموس الرجال ۷ : ۵۶).

۱۱ - ابن الغضائری ابوالحسن احمد بن الحسين بن عبيدالله بن ابراهيم بن عبدالله اسدی غضاری خوشنویس هوشمند ادیب از سده چهارم و پنجم «فهرست المحفلات» فهرست الاصول، کتاب الممدوحین، کتاب المدمومین» ساخته است. (ذریعه ۱۶ : ۳۷۶ و ۳۹۴ - منهج المقال ۳۹۸ - قاموس الرجال ۱ : ۳۱ و ۴۱ و ۲۹۰).

۱۲ - شیخ مفید ابن المعلم بغدادی در گذشته ۴۱۳ گویا «فهرست تصانیف المفید» را که همه می شناخته اند خود نوشته و در آن نزدیک به دویست کتاب کوچک و بزرگ برشمرده است (طوسی ۶۹۶ - ذریعه ۱۶ : ۳۷۸).

۱۳ - ابوالحسن محمد بن محمد بصروی دجیلی در گذشته ۴۴۱ برای تصانیف سید مرتضی علم الهدی در گذشته ۴۳۶ که بدو در ۴۱۷ اجازه داده است فهرست ساخته است. (فهرست آستان قدس رضوی ۵ : ۳۹۱).

۱۴ - ابوالفتح محمد بن علی کراجکی در گذشته ۴۴۹ را فهرست تصانیف است از خود او و از معاصرش گویا ابوالقاسم علی ابن المفید و شاید هم ابن طاوس آن را داشته است و در مستدرک نوری دیده میشود (ذریعه ۶ : ۳۷۹ و ۳۹۳).

۱۵ - ۱۷ - شیخ ابوجعفر محمد طوسی در گذشته ۴۶۰ و ابوالعباس احمد نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰) و ابن شهر آشوب مازندرانی ساروی در گذشته ۵۸۸ در حلب از فهرست نگاران بنام شیعی دوازده امامی هستند.

۵ - دیباچه فهرست یحیی مهدوی ص ط - یب.

گفتگوی با محمد تقی ذوفن استاد قلمزنی

کار عیب طراح را بگیرد و کار او را با نرمی و قدرت اصلاح کند. در غیر این صورت قلمزن اسیر و دنباله‌رو طراح است و کار او از روح و خلاقیت خالی میشود.»

«حاج محمد تقی ذوفن» قلمزنی امروز ایران را ادامه سبک رایج صفوی می‌داند. به گمان او آثاری که هنرمندان دوره صفوی بوجود آوردند، با بهترین کارهای فلزی دنیا، پهلوی به پهلوی می‌زنند.

استاد می‌گوید:

هنرمندان فلز کار صفوی برای اولین بار فولاد را دستمایه کار خود کردند. این فلز سخت در دست هنرمندان مانند قلم نقاشی مطیع، انعطاف‌پذیر و لطیف شد. اما بیش از آنکه فولاد ابزار کار قلمزنان شود، فلز کاری به ظرفیت تازه‌ای دست یافت که واجد شکوفائی آن شد. این ظرفیت جدید آمیزش سبک فلز کوبی با طرحهای مینیاتورسازان خبره بود. «آرتور پوپ» ایران‌شناس نامی در این باره تصریح می‌کند: «در طرحهای مینیاتوری که به یاری فلز کوبی آمد، نقش انسان و شاخ و برگ با خطوط زیبا و دوایر و حاشیه‌ها، ترکیبات متنوع و دلکشی پدید آورده است. نقش حیوانات و طرحهای هندسی که ایرانیان استادان واقعی آن بودند، نیز رواج بسیار داشت. طرحهای ظریف‌تر را اغلب آب طلا میدادند. این گونه ظروف به ویژه آنها که نقش انسان داشتند، به امیران و حکام اختصاص داشت. ایشان در خلوت قصرهای خود، خاصه هنگامی که زیباپرستی ذاتی‌شان حکم میکرد، از احکام عالمان دین - و نه دین - به آسانی سرپیچی میکردند. شك نیست که نهی اسلام از تصویر و تمثیل نقوش جاندار نتیجه نفرت و بیم از اعاده بت‌پرستی بود،

«فلز کاری یکی از جلوه‌های اعجاز و جهش قریحه و هنر ایرانی است. شناخت فرهنگ و تمدن ما بدون توجه عمیق به این هنر کامل و رسا نیست. هنر فلز کاری در ایران تا ازمه پیش از تاریخ قدمت دارد. در تمامی آثار قلمزنی که به گذشته‌های این سرزمین تعلق دارد، نیروی حیات و قدرت نه تنها به وضوح، بلکه با کمال ظرافت دیده میشود. بیان قدرت و سرعت حرکت و تلفیق نقوش نیرومند با تصرفات تزیینی، به فلز کاری قدیم ما جنبه خیره‌کننده‌ای می‌بخشد و آنرا در کنار شاهکارهای هنر جهان قرار می‌دهد.»

استاد «محمد تقی ذوفن» خط مستقیمی بین عصر طلایی هنر فلز کاری ایران و امروز رسم می‌کند. او می‌گوید: «انحطاطی که از دوره قاجاریه گریبانگیر قلمزنی شد، این هنر کهن را ضعیف و بیمار کرده است. اگر به این بیمار نرسیم هلاک او حتمی است.»

سرشناس‌ترین هنرمند فلز کار ایران تقلید و کم مایگی را عامل اصلی زوال تدریجی هنر قلمزنی میداند و دریغ خود را باین شکل بیان میکند: «اصفهان در گذشته‌ای نه چندان دور، قبله و قله هنر فلز کاری و قلمزنی بود، اما امروز در این شهر يك خروار کار قلم می‌زنند بی آنکه حتی يك اثر به کارهای اصیل گذشته اضافه کنند. عقاب‌های دیروز جای خود را به جوجه‌های ناتوانی داده‌اند. قلمزن‌های امروز فقط بلدند که از آثار دیگران کپی کنند.»

استاد ۷۲ ساله اصفهانی که بیشتر از نیم قرن تجربه و مهارت هنری پشتوانه حرفهای اوست، معتقد است که: «يك قلمزن باید حتماً يك طراح ورزیده باشد. باید طرحهای اسلیمی را بشناسد و پنجه‌هایش تیز و چابک و سبکبال باشد. باید حتی بتواند در حین



حاج محمدتقی ذوفن متخصص قلمزنی

تمام جوانی من در این راه رفته است. هر وقت به آثار جوراجوری که از زیر پنجه های من بیرون آمده نگاه میکنم، با خودم میگویم: این زندگی من است که باین شکل درآمده، اینها لحظه ها و روزها و ماهها و سالهای گذشته منند. رنجها و شادیها و آرزوها و خاطره های من در این نقشهای فلزی دفن شده اند. شاید هم دفن نشده اند، زنده و تازه و فنا ناپذیر شده اند.

استاد «ذوفن» کار قلمزنی را از ۱۲ سالگی آغاز کرده است. نخستین مشوق و معلم او عمویش حاج حسن علی قلمزن بود. استاد ذوفن میگوید:

«او هنرمند کار کشته ای بود. نگاه تیزی داشت. وقتی شور و اشتیاق مرا به طراحی و نقاشی دید، تشویق خود را با تعلیم

اما این نهی در مقابل عشقی که ایرانیان به زیبایی داشتند و اعتقاد ایشان به اینکه هر گونه خلق و ابداع وظیفه و فضیلت هنرمند است، دیری نپائید.

از جانب دیگر نقش پیکر انسانی روی شمعدان مسجد راستی کفر آمیز بود، اما اینجا زمینه مناسبی برای طرحهای اسلیمی وجود داشت.

زندگی استاد «ذوفن» با سرگذشت قلمزنی در ایران معاصر پیوند دارد. او میگوید: «عشق به این حرفه با گوشت و پوست و رگ و استخوان من آمیخته است.» و بلافاصله انگیزه این عشق و پیوند را بازگو میکند: «۶۰ سال است که قلم میزنم.

آمیخت . « عمویم می گفت: « شاید در وجود تو هنرمند بزرگی خفته باشد . »

استاد ذوفن ادامه میدهد :

« اولین سیاه مشق‌های من طراحی ابنیه و آثار بزرگ هنری مثل عالی‌قاپو ، مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله بود . تصویر این آثار را توی کتابهای قدیمی پیدا میکردم و از روی آنها نمونه برمیداشتم . مینیاتورهای «علیرضا عباسی» هنرمند بزرگ صفوی ایده‌آل من بود . من نقشهای او را روی نقره و مس و برنج منتقل میکردم ، خطوط شوخ و شاداب و زنده او حتی به فلز سخت و عبوس ، رعنائی میداد . من خطوط قاطع و پیر از نوازش مینیاتورهای درخشان او را با فلز آشتی میدادم و این باعث رونق کار من شد .

آنوقت‌ها در اصفهان قلمزنی مورد توجه بسیار خارجیان بود . آنها آثار فلزکاری را به قیمت‌های خوبی میخریدند و این در عین حال که از یکسو رونقی نسبی به این حرفه داد ، از سوئی باعث تباهی آن شد ، چرا که خیلی از فلزکاران روی مس آب نقره میزدند و آنرا در عوض آثار نقره‌ای جا میزدند . هر چه میگذشت قلم من نرم‌تر و نافذتر میشد ، مثل موج روی صفحات فلزی می‌لغزید و می‌خرامید . شاگردان من روز به روز بیشتر میشدند . بسیاری از قلمزنان امروز اصفهان و شهرهای دیگر شاگردان دیروز منند .

من بعضی از کارهای از مننه پیش از اسلام را دوباره رواج دادم . آثار پر قدرت هنرمندان هخامنشی و ساسانی هنوز پس از گذشت دهها قرن رقابت‌ناپذیر است . این آثار ، میراث هنر فلزکاری ماست و قلمزنان امروزی نمیتوانند خودشان را از این نمونه‌های نبوغ و هنر بی‌نیاز بدانند . برای اینکه نحوه بهره‌گیری خودم را از آثار کهن فلزکاری ایران و سنت‌های درخشان آن بهتر تشریح کنم به اختصار درباره سیر هنر فلزکاری ، از گذشته‌های دور تا امروز شرحی میدهم . این شرح اگرچه نارساست ، شمارا با شناسنامه و ارزشهای قلمزنی تاحدی آشنا میکند .

تنها اندکی از آثار بسیار هنرمندان فلزکار عصر هخامنشی به دست ما رسیده است . اما همین اندک به وضوح ، ارزشهای هنری و ذوق و پسند مهارت آن دوره را افشا می‌کند .

عتیقه‌های فراوانی که به هخامنشیان تعلق دارد ، تاکنون از گوشه و کنار فلات گسترده ایران به دست آمده ، اما دو گنجینه مهم از فلزکاری آن دوران یافته شده که از ارزش و اهمیت کم همتایی برخوردار است . یکی از این گنجینه‌ها در کنار رود جیحون کشف شد و دیگری در شهر همدان ، در محل مقرر تابستانی شاهان هخامنشی به دست آمد . گنجینه جیحون شامل تعداد زیادی دستبندهای تزیینی و مرصع و ظروف و صفحات فلزی متنوع است . دستبندهایی که در این گنجینه خیره‌کننده قرار دارد

به دستبندهای مفرغی که در لرستان کشف شده ، بسیار شبیه است . تزیین جالب توجه این دستبندها کله جانوران گونه‌گون در حالات مختلف است . اشکال متنوعی از چهره انسان و نیز حیوانات در میان گنجینه جیحون وجود دارد که یا مستقل و یا به صورت دستگیره درست شده است .

آنچه در این مجموعه متمایز است ، دو سه جام فلزی و یک کوزه زیباست که بر بدنه آن خطوط برجسته افقی به موازات هم کشیده شده و دسته خمیده آن به کله شیری که لبه ظرف را به دندان گرفته ختم می‌شود .

گنجینه جیحون اینک در «بریتیش میوزیوم» انگلستان است .

در کاوشهای باستان‌شناسی نمونه‌های جالبی از جواهرات عصر هخامنشی بدست آمده که از ظرافتی استادانه و هنری پرابتکار برخوردار است . این آثار با آنکه بمیل و اراده شخصی تهیه شده و جنبه تجملی آن غالب‌تر است ، از نظر مذهبی نیز درخور مطالعه است ، چرا که در تمدن هخامنشی عقاید و آراء و اندیشه مذهبی در تمامی شئون تأثیر و دخالت داشته و اصولاً بین امور مذهبی و غیر مذهبی فاصله و تفاوتی وجود نداشته است . نقش جانوران شاخدار همیشه در هنر ایران رایج بوده است و فلزکاران در نمایش این گونه نقشها زبردستی بسیار از خود نشان داده‌اند . نمایش این جانوران به تلفیق و تأثیر عقاید جادوئی یا مذهبی انجام می‌گرفت . به قول «آرتور پوپ» : « به سبب این سنت ممتد و بر اثر اهمیت کنایه‌آمیز و تمثیلی این نقوش ، در تمام دوره‌ها نمونه‌های خوب و پراثر از جانوران در دست هست . اما هنرمندان هخامنشی این موضوع را در هنر به نهایت کمال رساندند . »

معروفترین نمونه این هنر پیکر دوز کوهی بالدار است از مفرغ ، با ریزه‌کاریهای طلائی که دسته کوزه‌ای بوده است . این دوز جهنده که گوئی تجسم شور و غلیان بهاری است ، زنده و پرنیرو و جالب‌نظرند و از جمله گرانبهاترین اشیاء موزه لوور و موزه برلن بشمار می‌آیند .

درباره بز کوهی دیگری که هنرمندان ایرانی عصر هخامنشی از مفرغ ریختگی میان‌تهی ساخته‌اند و اکنون در بریتیش میوزیوم نگهداری میشود «ریمن کوکلین» کارشناس مبرز فرانسوی گفته است : « نزد من این قطعه از همه اشیاء زیباتر است . »

فلزکاری در عهد ساسانی به اوج رسید . هنرمندان ایرانی بر نقره و آهن و مفرغ نقشهای جاندار آفریدند که تأثیر آن هم هنر گذشته و هم هنر آینده را تحت‌الشعاع قرارداد .

اشیاء مفرغی حتی بیش از جامهای مشهور نقره ، صفات بزرگی و افسانه‌ای هنر ساسانی را جلوه میدهند . تنگ‌های مفرغی اغلب بسیار بزرگ است .

قدرت عظیم هنر فلزکاری ساسانی در دوره اسلامی نیز



یکی از نقوش برجسته . کار آقای محمدتقی ذوقی

برجسته‌ترین ظرف نقره سراسر دوره اسلامی و مهمترین اثری که از زمان سلجوقیان باقی است ، بشقاب نقره مشهور آلب ارسلان است . این ظرف نازک کم‌عمق ، دارای کتیبه‌ای به خط کوفی است و براساس متن این کتیبه سازنده ظرف «حسن کاشانی» آنرا به سال ۴۵۹ هجری از جانب ملکه سلجوقی برای همسر تاجدارش ساخته است . نقش آن ساده و بی‌تکلف است و این صفات مختص کارهای دوره سلجوقی است .

از عصر صفوی مفرغ‌کاریهای درخشانی موجود است . ابداع و اختراع سبک‌های جدید ، توسعه یافت ، حتی اسطراب و اسلحه و زره و ابزار کار و هر گونه آلات فنی ، برای هنرمندان فلز کار وسیله‌ای برای نشان دادن تبحر و قریحه نیرومندان بود . نمونه‌های مشخص آثار این دوره ، قدح و سینی و تنگ و هاون و قلمدان و منقل و آینه و جعبه جواهر و شمعدانهای نفیسی است

باقی ماند . بعضی از نقوش مرسوم در هنر فلزی ساسانی تا دوره سلجوقی دوام یافت .

بر طبق سنت‌های قدیمی ، ظروف فلزی بصورت‌های تمثیلی ساخته میشد ، مانند آفتابه‌ای که شکل کله گاو نر است . این میراث ، یادگار شیوه ماقبل تاریخ است و از این عقیده سرچشمه می‌گیرد که نوشیدن از ظرف‌هایی که بشکل یکی از جانوران نیرومند است ، نیروی آن جانور را به انسان منتقل میکند .

در عصر اسلامی ساختن مجمر بشکل شیر و پرندگان بسیار معمول شد .

حکاکی فلز از زمانهای بسیار دور در ایران رواج داشت ، اما شیوه نقره نشاندن روی فلز ، ظاهراً از ایالات شرقی به ایران راه یافت . این معنی را از قوری نقره‌ای که در موزه «ارمیتاژ» شوروی نگهداری میشود ، میتوان دریافت . تاریخ ساختن این قوری سال ۵۵۹ هجری است .



نمونه دیگری از نقوش برجسته . کار آقای محمدتقی ذوفن

که نظیر آنها را در هیچ هنر دیگری نمیتوان یافت .

استاد «ذوفن» عصر قاجار را روزگار افول «قلمزنی» ایران میدانند . به گفته او فلزکاری پس از صفویه دیگر گامی به جلو نگذاشت . یا در همان حد متوقف شد و یا به قهقرا رفت . استاد ۷۲ ساله اصفهانی می گوید :

— وقتی ابتکار و خلاقیت از یک در بیرون میرود ، تقلید از در دیگر وارد میشود . این حال و روز ماست ، اگر قلمزنی را در نیابیم سقوط تدریجی آن به یک مرگ قطعی منجر میشود . این هنر هنوز امکان دارد دوباره برپا ایستد ، من به سهم خودم برای اعتلای قلمزنی قدمهایی برداشته‌ام . به نظر من یکی از مهمترین عوامل رنگ باختگی هنر فلزکاری نداشتن یا کم داشتن استاد فن است . میراث‌های هنری ، ریزه کاریها ، شگردهای

کار ، ظرافت‌ها و شیطنت‌های هنرمندان کهنه کار ، باید به شاگردان و نوآموزان فن منتقل شود تا یک میراث نمیرد . اینست که من خانه خودم را تبدیل به یک آموزشگاه کوچک کرده‌ام و بزودی علاقمندان این هنر را آموزش میدهم .

این کار ضرورت دارد ، اما کافی نیست ، من معتقدم که باید قلمزنان کنونی در یک رشته کلاسهای اجباری شرکت کنند و آموزش ببینند ، تجربه استادکاران در اختیار آنها گذاشته شود ، با شیوه‌های گذشته و سنن استادکاران کهن آشنا شوند .

از این گذشته باید هنرهای بومی و کهن ما در مدارس پی گیری شوند . مدارس حرفه‌ای بهترین عرصه برای این گونه آموزش‌هاست . بذرها را امروز باید بریزیم ، این آخرین فرصت است . میراث پر قدرت گذشته نیرومندترین اهرمی است که در دست ماست . . .

موزقعه از دیدگاه روانشناسی

(۲۰)

جلال ستاری

از تمدن و فرهنگ پدید آمده‌اند، اما نمونه‌های مشخص اینگونه ایزدان و قتل آنان نزد اقوام کشاورز و نیز در استرالیا بازیافته میشود، لکن بندرت نزد اقوام شکارچی آفریقائی دیده شده‌اند. بموجب اسطوره استرالیائی غولی به شکل نهنگ مردمان را می‌بلعید تا آنانرا با بعضی اسرار و رموز آشنا کند، مردم که ازین نیت آگاه نبودند او را کشتند. اما غول- ایزد پیش از مردن (پیش از آنکه کاملاً به شکل نهنگ درآید و به دریا فرو شود) مراسم تشرف به اسرار را به مردمان آموخت و این همان مراسمی است که مرگ و رستاخیز را بصورت تمثیلی مجسم می‌سازد. بروایت يك اسطوره آفریقایی غولی مدعی بود که مردمان را می‌بلعد و تازه و نو بیرون می‌دهد. اما چون فقط يك نیمه از کسانی را که می‌بلعید پس می‌داد بدست مردم کشته شد.

براین قیاس در مراسم تشرف به اسرار سالک مبتدی را در کلبه‌ای که نمودار شکم غول است تازیانه می‌زنند و شکنجه می‌کنند و این شکنجه که نمایشگر هضم شدن و به تحلیل رفتن نوجوان در شکم غول است، آنقدر ادامه دارد تا استاد یا پیر اعلام کند که غول سالک بلعیده را پس داده است.

مراسم مربوط به آغاز دوران بلوغ در آفریقا که شامل سنت ختنه کردن است بقرار زیر است: پیران و استادان که تجسم درندگان خداوار یا ایزدان بصورت جانوران درنده‌اند، نوجوان را از راه ختنه کردنش مجازاً می‌کشند. این قتل که رستاخیزی بدنبال دارد مبتنی براین اعتقاد اساطیری است که حیوانی آغازین مردمانرا می‌کشد تا آنانرا بصورتی دیگر (تغییر یافته یعنی بهتر) زنده کند، اما بفرجام خود حیوان نیز بقتل رسد. این واقعه اساطیری در مراسم و آداب ختنه کردن

کشتن رب النوع بگفته میرساند الیاد کاریست پر خیر و برکت زیرا پس از کشته شدنش چیزی که برای زندگانی آدمی قدر و قیمت و اهمیت بسیار دارد پدیدار میگردد. رب النوع مقتول در مراسمی که منظمأ و هرچندگاه یکبار به یاد کشته شدنش برگزار میشود و نیز در جانوران و گیاهانی که از جسم او زاده میشوند همیشه زنده می‌ماند و هنوز نیز زنده است. این رب کشته شده هیچگاه فراموش نمیشود چون خاصه پس از مرگ سخت سودمند و مورد نیاز مردمان است. قتل رب النوع نوع زندگانی آدمی را دگرگون می‌کند. در بعضی اساطیر، انسان پس از این قتل، میرنده صاحب جنسیت میشود و در بعضی دیگر قتل او الهام بخش آداب تشرف یعنی مراسم و تشریفات است که بابجا آوردنش انسانی طبیعی (کودک) به مرد فرهنگ تغییر می‌یابد.

این ارباب انواع اشکال گوناگون دارند، زندگانشان در روی زمین کوتاه است و پس از کشته شدن بدست مردمان هیچکس بخونخواهی آنان بر نمیخیزد و ارباب انواع نیز کینه و نفرتی نسبت به قاتلان خود ندارند، برعکس به آنان می‌آموزند چگونه باید از مرگ و جسد بیجانشان سود برند و بهره‌برداری کنند. زندگانی این ارباب انواع مرموز است. غالباً از اصل و منشأ آنان آگاهی نداریم. همینقدر می‌دانیم که به روی زمین آمده‌اند تا یار و یاور مردمان باشند و بامرگشان یعنی کشته شدن بدست مردمان بزرگترین خدمت به بشر را انجام دهند. از سوئی عمر ایزدان کوتاه است و از سوی دیگر قتلشان بوجود آورنده مقتضیات حیات انسانی است. با تحقیقات موجود در حال حاضر بدرستی نمی‌توان دانست این ایزدان کی و در کدام مرحله و پایه

هر نوجوان زنده، و تکرار میشود، بدین معنی که نوجوان توسط جانوری وحشی (که بصورت استاد راهنما مجسم شده) کشته میشود و دوباره با پوشیدن یا دربر کردن پوست همان حیوان زنده میشود.

نتیجه اینکه در همه این اساطیر:

۱- موجودی فوق طبیعی مردمان را می کشد تا بتواند آنانرا با اسرار و رموز آشنا سازد.

۲- مردمان که از فضیلت سری این قتل و مرگ خبر ندارند از راه انتقام جوئی آن موجود عجیب را می کشند اما تشریفات و مراسم مرموزی که یادآور همین واقعه قتل است وضع می کنند.

۳- در این مراسم و آداب وجود تصویر یا شیئی مقدسی که معرف بدن یا صدای آن موجود شگرف است یادآور ذات فناپذیر اوست.

آموزش این اساطیر اینست که قتل موجودی آسمانی، پدیدآورنده مراسم و آدابی باطنی است که با بجا آوردن آن آدمی به مرتبه ای عالی تر از حیات میرسد یا پا به مرحله ای نو (مثلاً مرحله بلوغ) می گذارد. نکته جالب نظر اینکه این قتل، جنایت پنداشته نمیشود چون اگر کشتن حیوان جنایت بنظر می آمد خاطره آن هرگز بطور منظم طی مراسمی خاص زنده و تکرار نمی گشت. اینگونه اساطیر نشان دهنده شرایط و مقتضیات کنونی حیات انسان، قوانین حاکم بر رفتار و کردار انسان و اصل گیاهان غذائی و جانوران و مرگ و نهادهای مذهبی و جز آن هستند. این موجودات فوق طبیعی می میرند اما این مرگ نابودی و عدم محض نیست چون آنان بطور قطع نمی میرند، بلکه در آثاری که از خود بجا می نهند همیشه زنده اند. در واقع کشته شدن آنان بدست اجداد اساطیری انسان، نوع و ماهیت زندگی آدمیانرا دگرگون کرده است و همزمان با این قتل رابطه و پیوندی ناگسستنی میان موجودات الهی و مردمان خاکی پدید آمده است چون از آنروزگار است که انسان از ایزدان توشه می گیرد و سیراب میشود.

اینک به دو نمونه از این کشتار رمزی اشاره می کنیم:

« عملی که نشانه یی از روان یا منشی تباہ شده کی اوس است بتفعیل در دینکرت و زادسپرم (دینکرت کتاب هفتم فصل ۲- زات سپرم فصل ۱۲ بند ۷- ۲۵) نقل شده و آن چنین است: او هر مزد گاوی آفریده بود که خاصیتی شگفت انگیز داشت. بدین معنی که هرگاه اختلافی درباره سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می آمد این گاو با کوفتن پای خود بر آنجا که مرز بود، اختلاف را از میان می برد. کی اوس بر آن شد که این گاو را بکشد و علت او در این کار بقتل زات اسپرم چنین بود که میخواست قسمتی از توران را در قلمرو حکومت خود آورد و اگر گاو زنده میماند کاوس نمیتوانست این

تجاوز را جامه حق بپوشاند. لیکن، بروایت دینکرت گناه کشتن و تباہ شدن گاو بر گردن تورانیان بود زیرا دآوری و حکومت این حیوان همواره خلاف آرزوهای آنان بود. پس بجادوی روان کاوس را تباہ کردند و او را با کشتن آن حیوان بر آن داشتند که سود خویش را پایمال کند. خلاصه کلام آنکه کی اوس به پهلوانی سریت نام که از شش برادر خود خردتر بود فرمان داد گاورا بکشد. لیکن همینکه سریت بگاوتزدیک شد گاو بزبان آدمیان با او سخن گفتن آغاز کرد که اگر باین گناه مبادرت کنی دچار ملامت و سرزنش وجدان خواهی شد و زرتشت پیغامبر آینده، نام ترا بیدی یاد خواهد کرد.

« سریت بنزد کاوس باز گشت و سخنان گاو را باز گفت، لیکن چون شاه از روی بیخردی در کشتن گاو اصرار ورزید، آن پهلوان فرمان او را پذیرفت و گاورا بکشت. پایان و نتیجه این داستان را تنها در زات سپرم میتوان یافت و آن چنین است:

« سریت از جنایتی که خود آلت آن شده بود؛ پشیمان گشت و از کی اوس درخواست تا او را بقتل آرد و بدو گفت که اگر چنین نکند او خود پادشاه را خواهد کشت. پس کی اوس بدو فرمان داد تا بجنگلی رود و گفت که در آنجا بدست جادوی که بهیئات سگی ماده در میآید کشته خواهند شد. سریت بجنگل روی آورد، چون سگ را دید براو حمله ور شد و او را بزد، ناگهان آن سگ ماده بدوسگ افزایش یافت و با هر ضربتی که او بر سگان وارد می آورد عدد سگان دو برابر میشد تا آنکه شماره آنها به هزار رسید و این سگان سریت را خسته و مقتول کردند»^۱.

« گاوی که اهورمزد آفرید تا در جنگهای سرحدی حکم تخلف ناپذیر باشد، از روی گاو اساطیری «اوکدات» (آوگدت) ساخته شده است که قتل آن بدست اهریمن یکی از حوادث اصلی خلقت محسوب میگردد.

... در داستان گاو سرسوگ یا هذاگوش که در روز رستاخیز بدست سوشیانس کشته خواهد شد اثر دیگری از داستان این حیوان اساطیری ملاحظه میشود.»

« گاو اوکدات نخستین حیوانی است که اهورامزدا بسا نخستین بشر گیه مرتن خلق کرد و انگر می نیو (اهریمن آنرا از میان برد) ».

حکایت حاسب کریم الدین و بلوقیا در هزارویکشب نیز از همین قماش است: بلوقیا پسر ملکی از بنی اسرائیل در جزیره ای ماری می بیند «از بلور سفیدتر که در طبق زرین نشسته و آن طبق

۱- «ساحره یی که بصورت سگی ماده آشکار میشود و با هر ضربت دو برابر میگردد شباهتی با مار چند سر افسانه یی Lerne دارد که هر سر آن را ببرند سری بجای آن میروید».

بدوش ماری بود مانند پیل و آن مار ملکه ماران بود» که یملیخا نام داشت. یملیخا داروی درد ملك گرزوان است، اگر او کشته شود ملك گرزوان از رنجوری خلاص یابد. حاسب، شهور وزیر ملك گرزوان رنجور را به مکان ملکه ماران رهنمون می‌شود. وزیر دید «ماری ببرزگی پیل از چاه بدرآمد که آتش از چشم و دهان او مانند اخگر فرومی‌ریخت و در پشت آن مار طبقی بود زرین و مرصع به‌دُر و گوهر و در میان آن طبق ماری بود که آن مکان از پرتو او روشن گشت و روی او چون روی آدمیان بود و با زبان فصیح سخن می‌گفت و همان مار، ملکه ماران بود». ملکه ماران به حاسب می‌گوید:

«چون بخانه وزیر برسی او بتو گوید که این مار ذبح کن و گوشت او را سه‌پاره کن، تو بگو که من ذبح نتوانم کرد و سخن او را نپذیر تا او خود مرا ذبح کند و گوشت من پاره پاره ببرد، پس چون مرا بکشد و گوشت من پاره پاره ببرد آنگاه رسولی از نزد ملك گرزوان آمده او را بحضور ملك بخواند، آنگاه وزیر گوشت مرا دردیگ مسین بگذارد و دیگ بر کانون نهد و بتو گوید که در زیر این دیگ آتش بیفروز تا چربی گوشت بیرون آید، آنگاه چربی گوشت او را گرفته در شیشه بگذار و ساعتی صبر کن تا خنک شود و تو او را بنوش که در بدن تو رنجی و المی نماید و همه دردها از تننت بیرون کند، پس چون دوباره از گوشت چربی آید آن چربی گرفته در شیشه بگذار تا من او را بنوشم که مرا دردی در کمر است تا از آن درد بهبودی یابم، القصه وزیر دو شیشه بتو سپارد و این وصیتها بگذارد و خود در پیش ملك رود، تو آنگاه آتش در زیر دیگ بیفروز و بار نخستین که از گوشت چربی بیرون آید تو او را گرفته در شیشه بگذار و از بهر نوشیدن او نگاه‌دار و از نوشیدن آن بر حذر باش، پس چون دوباره از گوشت چربی بدر آید او را گرفته بشیشه دیگر بگذار و از بهر نوشیدن خود نگاه‌دار، پس چون وزیر از نزد ملك باز گردد و از تو شیشه دومین بخواهد تو شیشه نخستین باو ده و ببین که بروی چه خواهد رفت، پس از آن تو شیشه دومین بنوش، چون تو او را بنوشی دل تو خانه حکمت شود، پس از آن گوشت از دیگ مسین بدر آور و در ظرف مسین بگذار و او را بده تا ملك بخورد، چون ملك او را بخورد و گوشت در شکم او جای گیرد تو روی ملك را بدستارچه فرو بند و تا هنگام ظهر صبر کن تا شکم او خنک شود پس از آن چیزی از شراب بروی بنوشان که او در حال بهبودی یابد و رنجوری او بقدرت خدایتعالی برود. پس ایشان برفتند تا بخانه وزیر رسیدند. وزیر بحاسب گفت بامن بخانه اندر آی، چون وزیر و حاسب بخانه اندر شدند امرا و لشکریان پراکنده گشته هریک از پی کار خود برفتند. حاسب طبقی را که ملکه ماران در آن بود از سرزمین نهاد، آنگاه وزیر باو گفت ملکه را ذبح کن، حاسب گفت من ذبح کردن نتوانم و در تمامت عمر

چیزی ذبح نکرده‌ام اگر ترا در ذبح او غرضی است خود او را ذبح کن. وزیر شهور بر پای خاسته، ملکه ماران را از طبق بگرفت و او را ذبح کرد چون حاسب این حالت بدید سخت بگریست وزیر شهور همی خندید و بحاسب می‌گفت ای کم‌خرد از بهر کشتن مار چرا گریانی؟ پس وزیر گوشت ملکه را سه‌پاره بیرید و دردیگ مسین بگذاشت و دیگ بر آتش نهاد در حال مملوکی از نزد ملك در رسید و وزیر گفت ملك ترا در همین ساعت طلبیده است وزیر برخاسته دو شیشه حاضر آورد و بحاسب کریم‌الدین گفت آتش در زیر این دیگ بیفروز تا از گوشت چربی بدر آید، آنگاه تو آن چربی از روی گوشت جمع کن و در یکی از این شیشه‌ها بگذار و ساعتی صبر کن تا خنک شود، آنگاه تو او را بنوش پس چون تو او را بنوشی در تن تو هیچگونه ناخوشی نماید چون دوباره چربی از روی گوشت بدر آید تو او را نیز از روی گوشت جمع کن و در شیشه بگذار و او را در نزد خود نگاه‌دار تا من از نزد ملك بازگردم و او را بنوشم که مرا در کمر دردی هست شاید آن درد از کمر من برود پس از آن وزیر بسوی ملك روان شد و حاسب آتش در زیر دیگ همی کرد تا اینکه چربی از گوشت بدر آمد، پس از آن چربی از روی گوشت جمع آورده در یکی از آن دو شیشه نهاد و شیشه در نزد خود نگاه داشت پس چون پخته شد دیگ از آتش برداشت و با انتظار وزیر بنشست چون وزیر از نزد ملك بازگشت بحاسب گفت چه کار کرده‌ای؟ حاسب گفت شغل بانجام رسانده‌ام. وزیر گفت شیشه نخستین را چه کردی؟ حاسب گفت او را بنوشیدم وزیر گفت در تن تو ازو تغییری نمی‌بینم. حاسب گفت تن من از فرق تا بقدم از اثر آن بسان شعله آتش است پس از آن وزیر بحاسب گفت آن شیشه دیگر در کجاست؟ حاسب شیشه نخستین حاضر آورد. وزیر را گمان این بود که آن شیشه دومین است، در حال او را بنوشید، هنوز از گلوی او فرو نرفته بود که تن او آماس کرد و بر زمین بیفتاد آنگاه حاسب با خود گفت اگر آنچه در شیشه دومینست ضرر میداشت، وزیر او را از بهر خود نمی‌گزید آنگاه توکل بر خدایتعالی کرده آنچه در شیشه دومین بود بنوشید، در حال سینه او خانه حکمت شد و درهای دانش از برای او بگشود پس گوشتی که در دیگ بود گرفته بظرف مسین بگذاشت، او را از خانه وزیر بیرون آورد آنگاه سر باسمان برداشت، هفت آسمان را و ثوابت و سیار را بدید و چگونه سیر کواکب بدانست و حقیقت بر و بحر مشاهده کرد و بعلم هندسه و علم ستاره و علم هیئت و علم فلك و علم شماره آگاهی یافت و احکام کسوف و خسوف و خبر آنها را بدانست آنگاه بسوی زمین نظاره کرده هر چه در آنها از معادن و گیاهان بود بدید و زیان همه را بدانست و بعلم طب و سیمیا و کیمیا آگاهی یافت و آن گوشت را همی برد تا بقصر ملك گرزوان رسید و بنزد ملك حاضر گشته زمین ببوسید و باو گفت اگر وزیر شهور بمرد

ملك زنده باد ملك از این سخن خشمگین شد و بمریدن وزیر سخت بگریست و امرا و بزرگان دولت بگریستند، آنگاه ملك گفت اکنون وزیرشهور در غایت تندرستی نزد من بود و او رفت که گوشت از برای من بیاورد، سبب مرگ او چه شد و او را چه حادثه روی داد؟ حاسب کریم الدین آنچه از خوردن چربی مار بوزیر رفته بود بملك باز گفت ملك را اندوهی سخت روی داد و بحاسب گفت پس از وزیرشهور حالت من چگونه خواهد بود؟ حاسب گفت ای ملك زمان اندوهگین مباش که من در سه روز ترا معالجت کنم و در تن تو چیزی از ناخوشیها برجا نگذارم ملك گرزوان را از شنیدن این خبر خاطر بگشود و بحاسب گفت قصد من اینست که از این بلیت خلاص شوم اگر چه پس از یکسال باشد آنگاه حاسب برخاسته گوشت ملكه ماران پیش آورد، پاره ازو گرفته بملك بخورانید و دستار چه بروی ملك

انداخت و او را بختن بفرمود ملك از هنگام عصر تا وقت مغرب بختن تا اینکه گوشت در شکم او بگردید پس از آن حاسب ملك را بیدار کرده چیزی از شراب بوی بنوشانید و او را باز بختن بفرمود ملك تا بامداد بختن چون بامداد شد باو چنان کرد که روز پیش کرده بود تا اینکه در سه روز هر سه پاره گوشت باو بخورانید. در آن هنگام ملك را خوی از فرق تا قدم بگرفت و تا ساعتی خوی از تن او همی رفت تا اینکه ناخوشیهای او برفت و در تن او از رنجوری چیزی نماند پس از آن حاسب کریم الدین باو گفت اکنون باید بگرما به اندر شوی پس ملك را بگرما به اندر برده تن او را بشت و او را از گرما به بدر آورد ملك را اندام چون نقره خام شد و حالش از حالت نخستین بهتر بود . «

تصویر یاجوج ماجوج از کتاب خسرو شیرین



ریشه‌ها در تاریخ هشتال و حکم

مهدی پرتوی

«جیم شدن»

هر کس از جمعیتی بگریزد و یا بعزت ارتکاب جرم و گناهی از انظار مخفی شود در اصطلاح میگویند «فلانی جیم شده است». جز ارباب تحقیق و اطلاع کمتر کسی میداند که جیم چیست و از چه عصر و زمانی این حرف تهجی ناظر باختفا شده است. اما ریشه تاریخی این مثل:

بهلول «بضم باء و سکون هاء» که بمعنی گشاده‌رو و خوب صورت آمده و مردان مزاح و بذله‌گو و حاضر جواب و عاقل کهنه کار را به وی تشبیه و تمثیل میکنند اگرچه بظاهر دیوانه مینمود ولی از فضلاء و خردمندان روزگار بوده است. در تذکرها بهلول زیاد داریم ولی بهلول معروف همان شخصی است که در زمان خلافت هارون الرشید میزیسته و از شاگردان مخصوص امام صادق علیه السلام بوده است. بهلول از بستگان نزدیک و بروایتی برادر مادری هارون الرشید بود که با وجود این قرابت و انتساب، به علی بن ابیطالب «ع» و فرزندان او ابدان میورزید. زادگاه او شهر کوفه و نام اصلیش را و هب بن عمرو نوشته‌اند. جنون و دیوانگی ظاهری او از این جهت بود که هارون الرشید برای بقای خلافت و حفظ مقام و قدرت خود در مقام ازبیین بردن امام جعفر صادق «ع» برآمد و بهانه‌ها بر میانگیخت تا آن حضرت را بدرجه شهادت برساند. چون بهیچ وسیله توفیق نیافت پس امام ششم را متهم بداعیه خروج کرد و از فضلاء و فقهای زمان منجمله بهلول استفتاء بتتلش نمود. بعضیها فتوی دادند ولی بهلول بدستور امام صادق «ع» بجنون و دیوانگی تظاهر نمود تا از او شرعاً فتوی نخواهند. این روایت صحیح بنظر نمیرسد

زیرا بعید است امام معصوم، شخص عاقلی را صریحاً امر کند که خود را بدیوانگی بزند. اصح روایات اینست که چند تن از صحابه و دوستان خاص امام صادق «ع» بمناسبت دوستی با آنحضرت تحت تعقیب قرار گرفتند و هارون الرشید قصد داشت تمام علاقمندان و محبان امام عصر را بوسائل و دسائس مختلفه ازبیین ببرد. اینعه از حضرت که آنموقع در مدینه بسر میبرد چاره جوئی و کسب تکلیف نمودند. امام جعفر صادق جواب آنها را با يك حرف تهجی نمودار ساختند و آن حرف «جیم» بود یعنی بطور سربسته پیام دادند که «جیم شوید». از آنجا که سؤال کنندگان مأذون نبودند بیش از این از حضرت توضیح بخواهند زیرا عمال و جاسوسان خلیفه مراقب احوال بودند لذا پیام اختصاری حضرت را بهمان ایجاز و اختصار که ائمه‌ها کردند با اطلاع علاقمندانش رسانیدند. هر کدام از آنان پیام امام صادق را بزعم خویش تعبیر کرده بدانوسیله از کید هارون نجات یافتند. بعضیها حرف «ج» را جلاء وطن دانسته عراق را ترک گفتند، عده‌ای منظور حضرت را «جَبَل» استنباط کردند و بکوهستانها پناه بردند ولی بهلول حرف «ج» را به «جنون» تعبیر کرده بر اسب چوبین سوار شد و خود را بدیوانگی زد و با وجود آنکه زندگانی اعیانی داشت دست از تمام تجملات دنیوی کشید، خویشان و بستگان و سایر متعلقات را بهیچ شمرد و در طریق جنون و سرگشتگی که جنبه عرفانی آن در اینمورد بیشتر قابل تأمل است بحقگوئی و حقیقت جوئی پرداخت و گمراهان و بیخبران را بصراط مستقیم انصاف و عدالت ارشاد و رهبری نمود. بروایت دیگر هارون قصد داشت بهلول را قاضی بغداد کند ولی چون بهلول بهیچوجه حاضر بقبول

قضاوت بغداد نبود بدستور حضرت صادق «ع» خود را بدیوانگی زد و از قهر و سخط هارون در امان ماند. همانطوریکه دانسته شد بهلول در حقیقت مردی عاقل و عارف و کامل بود و در حاضر جوابی و حل مسائل مشکل سرآمد فضلالی عصر خود بشمار میرفت ولی در زمان خلافت هارون که هیچکس را یارای دم زدن نبود آزاد مردان عالم چاره‌ای نداشتند جز آنکه سکوت کنند و یا در طریق غیر معقول باظهار حقیقت پیردازند و گرنه خونشان را میریخت و زن و فرزندان و خاندانشان را چون آل برمک بیادنیستی میداد کما اینکه وقتی هارون الرشید حجت‌های هشام بن الحکم را در اثبات امامت امام موسی کاظم «ع» شنید بی‌حی بن خالد برمکی گفت «زبان اینمرد از صد هزار شمشیر برای من زیان‌آورتر است، عجباً که این شخص زنده است و من خلافت میکنم». چون هشام این واقعه شنید و دانست که هارون الرشید در صدد قتل اوست بکوفه فرار کرد و در خانه یکی از دوستان پنهان شد و طولی نکشید که از بیم مهابت هارون قالب تهی کرد.

بهلول در چنین عصر وزمانی میزیست و بعلل وجهاتیکه اشاره گردید چاره و علاجی نداشت جز آنکه «جیم شود» تا از مخاطرات احتمالی محفوظ بماند. اینجمله از آن تاریخ ضرب المثل شد و بر سر زبانها افتاد.

اکنونکه ریشه تاریخی ضرب المثل بالا دانسته شد بيمناسبت نمیداند که چند مورد از حاضر جوابیها و مواعظ حکیمانه بهلول عاقل در اینجا ذکر شود:

۱- روزی بهلول بر هارون وارد شد. خلیفه مشغول صرف شراب بود و بمنظور برائت خویش از شراب نوشیدن از بهلول سؤال کرد: اگر کسی انگور بخورد حرامست؟ بهلول جوابداد نه. خلیفه گفت بعد از خوردن انگور آب هم بالای آن بیاشامد چطور است؟ بهلول جوابداد اشکالی ندارد. خلیفه مجدداً پرسید بعد از صرف انگور و آب مدتی در آفتاب بنشیند چه مانعی دارد؟ بهلول جوابداد باز هم مانعی ندارد. خلیفه بزعم خویش اتخاذ سند کرد و گفت: پس چه دلیل دارد که همین آب و انگور را اگر مدتی در آفتاب بگذارند حرام میشود؟ بهلول گفت اگر قدری خاک بر سر انسان بریزند آیا صدمه‌ای بوی میرسد؟ هارون جوابداد نه. بهلول گفت: اگر بعد از خاک قدری آب هم روی آن بریزند آیا ایجاد زحمت میکند؟ هارون جوابداد نه. بهلول گفت: حال اگر همین آب و خاک را بهم مخلوط و مزوج کرده از آن خشتی بسازند و بر سر انسان بزنند آیا صدمه میرساند؟ خلیفه جوابداد: البته، سر انسان میشکند. بهلول گفت: همچنانکه از ترکیب آب و خاک سر آدم میشکند از ترکیب آب و انگور هم متاعی بدست میآید که آدمی جز شر و فساد از آن طرفی نمیبندد. خلیفه از پاسخ آموزنده بهلول منفعل و شرمند گردید و دستور داد بساط شراب

را برچیدند^۱.

۲- روزی خلیفه به بهلول گفت بزرگترین نعمتهای الهی چیست؟ بهلول جوابداد عقل، چه در خبر است که چون خداوند اراده فرماید نعمتی را از بنده زایل کند اول چیزیکه از وی سلب مینماید عقل است. عقل از رزق محسوب شده و افسوس که حق تعالی این نعمت را از من دریغ فرمود...!!

۳- روزی بهلول از گورستان مراجعت میکرد. مردم از وی پرسیدند از کجا میآئی؟ گفت از نزد این کاروان که در سرزمین ما ترول کرده‌اند. پرسیدند آیا از آنها سئوالاتی هم کردی؟ فرمود آری، از آنها پرسیدم چه وقت از اینجا کوچ میکنید؟ جوابدادند: انتظار شما را داریم تا هروقت همگی بما ملحق شدند حرکت کنیم...!

۴- زوجه اسحق بن محمد بن صباح امیر کوفه دختری زائید. امیر از اینجهته بسیار محزون و غمگین گردید و از صرف غذا و آب خودداری نمود، چون خبر به بهلول رسید نزد امیر رفت و گفت: سبب اندوه و ناله تو چیست؟

اسحق جوابداد: من آرزو داشتم خداوند پسری عنایت فرماید ولی متأسفانه همسر من دختر زائید. بهلول گفت آیا خوش داشتی که بجای این دختر زیبا و تام‌الاعضاء و صحیح و سالم، خداوند پسری دیوانه مثل من بتو عطا میکرد؟ امیر کوفه بی‌اختیار خنده‌اش گرفت و شکر خدا را بجای آورد آب و طعام خواست و بمردم اجازه داد که برای تبریک و تهنیت بحضورش آیند.

۵- اعرابی شترش بمرض جرب مبتلا شده بود باو توصیه کردند روغن کرچک بیدن شتر بمالد. اعرابی بسمت شهر رفت و در خارج از بغداد بهلول را دید، چون سابقه دوستی و آشنائی با وی داشت گفت: شترم بمرض جرب مبتلا شده و گفته‌اند اگر روغن کرچک بمالم خوب میشود ولی عقیده دارم که تأثیر نفس تو بیشتر است. استدعا دارم دعائی بکن تا شتر من از این مرض نجات پیدا کند. بهلول جوابداد: اگر روغن کرچک بخری و با دعای من مخلوط کنی ممکن است شترت معالجه شود و گرنه دعای تنها تأثیری نخواهد داشت. در خاتمه ابیات زیر از مثنوی مولانا جلال‌الدین مولوی را که راجع بهمین بهلول کنی سوار^۲ سروده شده است بعنوان حسن ختام مینگارد:

آن یکی میگفت خواهم عاقلی
مشورت آرم بدو در مشکلی
آن یکی گفتش که اندر شهر ما
نیست عاقل جز که آن مجنون نما

۱- این حکایت را به آیاس^۳ قاضی بصره که از اذکیای عرب است نیز نسبت میدهند «گنجینه لطایف صفحه ۱۸».

بر نیی گشته سواره نك فلان
 میدواند در میان کودکان
 گوی میبازد بروزان و شبان
 در جهان گنج نهران جان جهان
 صاحب رأی است و آتشیارهای
 آسمان قدر است و اختر بارهای
 قَر او کَر و بیان را جان شدست
 او درین دیوانگی پنهان شدست
 مشورت جوینده آمد ترد او
 کای آبِ کودك شده رازی بگو
 گفت رو زین حلقه کاین در باز نیست
 باز گرد امروز روز راز نیست
 گر مکان را رَه بُدی در لامکان
 همچو شیخان بودمی من بر دکان
 گفت آن طالب که آخر يك نفس
 ايسواره بر نی ، اینسو ران فراس
 راند سوی او که هان زوتر بگو
 کاسَب من بس توسن است و تندخو
 تا لگد بر تو نکوبد زود باش
 از چه میپرسی ؟ بیانش کن تو فاش
 او مجال راز دل گفتن ندید
 زو برون شو کرد و در لاش کشید
 گفت میخوایم درین کوچه زنی
 کیست لایق از برای چون منی ؟
 گفت سه گونه زنند اندر جهان
 آندو رنج و این یکی گنج روان
 آن یکی را چون بخواهی کل تراست
 واند گر نیمی ترا نیمی جداست
 وان سوم هیچ او ترا نبود بدان
 این شنیدی ؟ دور شو ، رفتم روان
 تا ترا آسم نیراند لگد
 که بیفتی بر نخیزی تا آبد
 شیخ راند اندر میان کودکان
 بانگ زد بار دگر او را جوان
 که بیا آخر بگو تفسیر این
 این زنان سه نوع گفتی برگزین
 راند سوی او و گفتش بکر خاص
 کَل ترا باشد ، ز غم یابی خلاص
 وانکه نیمی آن تو ، بیوه بُود
 وانکه هیچ است او عیال با و لَد

چون ز شوی اولش کودك بُود
 مهر و کَل خاطرش آنسو رود
 دور شو تا آسب ننذارد لگد
 سم آسب توسنم بر تو رسد
 های و هوئی کرد شیخ و باز راند
 کودکان را باز سوی خویش خواند
 باز بانکش کرد آن سائل ، بیا
 يك سئوالم مانده ای شاه کیا
 باز راند اینسو ، بگو زوتر چه بود
 که ز میدان آن بچه گویم زبود
 گفت ای شه با چنین عقل و آدب
 این چه شید است ، این چه فعل است ای عجب
 گفت این اوباش رائی میزنند
 تا درین شهر خودم قاضی کنند
 زین ضرورت گنج و دیوانه شدم
 لیک در باطن همانم که بدم
 اوست دیوانه که دیوانه نشد
 این عسس را دید و در خانه نشد

«کلاهش پسِ معرکه است»

این ضرب المثل ناظر بر فردیست که در اموری که دیگران نیز شرکت دارند تنها او با تمام تلاش و فعالیت بمقصود نرسد و از مساعی و زحماتش بهره برنگیرد در این صورت گفته میشود «فلانی کلاهش پسِ معرکه است» یعنی وضعش بصورتی است که احتمال موفقیت نمیرود. اکنون باید دید ریشه این ضرب المثل چیست :

در آرمه گذشته معمول بود که در اویش و شعبده بازها در سر چهار راهها و معابر عمومی معرکه می گرفتند و چند چشمه بازی میکردند یعنی هنرها و شعبده بازیهای خود را ضمن اظهار مطالب مشروحی بتمشائیان نشان میدادند و بفراخور اهمیت هنری که عرضه میکردند از تماشاچیان مبلغی پول بنام «چراغ الله» دریافت میداشتند. کارشان شعبده بازی، مسئله گوئی، مارگیری، مناقب خواندن و شرح معجزات رسول اکرم «ص» و اولیای دین «ع»، عملیات پهلوانی، قصه گوئی و از این قبیل بود.

«برقوزك پایش لعنت»

این ضرب‌المثل اگرچه از امثله سائره میباید ولی غالباً بصورت مطایبه و در لفافه شوخی گفته میشود. مورد استفاده و استعمال آن موقعی است که از شخصی که مورد علاقه و محبت باشد ترك اولی و لغزشی قابل گذشت و اغماض سر بزند در اینصورت بضر المثل بالا تمثیل میجویند و بدینوسیله میزان علاقه خویش را بیشتر نمایان میسازند. اما ریشه تاریخی آن :

در تاریخ داستانی و افسانه‌ای جهان چند تن به اصطلاح معروف «روئین‌تن» بوده‌اند یعنی تیر و تیغ و نیزه و شمشیر بر تن و بدنشان کارگر نبوده است. در میان این روئین‌تنان سه تن معروف و مشهورند و در تاریخ عالم از این قهرمانان نامی افسانه‌های زیادی باقی مانده است منتها لطف و جاذبه تاریخ زندگانی آنان در اینست که اگرچه روئین‌تن بوده‌اند ولی بازیک جای از تن و بدنشان روئین نبود و همین سبب شد که دشمنان از این نقطه ضعف حریف آگاه شوند و همان نقطه را هدف قرار داده آنان را از پای در آورند :

۱- زیگفرید قهرمان افسانه‌ای آلمانها که خط دفاعی معروف «زیگفرید» در جنگ جهانی دوم بنام او نامگذاری شده است روئین‌تن بود یعنی در چشمه‌ای که آدمی را روئین‌تن میساخت آب‌تنی کرد و تمام اعضای بدنش روئین شد ولی هنگامیکه برهنه شد تا داخل چشمه شود در همانموقع برگ درختی از شاخه افتاد و بر پشتش چسبید. موقع آب‌تنی جای آن برگ که درست مقابل قلبش در مهره پشت قرار داشت روئین نگردید. بعدها دشمن این نقطه ضعف را کشف کرد و بر پشتش تیر انداخت. پیکان حریف در همان جاییکه برگ درخت چسبیده بود فرو رفت و از مهره پشتش گذشت، بر قلبش نشست و زیگفرید روئین‌تن را از پای در آورد.

۲- بطوریکه میدانیم در تاریخ داستانی ما ایرانیان هم اسفندیار روئین‌تن بود و در جنگی که رستم پهلوان نامی ایران با وی کرده بود بهر جایش تیر می‌انداخت کارگر نمیشد. پرنده افسانه‌ای ایران سیمرغ به رستم داستان خبر داد که اسفندیار هنگامیکه در چشمه معروف آب‌تنی میکرد تا روئین‌تن شود موقع فرو رفتن در آب چشمه دید گانش را برهم نهاد بهمین جهت چشمانش روئین نگردید. رستم از این نقطه ضعف استفاده کرده تیر بر چشم اسفندیار زد و با همان يك تیر کارش را ساخت آنگاه چنانکه در شاهنامه آمده است اینطور رجز خوانی کرد :

من از تو صد و شصت تیر خدنگ
بخوردم نئالیدم از نام و ننگ

شکل و ترکیب معرکه گیری باین ترتیب بود که بدو درویش یا شعبده باز در وسط چهارراه و معبر عمومی سفره‌ای پهن میکرد و با کمک معاون و دستیارش مشغول شعر خوانی و سؤال و جواب میشد که آنرا در اصطلاح معرکه گیران «شیدالهی» میگفتند. اطراف این سفره تا مسافت يك الی دو متر کاملاً باز بود و جزء حریم درویش معرکه گیر محسوب میشد که هنگام انجام برنامه در آن تردد میکرد. خارج از این محوطه تماشاچیان مجاز بودند دایره وار بایستند و هنرنماییهای معرکه گیر را تماشا کنند. چنانچه بر تعداد تماشاچیان افزوده میشد درویش معرکه گیر دوایر صفوف اول و دوم و سوم را مینشانید تا بقیه تماشاچیان که دیرتر رسیده و در عقب جمعیت ایستاده بودند بتوانند بساط معرکه گیری را ببینند و از نقالیها و عملیات و شیرینکاریهای معرکه گیر استفاده کنند.

این رسم و بساط معرکه گیری تا چندی پیش در ایران متداول بود و هم‌اکنون نیز کم و بیش در گوشه و کنار ایران «بخصوص دهات و روستاها» معمول است. از معرکه گیران معروف ایران یکی ثوطی غلامحسین بود که با استفاده از فن شعبده بازی پنبه می‌بلعید و پارچه هفت رنگ از دهان خارج میکرد! تخم کبوتر در کلاهش می‌گذاشت و کبوتر از آن پرواز میداد! دستمال را می‌سوزانید و یا ساعت بغلی را ظاهراً خرد میکرد آنگاه از جیب و بغل تماشاچیان بیرون می‌آورد و قس علیهذا...

بساط معرکه گیری در عصر حاضر بجهت توسعه دانش و پیدا شدن وسائل متنوع تفریح و تفنن از قبیل رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر و غیره کمتر خریدار دارد ولی در ادوار گذشته چنان قُرب و منزلتی داشت که در بساط مزبور هر کس جدیت میکرد که در صف اول جای گیرد و هنرنماییهای معرکه گیر را بهتر تماشا کند. گاهی اتفاق می‌افتاد یکی از تماشاچیان که در صف جلو نشسته بود با اطرافیان اختلاف پیدا میکرد و یا رفتاری از او سرمیزد که موجب حواس پرتی معرکه گیر و اختلال نظم میشد. در اینموقع یکی از تماشاچیان بمنظور دفع شر کلاه آن شخص مخجل و مزاحم را که در صف اول نشسته بود برمیداشت و بخارج از دایره یعنی پس معرکه پرتاب میکرد. پیداست که صاحب کلاه برای بدست آوردن کلاه خویش اضطراباً از معرکه خارج میشد و سایرین جایش را می‌گرفتند و از شرش خلاص میشدند.

بطوریکه ملاحظه شد عبارت «کلاهش پس معرکه است» از این رهگذر بصورت ضرب‌المثل درآمد و در موارد مشابه بآن استشهاد و تمثیل میکنند. عبارت «کلاه را قرص نگه داشتن» که از امثله سائره است نیز از همین بساط معرکه گیری مایه گرفته و ناظر بر کسانی است که کلاهشان را قرص و محکم بر سر یا دست نگاه میداشتند تا بوسیله دیگران در پس معرکه نیفتند.

تو از زخم يك تیر چوب گرین

نهادی سر خود بقر^۱ پوس زین

دو انگشت مادرش که او را وارونه در آب فرو کرده بود .
یکی از تیراندازان مشهور بنام پاریس یا آپولون که نقطه ضعف
حریف را پیدا کرده بود تیر زهر آلودی درست بر قوزك پای
آشیل زد و کارش را ساخت و بنظر میرسد افسانه بالا ریشه این
ضرب المثل باشد که اروپائیان نیز در موارد مقتضی بآن تمثل
میجویند .

۳ - سومین قهرمان روئین تن که مورد بحث ما و در واقع
ریشه تاریخی ضرب المثل بالا میباشد آشیل^۱ یا اخیلوس فرزند
پله^۲ پادشاه میریمیدونها^۳ مشهورترین قهرمانان افسانه ای یونان
است که نامش با آثار هومر^۴ جاودانه شده است^۵ . طبق بعض
روایات مادرش تتیس^۶ پس از تولد او با دوانگشت خود قوزك
پایش را گرفت و وارونه در شط افسانه ای ستیکس^۷ فرو برد
و بیرون کشید و بدین جهت تمام اعضای بدن آشیل (بجز قوزك
پایش که در دست مادر بود) روئین گردید . کالکاس^۸ پیشگوئی
کرد که او مقابل شهر تروا^۹ کشته خواهد شد بهمین جهت تتیس
فرزندش را بصورت زنی بنام پیرا^{۱۰} درآورد و بدربار لیکومد^{۱۱}
در جزیره پیروس فرستاد تا بتواند او را پیدا کنند و بجهت
جنگ بفرستند . سپاهیان یونان که بدون کمک و یاری آشیل
قادر نبودند شهر تروا را فتح کنند از اولیس^{۱۲} خواستند و او
بلطایف الحیل آشیل را به تروا کشانید و موجب وحشت
دشمنان گردید . دیری نگذشت که حریف دریافت تیر بهیج جای
آشیل کارگر نیست مگر يك جا ، همان قوزك پا یعنی همان جای

- ۱ - Achille
- ۲ - Pélé
- ۳ - Myrimidons
- ۴ - لغت نامه دهخدا . واژه «اخیلوس» .
- ۵ - Thétis
- ۶ - Styx
- ۷ - Calchas
- ۸ - Troie
- ۹ - Pyrrha
- ۱۰ - Lycomède
- ۱۱ - Olysse

www.KetabFarsi.com



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر

مراجعه فرمایند :

ژکفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت

امریکا - شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر

کتابفروشی ابن سینا

میدان ۲۵ شهر یور

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

خانه کتاب

خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان شاهرضا - نزدیک پیچ شمیران -

نبش کوی تنکابن - ساختمان شماره ۲

وزارت فرهنگ و هنر

خانه آفتاب

خیابان روزولت روبروی دانشسرای عالی

شماره ۱/۱۵۴

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

کتابفروشی سخن

خیابان نادری

کتابفروشی دهخدا

روبروی دانشگاه

کتابفروشی طه‌وری

روبروی دانشگاه

